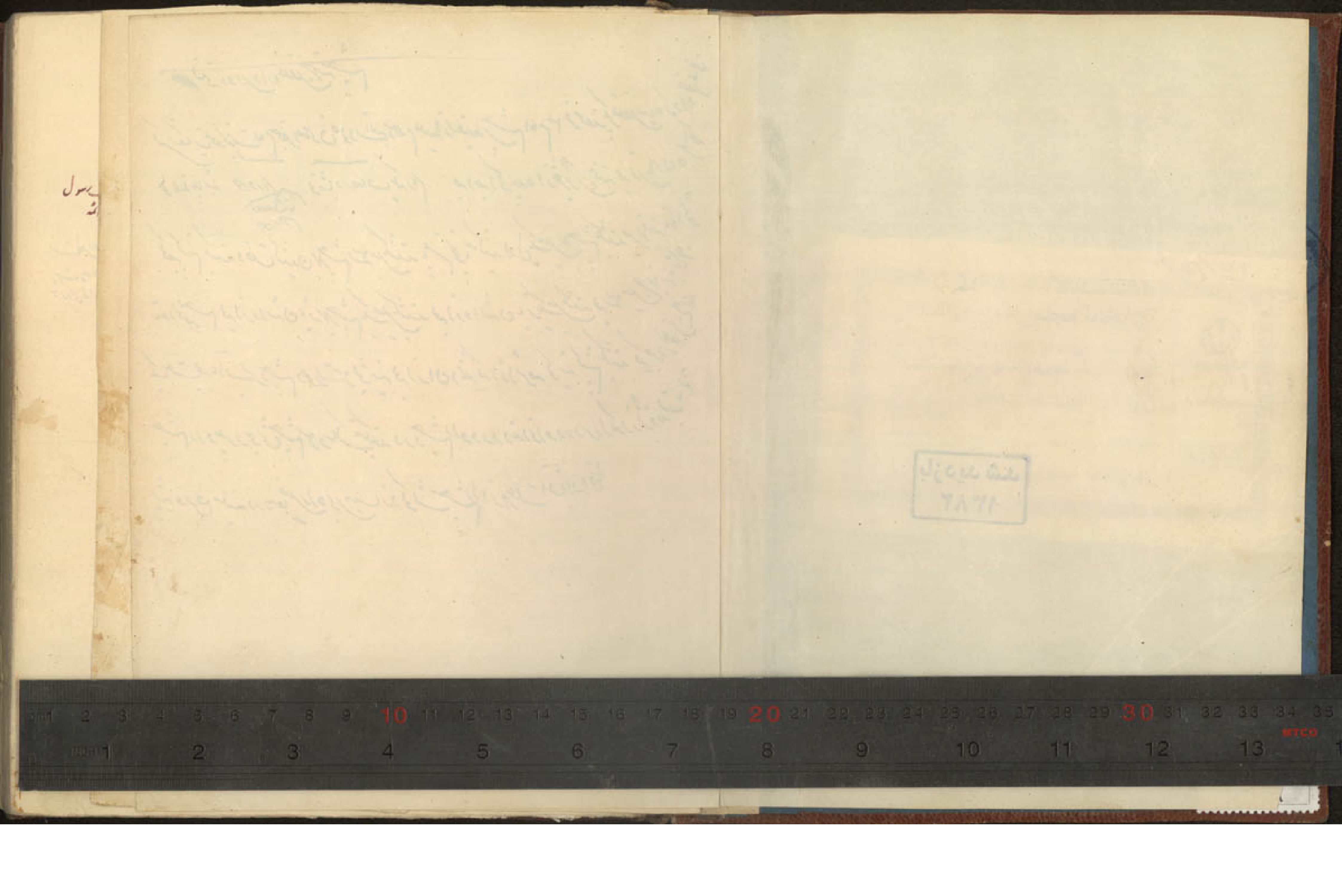


نسخه دوای دارو فلفل جهت چشم

کسی شکایت نمود حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلام علیه از سفیدی چشم امام ع فرمودند بگیر فلفل سیاه گرد دارو فلفل

طولانی بیانه چو دراز نوشادر در صدف بگیر هم جدا جدا کوبیده از حریر بپیخته همه قدری هاون کاسه

کوه کنند وقت کشیدن بر چشم سه میل بکشند بعد مکث کنید اول یک میل بر چشم بکشند صبر یک ساعت تا دو انگشت

تا دو انگشت چشم همه از روان شدن، از بر چشم یک میل بکشند همه از روان شدن، بار یک میل بکشند همه سه میل صبر یک ساعت چشم را

یک ساعت همه، آب سرد چشم را صورت شستن بعد از آن دخمه که از اثر همه کورت بکشند که میبرد سفیدی چشم را

چشم را و میبرد چون چشم سود و پاک میکند درد چشم را و درد دندان را و درد سر را که از نزول باشد

باشد و رفع میکند درد مفاصل را و بر میسازد گوشت چشم را از هر علت ان شاء الله تعالی



بسم الله الرحمن الرحیم

در حمد و ثنای حضرت ذو الجلال

سپاس چون انفاس عیسوی روح پرور جان فزا سزای بارگاه کبریای خالقی است که بحکمت بالغه
و قدرت کامله پیکر بدیع منظر انسان را که افضل نتایج قدرت و اکمل بدایع فطرت است از امتزاج
اجناس متضاد و انواع مختلفه ترکیب بزیور ظهور جلوه گر فرمود و بتعدیل مزاج و تقویم امتزاج و صورت
لایق و هیئات موافق تشریف و بپایان از سایر مکونات ممتاز نمود و اورنگ لعل رنگ دل را
تختگاه فرمان فرمای روان پرداخت و افسر احساس و ادراک را زیور تارکش ساخت و نفس
ناطقه را در ممالک بدن منصب سلطانی ارزانی و اعضای رئیسه را در پیشگاه خدمتش ثابت قدم
و لشکر بی پایان قوای حیوانی و طبیعی و نفسانی را در موقف طاعتش باز داشت و صفوف
سپاه اغذیه و اشربه و ادویه را بجهت دفع تطاول ترکتازان علل بیماران با اعانت و دستیاری
این کارکنان و فرمان پذیران بقدر امکان حد و مملکت خود را از فساد و عناد اضداد و جنود
سواد فاسده امراض و اعراض نگاه داشته در حفظ صحت و ازاله علت و حمایت رطوبت
غریزی از تحلیل تا نهایت و عفونت کوشیده هریک از افراد را بقدر مزاج و قابلیت و استعداد
منتهی

منتهی عمر طبیعی رساند عم احسانه و عظم شأنه و ظهر برهانه فحمد الله ثم حمد الله و درود نامحدود
بیضای موسوی نور بخش و دل آرا شایسته روضه رضوان آسا و مرقد منور فردوس
سرای طبیبی است که موجزی از معالجاتش بیماران وادی جهالت را بقانون دوا و منهاج

در نعت رسول و ائمه

شفا راه نموده و لطف کاملش پرهیزکاران را حاوی علم و حکمت و جامع اسباب و علامات
شفقت فرموده صدرنشین بلند سدرة المنتهی صاحب قبضه کمان قاب قوسین او ادنی
فرمان فرمای لاهوت و ناسوت مالک ممالک ملک و ملکوت غرض اصلی هستی خلایق
علت غائی رحمت خالق پیشوای زمره انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مادامت الارضون
والسماء و سزاوار مراقد منوره و مشاهد مشرفه مطهره آل و اطهار عترت اخیار اوست که مقربان
درگاه اله و نوربخشان دلهای سیاه و گنجوران خزانه رحمت الهی و کارفرمایان کارخانه فیض
نامتناهی و تاجداران کشور دین و راه نمایان طریق یقین و دانش آموزان نفوس و عقول
و قافله سالاران منهاج رسول صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین سیما زبده
عرش درجه شهسوار میدان لافتی مسندنشین بزم هل اتی گوهر یکتای دیهیم امامت سلطان
عزای دیوان ولایت و خلافت وصی نبی و ولی مطلق امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه و علی اولاده و اصحابه و جنوده و المؤمنین بعهوده و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

اما بعد

بر رای بیضا ضیای حق شناسان مرتبه شکر گذاری و ضمیر منیر قدردانان پایه سپاس

گذاری روشن و برهنت که غرض اصلی از ایجاد عالم و مقصود کلی از آفرینش بنی آدم معرفت آثار
صفات و کمال و دانستن سمات جلال حضرت ایزد متعالست و هر کس را بقدر ادراک
این مطلوب شکری برذمت همت حق‌شناس واجب و لازم گشته و چون بزرگترین اثری از آثار
قدرت الهی و بهترین نعمتی از نعمای شامل غیر متناهی وجود فیض‌آموز پادشاهان معدلت نشان
و فرمان روایان عظیم‌الشانست که در نشأه صورت مظاهر مظهر صفات جلال و مهبط انوار لطف و کمال
بوده موسوم بسمت ظل الهی و مورد افضال نامتناهی گردیده واسطه نظام احوال عالم و رابطه
انتظام بنی آدمند و درگاه خلایق‌پناه‌شان نمونه بارگاه احدیت و تمثال پیشگاه صمدیت شده
مستبصران دانش‌پیشه و دیده‌وران خیش‌اندیشه از دیده دریافت آینه دستگاه مجازی راه بسر
منزل مقصد حقیقی و مطلوب واقعی برده مدح و ثنای این گروه والاشکوه را تذکار نعمای الهی
و تعداد الاء لامتناهی شمرده‌اند خصوصا دولتی که اساس قدمتش بتائید بهائی و توفیق ربانی
استحکام و استقرار یافته شاهنشاهی که بتائید الهی قامت سلطنت و پادشاهی را بطراز فضایل
نفسانی و ملکات ملکی آراسته کوکب اقبال بلندش داغ عبودیت بر ناصیه سروران
جهان نهاده و نعل زرین سمندش حلقه بندگی در گوش گردنکشان دوران کشیده کوه
وقارش لنگر سفینه سلطنت و زمین‌داری شکوه اقتدارش بادبان کشتی دولت و بختیاری
کرسی آسمان در پیش تخت جلالش کوتاه‌پایه همای چتر همایونش با آفتاب همسایه
سحاب سخایش چون ابر نیسان گهرفشان سیاه همتش چون صحرای امل بی‌پایان

نیز

در نعت حضرت
پادشاه عالم
روحی فداه

شمیم خلقش چون نسیم بهار معتدل و روح‌افزا صمیم قهرش چون آفتاب تموز گیتی سوز آهن و حجر
حلمش چون ابر گهر ارسیده و فیض عامش چون نور خورشید همه جا رسیده و توجه دلنوازش
عنایت جاودانی تغافل جان‌گدازش سیاست روحانی نفاذ حکمش با حکم قضا و قدر توام
اجرای رقمش با رقم تقدیر قلم قدم بر قدم موکل قضا و قدر غاشیه فرمان او بر دوش
سبکشیده مدبر خیر و شر جز رقم فتح و ظفر بر عنوان فرمان او ننگاشته ارکان دولتش
در جان‌سپاری دست تسلیم بر سر متابعت نهاده اعیان حضرتش در سرافرازی گوی سابقت
از یکدیگر ربوده مقربان بساط قربش نگهبانان عقول دانش‌پیشه باریافتگان انجمن قدسش گزیدگان
نفوس خیراندیشه درگاه عالم‌پناهش مقصد روای امانی و آمال بارگاه عرش اشتباهش مشکل
گشای ارباب فضل و کمال و اقران مراتب ملکوت بسر انگشت تسبیح و تقدیس آیه و ان
یکاد از صحیفه زمان بجهة دفع عین‌الکمال بر غره ناصیه دولتش مینگارند و عارفان
معارف جبروت بقلم ما نور قسم تقدیر سوره قل اعوذ برب الناس را بجهة تعویذ ذات
ملکی ملکاتش بر طومار طویل زمان مرقوم میسازند سحر خیزان ولایت اخلاص بجهة دعاگوی دوام
دولتش لب بجنبانند و سرچشمه دلان شهرستان اعتقاد بجهة بقای سلطنت و خلافت از درگاه
الهی بجویند صفوف انبیا و کان مجلس همایونش کشورستان ارکان صنوف
جمعیت پیشگاه ایوانش نمونه بارگاه سلیمان عهد خلافت ابد مقرونش موسم بهار جاودانی

جهانیان فرمان سلطنت سعادت قرینش تا سلطنت صاحب الزمان السلطان بن السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان العادل والخاقان الباذل
ماحی آثار الکفر والمشرکین حامی شریعه سید المرسلین ناصر الملة والدین ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملکه وسلطنته وادام الله بقائه ورفع بنیانه وبعد از شکرگذاری وثناگستری
شاهنشاه دین پناه که ظل اللهند از جمله شکر نعمای الهی مدح وثنای وجود فایض الجود وزیران
ودبیران ووکیلان ظل الهی که بمنزله عقول کامله ونفوس مجرده اند لازم وواجب است
سیما حضرت فرشته طینت آصف رتبت مسند آرای محفل مجدت وجلالت سطح محدب

در تعریف صدر اعظم

افلاک کمال محیط دایره جهات جلال قطب رحا اقبال مرکز دایره آمال عماد الدوله البهیه العظمی اساس السلطنه
السنیه الکبری مقرب بارگاه خاقانی مدبر مهام جهانبانی شمس الفلک الدوله والسعاده اعتماد السلطنه
البهیه السلطانیه الصدر الاعظم الافخم الاجل الاکرم جناب میرزا آقا خان زید مجده وجلاله
غرض از نگارش این صحیفه آنست که چون سرکار شوکتمدار عالیجاه جلالت دستگاه حشمت وسعادت
همراه مصباح مشکوة لطف واحسان مفتاح ابواب بر واحسان مقرب الحضرت العلیه العالیه
امیر الامراء العظام حفظه الله عن سوانح الدوران این فدوی جان نثار تراب اقدام خلایق
موسی بن عیسی حکمای ساوجی را احضار فرمود بجهة تکسر ونقاهتی که در مزاج شریفشان روی
داده وبطول انجامیده از این بنده استعلاج خواهش فرمود اگرچه این ذره را قدر آن نی
ام

که اسم خود را در سلک اطبا کشم ودر زمره آنها در آورم زیرا که وجود حذاق اطبا چون کیمیا است ولی
از بابت آنکه مهر درخشنده چه پنهان شود * شب پره بازی گر میدان شود اظهار جسارت نموده
بقدر القوه در خدمات ایشان دریغ ننمودم نظر بفطرت اصلی وطینت جبلی خود اظهار عنایتی نمودند
فرمودند که چون وجود مبارک پادشاه خلایق پناه که ظل اللهند اشرف همه وجود است حفظ صحت بدن
شریفشان از جمله واجبات زیرا که پادشاه بمنزله قلب است قلب سلطان بدن وافاضه فیض حیات از قلب
به بدن که بمنزله مملکت باید برسد اگر بقلب آفتی رسد امر مملکت بهلاکت میرسد پس حفظ قلب
از همه بدن اوجب است همچنین است احوال پادشاه بر همه رعایا وبرایا لازم است بقدر استطاعت در دعا
در حفظ پادشاه بکوشند تا امر منتظم وبرقرار ودولتش پایدار بماند مثلا بر اهل دعا لازم است دعای
پادشاه نمودن وبر اهل قلم تدبیر مملکت کردن وبر اهل سیف دفع دشمن وجان نثاری نمودن
وبر حکما واطبا لازم است در تدبیر حفظ صحت بدن پادشاه کوشیدن از کلمات حکمت آیات
ایشان سر بجیب تفکر فرو برده عرضه داشتم که مراد از این فرمایشات چیست فرمودند همچنانکه
رسوم قدیم بوده که در تدبیر حفظ صحت سلاطین قدیم حکما واطبا مباشرت درگاه ظل اللهی دوام وقف
حضور بودند در تدبیر حفظ صحت وامر علاج کتابها مینوشتند تا بروزگار بماند حفظ بیضه اسلام ورعایت
مزاج مبارک ملجاء الانام شود وخلق آسوده مشغول دعای دولت ابد مدت پادشاه
روحی فداه باشند لهذا امر فرمودند که رساله در تدبیر حفظ صحت قبله عالم وعالمیان
روحی له الفداء نوشته شود وخالی از لطفی نیست آن جان نثار عرضه داشتم مرا چه حد آن که این نوع

حرارت و رزم و از خود چیزی بنویسم اما چون متقدمین از حکماء و اطبا گفته اند که چون نفس پادشاه
اکمل نفوس و مزاج ایشان اعدل و در جمیع امور اعقل و اکمل از همه ناس و خود بنفس نفیس خود بسیاست
در امر مملکت از همه کس اعرف بلقمان حکمت از فن کمال بتجربت اما چون سهو و نسیان
از لوازم انسانیت میشود که پادشاه از تدبیر بدن که مملکت صغیر است سیاست بدن
که تدبیر عالم کبیر است غفلت ورزد اما از باب تذکر که در تدبیر حفظ صحت بدن و سیاست بدن
نوشته اند که پادشاه رجوع نماید این بنده جان نثار همان کلمات حکما و اطبا را عنوان نموده
رساله تدبیر حفظ صحت و رساله در سیاست بدن بر رشته تحریر در آورده و چون از جناب
والا تبار گل گلستان مصطفوی نوباوه بوستان مرتضوی سید الاصفیا و ثامن الاولاد
و سلطان سریر ارتضا شمس الشموس و انیس النفوس سیدنا و مولانا و مقتدانا علی بن موسی علیه
الف التحیة و الثناء رساله مشهور بذهبیه که مشتمل بر قوانین طبیه و حافظ صحت بر وجه جسمیه
در حقیقت ارشاد و شیعیان فرموده اند معروف ارباب تمیز و تبرک تمام کلمات مبارکه
حضرت را بدون کم و زیاد فارسی نموده در اول رساله حفظ صحت عنوان شده بعد کلمات اطبا
که در حفظ صحت نوشته اند بعد از آن که از شرح کلمات حضرت شده باشد و بعد شروع
در رساله سیاست بدن بتفصیلی که در فهرست عنوانات نوشته شده پس در حقیقت پادشاه
خلایق پناه روحی فداه دو نوع از حفظ صحت لازم است یکی حفظ بدن مبارک خود و دیگر

حفظ

حفظ صحت رعایا و برایا که در ظل مرحمت و حمایت ظل اللهی تا بفیض نعمتان مجهولتان الصحة و الامان برسند اگرچه
دعای فقرا و ضعفا از رعایا و برایا از برای مزید عمر و دولت و شوکت مظهر صفات خداوندی کفایت
میکند اما بر پادشاه هم لازم است که مراقب احوال بندگان خدا باشد که دزدان و رهزنان و حکام
گرسنه اشرار را اذیت نرسانند و حکام جور پیشه زیاده از اندازه ظلم نکنند و از ناظرین این رساله استدعا چنانست
که چشم از خطاهای او بپوشانند و عفو نمایند که زیرا که انسان مشتق از نسیان است و اگر غلطی ملاحظه نمایند
اصلاح نمایند و مشتمل است این کتاب بر دو رساله رساله اول در حفظ صحت ابدان اصحاء و آن مشتمل است بر مقدمه و دو مطلب
و خاتمه و سیاست بدن و آن نیز مشتمل است بر مقدمه و ابواب و خاتمه اما مقدمه و آن مشتمل بر چند فصل است

در تعریف علم طب و فایده و موضوع آن است

فصل در تعریف علم طب و فایده و موضوع آن اما تعریف طب علم باحوال ابدان انسانست از جهت صحت
و مرض تا حفظ صحت نماید یا حفظ صحت حاضر در بدن اصحاء و رد صحت که زوال یافته شده است در بدن مرضی پس
مقصود از علم طب حفظ صحت و دفع مرض است فایده علم طب است و موضوع آن بدن انسان است از این جهت
است که از عوارض موضوع در آن علم گفتگو نمایند و در علم طب از عوارضات بدن که صحت و مرض است
گفتگو نمایند و این علم طب منقسم بر دو جزء است جزء علمی و جزء عملی جزء علمی آن اعتقاد ثابت جازم است
که مباشرت عمل لازم نداشته باشد مقصود بالذات از آن علم تنها نیست و جزء عملی آن اعتقاد
ثابت جازم است که متعلق بکیفیت مباشرت عمل باشد پس مقصود بالذات عمل است و جزء علمی منقسم
میشود بر چهار قسم علم با امور طبیعیه که ارکان و مزاج و اخلاط و اعضا و ارواح و قوی و افعال باشد
قسم دوم علم باحوال بدن انسانست که صحت و مرض و حالت متوسطه باشد قسم سوم علم باسباب

بدنست و ان علم ستة ضروریه است چهارم علم بعلامات و جزو عملی بر سه قسم است یا تدبیر حفظ صحت
در اصحاء و ان را علم تدبیر الصحه میگویند و یا انست که منحرف المزاج قریب بمرض هنوز مریض
نشده و ان را علم تقدم بحفظ میگویند و یا انکه علاج مرضی است ان نیز دو قسم است یا علاج باودیه میکنند
یا عمل بید میکنند اول را علم علاج بدوا می گویند دوم را عمل بید میگویند و اینهم اقسام دارد و ما درین
رساله چون در مقام علاج مرضی نیستیم لهذا چشم از مرض علاج ان پوشیده ایم در مقام تحقیق جزو عملی اهم نیستیم
زیرا که علم طب بمطالب ان موقوف بمقدمات کثیره است اما چون بنای ما بر حفظ صحت و توقیه
است لهذا باید از جزو عملی که علم باسباب صحت و مرض باشد و باید در تدبیر اسباب حفظ صحت
که چگونه تدبیر نمایند بحقیقه سر در حفظ کفایت میکنند و اگر اراده بمالیان قصد عالم و عالمیان روحی فداه
تعلق بگیرد و در مقام ترتیب رابنید و حکم بقربانید کتابی که تمام دوره طب در و مندرج باشد بعون الله تعالی
نوشته میشود به هر لسان حکم شود یا عربی یا فارسی که متقدمین یا متاخرین نوشته باشند **فصل** اول در ضرورت
موت و حفظ صحت نمودن بدن هر شخصی تا اجل محتوم که ثیم بعد از انکه امتزاج منی ابوین در رحم شد
و شروع بطبخ و نضج نمودند و خون حیض در رحم مادر احاطه بر ان نمیین نمود و صورت نطفه بعد علقه بعد
مضغه بتدریج اضافه میشود و بعد از چهار ماه صورت طفل و اعضای اصلیه بهم میرسد اعضاء اصلیه بسبب
تکون انها منی ابوین است و اعضای فضلیه خون حیض است واما بدل ما یتحلل اعضا خون حیض است و هوای
استنشاق بدل روح است و بتدریج در رحم بان طفل میرسد تا طفل بکمال میرسد تا مدت نه ماه

در ضرورت موت و حفظ
صحت هر مزاجی را
یا با اجل محتوم یا اجل مسمی
بر وجود الهی

و ده روز

و ده روز بعد از انکه بدنیا اید همان خون حیض را قوه دافعه رحمی دفعه جاذبه پستانها جذب نماید و در پستان طبخ دیگر
یابد و شیر میشود و غذای طفل میگردد تا سن طفولیت و ترعرع بعد از قطع شیر غذاهای معتاد ترتیب میشود
از اول امتزاج منیین بدل ما یتحلل باید لامحاله برسد و استنشاق هوا اشود تا هوا بدل روح گردد و غذا
بدل ما یتحلل و تا اول سن شباب که سی سالگی باشد بدل بیشتر از تحلیل وارد میشود و اثر حرارت غریزی
تحلیل داده و ترقیه شامل نمو است اما در این سن تولید بیش از تحلیل میکند و از اول سن شباب تا سی و پنج
یا چهل سالگی سن وقوف است یعنی بدل بقدر ما یتحلل میرسد و ضعفی در قوی ظاهر نمیشود و از چهل سالگی تا شصت سالگی
روی بانحطاطات و بدل کمتر از تحلیل میرسد و قوی و بدن ضعیف میشود اما ضعف چندان ظهوری ندارد و از سن
شصت سالگی و انرا سن کهولت گویند و از سن کهولت تا اخر عمر سن شیخوخت و ظهور ضعف قوی و بدن و ارواح
در نهایت شدت است و فنای حرارت و رطوبت غریزیست مثال زده اند حرارت غریزیرا بشعله چراغ و رطوبت
غریزیرا بروغن و فتیله رابدن اول شعله چراغ بفتیله میخورد و روشن میشود و از کثرت ماده حرارت چندان
اشتدادی ندارد و بدن ان نیز چنانست اول که طفل در رحم و خروج او در رحم و در حال کثرت رطوبت
غریزیست و حرارت تازه روی باشتعال گذاشته و کم کم هرچه از روغن تحلیل میرود شعله اشتداد
میکند و روشنتر میشود و ان روغن هنوز کم نشده و بدن نیز چنانست هرچه از سن طفولیت میگذرد و رو بسن
شباب میاورد و حرارت اشتعال میکند و هنوز از روغن چیزی کم نشده و زیرا که بدل هر روز بیشتر میرسد
و هرچه زیادتر باشد در انظار چشم می افزاید و بنا بر مثال نمو میرسد و بعد از ان که شعله چراغ زیاد شد

بدل بقدر تحلیل وارد میشود و توقف هم میرسد و در سن شباب نیز چنین است که حرارت از کثرت اشتعال ماده
رطوبت غریزی را اکثر کرده و اشتعال زیاد شده و بعد شروع میکند آن ماده روغن کم شدن و از نقصان
او حرارت شعله نیز کم میشود و در بدن نیز چنانست که بعد از کثرت اشتعال و دوام آن رطوبت
روی بنقصان میگذارد و سن کهولت است بهم میرسد و بدل کمتر میرسد بعد از نقصان رطوبت که مادهٔ
حرارتست حرارت غریزی هم کم میشود تا همه روغن فانی میگردد و شعله فتیله میشود و فتیله یکدفعه آتش میگیرد
و فانی میشود و در سن شیخوخه چون نقصان رطوبت که مادهٔ حرارت غریزیست شده و یکدفعه آن رطوبت تمام میشود
و بدن فانی میگردد و آن را موت طبیعی مفهوم مانند و از حیثی اخراج منسبین که شتقش حرارت غریزیست که انطفا
میشود و ازین شان از تحلیل است و تبدیل شروع مینماید تحلیل و تبدیل آنچه بدل میرسد خون حیض است و آنچه تحلیل
میرود هم اعضای اصلیه و هم فضلیه که سیده اصلیه مادهٔ منویست و مادهٔ فضلیه خون حیض پس تحلیل هم از برای
مبادی اصلی و هم فضلی اما بدل همان از برای فضلی است تحلیل میدهد و بدل میرساند بقدریست که اگر
این رطوبت منویه محفوظ باشد و تدابیر در سته ضروریه نشود و این رطوبت در تحلیل میرود و بعمر طبیعی میرسد
و اگر مراعات آنها نشود زود تحلیل میرود و بسبب نقصان عمر میشود و اول از سته ضروریه هوا است
و ضرورت او از برای بدن بیشتر است پس اهتمام در هوای محیط بیشتر باید نمود و اگر هوا صاف و لطیف
و معتدل باشد و بدل روح که مایهٔ حیوة است بقاعده ترویح نکند حفظ بدن میشود و اگر هوا گرم مفرط باشد
تحلیل روح و بدن میدهد و بسبب تجویف بدن نقصان روح و رطوبت اصلیه میگردد و اگر هوا بارد باشد
بر

در بیان ضروریات و
سته ضروریه از برای
بدن

سبب خفقان و خمود حرارت غریزی میگردد و بسبب موت میشود دوم رعایت اکل و شرب اگر مراعات غذا بعمل
نشود و بسبب کم و کیف و اوقات و فصول و اسنان بدل ما یتحلل درست میرسد و آن رطوبت اصلیه محفوظ میماند و اگر
غذا نرسد تحلیل میرود و اگر زیاده از حد برسد شعله آن رسته و پیدا میشود و بسبب خفقان میگردد و هم چنین شرب آب
که سبب رقت غذا است اگر باعتدال و بقاعده است و اگر کم شود غذا درست باعضا میرسد و نفوذ باعضا نمیماید
و اگر زیاد برسد غذا محترق میشود سیم حرکت و سکونست و رعایت آن زیاده لازم است بعلت آنکه حرکت تحلیل فضول
میدهد و انحدار غذا مینماید و نشاط می‌آورد اگر بحد اعتدال واقع شود و اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سستی بدن
و تخفیف رطوبات اصلیه و تحلیل روح و بدنست و سکون باعتدال مستعد بهضم و جمع روح و موجب راحت بدن
و اگر افراط واقع شود موجب برودت بدن و خمود آن و عدم تحلیل فضول چهارم استفراغ و احتباس است اگر
رعایت استفراغ را باعتدال نمایند دفع فضول مخصوص از بدن میشود و طبیعت طالب غذا و اشتها در حصول
هیجان تولید اخلاط بحد اعتدال میشود و اگر افراط در استفراغ شود موجب تحلیل بدن و روح و سبب نقصان
حرارت غریزی میگردد و احتباس باعتدال حافظ روح و قوی و مانع از تحلیل کثیر است و اگرچه افراط در احتباس
موجب احتقان و عفونات اخلاط و سرعت فساد بدنست پنجم نوم و یقظه در رعایت هر یک از آنها
باعتدال حافظ بدنست مثلا نوم معین بر هضم غذا و جمع کننده ارواح ثلثه در جوف بدن و تقویت قوی
و افراط آن موجب خمود حرارت غریزی و کثرت تولید فضول و کسالت و اعیا و سستی بدن اما یقظه باعتدال
معین بر انحدار غذا و تحلیل فضول از بدن و انتعاش حرارت غریزی و هیجان اشتها و نشاط بدن ششم
حرکت و سکون نفسانی و حفظ اعتدال آن نیز از اسباب تحلیل فضول و انتعاش حرارت غریزیست پس اگر مراعات

غایة فعل طبیب در حفظ ابدان است

این سته ضروریه چنانکه بتفصیل بیان هر یک خواهد شد و حافظ صحت و عدم رعایت آن موجب حصول هلاکت و
وفاعل علم طب حفظ صحت در بدن اصحا و رد صحت در بدن مرضی و حفظ صحت موقوف است بتدبیر آن سته
ضروریه و غایت فعل طبیب آنست که حفظ نماید بدن هر شخصی که سته ضروریه او بحسب اعتدال تدبیر شود و منع
از مفسدات نماید و اسباب مفسده بدن نماید نه اینکه شخص را باجل اطول برساند که صد و پنجاه سال
باشد که از برای نوع انسان در این ازمنه محتوم است اما نه آنست که هر کس آنچه در تدبیر سته ضروریه
که حافظ صحت‌اند رعایت نماید لامحاله بعمر طبیعی اطول میرسد لزوم ندارد زیرا هر بدنی بحسب قابلیت و وفور
ماده غریزی و حرارت غریزی و نقصان آنها و امتزاج عناصر و غلبه هر یک و بحسب غلبه هر یک از اخلاط
و تاثیر کواکب اختلاف در اجال طبیعی هم میرسد مثلا اگر شخصی مزاج او بالذات صفراوی باشد و بدن
او لاغر باشد و انفعالات و عوارض نفسانی او را بسیار عارض شود و معلوم است چنین شخصی را عنصر نار
غلبه دارد و در شان حرارت و صغر تحلیل مفرط است و ماده رطوبت غریزی زود تحلیل میرود بخلاف
آنکه مزاج سوداوی باشد و عنصر ارضی غلبه داشته باشد این شخص عمر او درازتر است بجهه آنکه
خلط سوداوی بطئی الانفعال و عسر القبول است معرض آفات دیرتر واقع میشود و تحلیل دیرتر میرود و اما
مزاج که غلبه خون و بلغم باشد پس میانه واقع شده‌اند و متوسط العمر هستند اگرچه معرض عفونات
بسیار واقع میشوند و لهذا بهتر از صفراوی و سوداوی هستند و بحسب ترکیب این اخلاط اربعه
امزجه مختلفه غیر متناهیه هم میرسد و هر یک بحسب مزاج آنها اجلی مقدر شده است و طبیب عیوب آن

اجال

و حرارت غریزی

در رعایت و محافظت رطوبت غریزی بکوشد شخص را بآن اجل مقدم محتوم برساند پس طبیب لازم است انتهای شباب
که هر شخصی را جوان نگاه دارد تا بصد و پنجاه سالگی برساند چه جای آنکه منع موت نماید بل مفاسد کلیه در هر آنی
در بدن مرکب از اضداد است حفظ صحت نمودن و حالت اعتدال نگاه داشتن بمنزله سحر و خرق عادت و کمال قوت
و مهارت در فن میخواهد که اصلاح در میانه چهار عنصر متضاد نماید و صاحب چنین قوه که حفظ نماید اعتدال را در اجتماع
متضاد و باید صاحب نفس قدسیه متصف بصفات ملکیه و مدارج عالیه و احاطه بعلوم کثیره شامل بالتصرف در امزجه
مختلفه غیر متناهیه نماید دانست که علم طب اشرف علوم است زیرا که تا حفظ صحت در ابدان خلایق نشود و حق تعالی

در بیان شرف علم و صفات طبیب

مکلف بتکالیف نفرموده و لیس علی المریض حرج اول باید حفظ صحت شود و بعد مکلف بمعارف و عبادات و معاملات
شد و بهمین دلیل علم طب شرف تقدم دارد و سایر علوم را و حامل آن اشرف خلایق و در حقیقت طب جمیع ابواب
طب روحانی است تا بدن صحیح نگردد و قوای باطنی و ظاهری باعتدال نمانند و قوه عاقله و مدرکه و متفکره و حافظه
و متخیله و سایر قوی بکار خود نباشند و تهذیب اخلاق که اصل آنها حکمت و شجاعت و عفت و عدالت است حاصل نیاید
و از عدم آنها تدبیر المنزل و سیاست مدن میسر نشود و معارف حقه صورت نبندد پس طب روحانی
تابع طب جسمانی و حفظ بدن اول لازم است که اول صحیفه که بر حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام نازل شد از علم طب بود

مشغول

تا بدن خود را اصلاح نماید و بعد بتکلیفات الهی شود و صاحب این علم شریف باید عالم به دوازده علم باشد علم حساب و
هیئات نجوم هندسه موسیقی و علم منطق و علم مناظره و مرایا و علم طبیعی و علم الهی و فلسفه اولی و علم ادب که محتاج
الیها اند و بیان این علوم از ضروریات است و بیان آنها در این رساله گنجایش ندارد و شاید بر طالب کلمات قابل

حکایت جالینوس و بقراط

الاطبا جالینوس است که میفرماید در ترجمه عبارت ایشانست که پدرم پیوسته مشغول بود و پدرم مرا تعلیم هندسه و حساب
و سایر علوم ریاضی و اخلاق و ادبیات تا رسیدم سن من به پانزده سالگی و در این علوم کامل شدم بعد پدرم امر کرد
مرا بتعلیم منطق و فلسفه و در انها کامل شدم و بودم صاحب سن چهل سالگی بعد مرا امر نمود بتعلیم طب تا نه سال
دیگر و حال انکه مرا امر میکرد در ان ایام برجوع بفلسفه و شغف بعلم طب و بعد از انکه بتقدیر رفتم خودم امر ختم مرا امر فرمود
بمواظبت بیمارستانات و ضبط احکام و معالجه مرضی و اگر جمیع عمر خود را صرف نمایم و مشغول نمایم نفس خود را در میان
طب و فلسفه هر اینه نرسیده ام بمطالبی ان که قدری داشته باشد و اگر شان صنعت طب این باشد
جالینوس میفرماید پس عمل بان در غایت صعوبت و اشکالست مگر کسیکه تایید من عند الله باشد و نفس
قدسی تصرف در امزجه ناس نماید چنانکه استاد کل بقراط میفرماید العمر قصیر و الصناعة طویلة و الوقت ضیق
و التجربة خطر و القضاء عسر و ینبغی لک ان لا تقتصر علی توخی فعل ما ینبغی دون ان یکون ما یفعله المریض
و من یحضره کذلک پس از این کلمات معلوم میشود که رسیدن بنهایت قصوی علم در کمال اشکال و اشتغال
بعمل ان مانع از ترقی بمعارج کمال بعد از انکه معلوم شد شرافت علم طب و طبیب و وجود اطبا از برای حفظ
صحت و دفع مرض است و حفظ صحت نمیشود مگر بحفظ رطوبت غریزی و حرارت غریزی و عدم تحلیل ان
پس اهم چیزی که طبیب مراعات ستة ضروریه باید حفظ صحت بهتر و دورتر و بیشتر دانا نماید که عادت از حد
افزون تر است که در وصایای بقراط مذکور است که بر طبیب لازم است همیشه رعایت قوی نماید

وصایای بقراط

اگر شخص صحیح المزاجست بقاعده حفظ الصحة باشد و در دو لباس زود و اگر مزاج منحرفست بقاعده دفع المرض

بقاعده

نعمده عمل نماید و از جمله وصایای او است که تا طبیب راسعه درست نبیند اسهال بمرضی ننماید زیرا که تریاق بدنست و اگر
ببیند احکم نشده بتدابیر لطیفه و تغییر در هوای لطیف و تحریکات لطیفه و تلیینات رقیقه علاج نماید و بسیح و … پیرامون
دوا نگردد و اگر ببیند تا پیر هم نشد دوای معتدل یا در درجه اول حار بارد و البته طبیب تهور نورزد و جسارت بر ادویه
نکند و چه جای دوای مسهله بخصوص مسهلات سمی بعبارت حکمات که دوا مثل السیل فانه ینفی و یبقی
پس پرهیز باید از شرب مسهل مدر پیوسته مسهل تنقیه میکند و رکیکات از برای بدن جا دارد و بجهة انکه اگر دفع خلط فاسد از مسهل
بشود لابد خلط صحیح با او دفع میشود و ان خلط صحیح مرکب قوه و روح و ماده بدنست پس کار ناهی هم میشود و تحلیل با رطوبات
پر او عفن بخورد و دیگر بدفعه خارش نماید و وجود طبیب از برای اینست که حفظ نماید این روغن را و نگذارد مفاسد
خارجی برسد و او را خارش کند [gap] از اول آدم که صحف طب نازل شد و بعد بحضرت ادریس

و بعد از حضرت ادریس

مرتب حکما و وراثت رسید و انچه سعیها کردند و کتب بها نوشته و دواها جمع کردند و تجارب کردند و دواها را
ترکیب نمودند همه از جهة این بود که صحت در ابدان مردم بشود و خطایا در ادویه و اغذیه خلق نشود تا خلق
تکلفات الهی عمل نمایند نه انکه هر کس دو سه دوای سمی پیدا کرده بجهة یک لقمه نان بجان ابتلای خلق
ضعیف افتاده همین که دوا اسهال کرد این فقیر بیچاره طرش دوای خوب میبرد و در بهبود اسباب فنای رطوبت
و حرارت غریزی میگردد همینست که جالینوس در مدح ایشان میفرماید کثر الله عدده و النقار عن شان الهم نعوذ

ضرر ادویه قویه

بالله من شر النفس و انچه رعایت که گشته اند و فکرها نمودند حیث دواها با هم ترکیب کردند که بقدر
دو سه مجلس اسهال کند نه این بود که عادت بر ادویه قویه مسهله باشد ولی بجهت رعایت قوه و مزاج و فصل
و عادت و سال اخبار اسیفوده اند بخصوص این ایام که بعجز ادویه که از طرف فرنگ جا دارند
و جوهریات استعمال میکنند و بقدر یک نخود ان صد مرتبه فی الحال اسهال جا دارد و این دو احجار انکه

اثر بیت در بدن بکند و بدن را او ادویه بکند و مورث اذیتهای فاحش میشود و دیگر در موجب امراض مزمنه میگردد و دیگر [illegible]
دارد و در علم طب همین جهت بس شده و اگر بیچاره عمری صرف کرده باشد و سالهای دراز مشغول مباحثه و مطالعه
و خدمت استادان نموده باشد و تحصیلی در علم طب نموده باشد کالعدم انگارند شاهد براین
احوالات مردمان که سابق براین بودند و هنوز دوای فرنگی متداول نشده بود و طبیبان مردم را مانع بودند و معالجات
از مردم میکردند عمرها بهفتاد و هشتاد و نود سال میرسید بخلاف این ایام که این ادویه سمیه افرنجیه متداول
شده عمرهای مردم بجهة خوردن این ادویه ناقص و قوی همه ضعیف شده اند همینقدر که کشنده زهره الکلس
میدهد میگویند عجب دوای بسیار کیست اما از این غفلت دارند که این دوا هیچ به رفع ماده نکرده بلکه
آن خلط را منجمد نموده بعد از زمانی همان خلط در کبد و در طحال و در اعضای دیگر سبب سده و ورم میشود و علت
استسقا میگردد البته حذر باید نمود از ادویه سمیه اگر تفصیل مفاسد ادویه سمیه از هر که صادر شود در رشته
شود رسالها بیانجامد در کتب مبسوطه ذکر آنها شده و دیگر دیگر این ادویه هم اگر جائز باشد استعمال آنها
در بلدان متعالیه که کمال برودت در هوای آنجاست و بدن آنها متکاثف است و دیر متأثر میشود باید که
خود آنها ادراک نمایند این مطالب را هم مذاکره نمایند و ملتفت نمیشوند این کلمات را زدم بسم الله
تعالی شانه و عظم برهانه ۲ جناب علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الآف التحیة والثناء بمأمون
عباسی میفرمایند که بدان یا امیرالمؤمنین معلوم است ذکر مأمون باین لقب از باب تقیه بوده است
و خطاب اگرچه ظاهرا بمأمون است ولکن مقصود اعلام غیر اوست میفرمایند از زبان در افشان
و تحقیق که خدای تبارک و تعالی و تقدس مبتلا نفرموده بنده را به بلائی مگر آنکه گردانیده از برای آن
بلا و داء که علاج آن نمایند معلوم است بقرینه حالیه و مقالیه مراد از بلا مرض است و میفرمایند از برای

در بیان ترجمه کلمات رساله و [illegible] که در حفظ صحت از حضرت امام رضا نوشته اند

فصل دوم در ترجمه کلمات متن رساله و فارسی مردم کم

هر صنف از مرض صنفی از دوا است و صنفی از تدبیر معالجه بود از قبیل قاعده کلیه دفع المرض بضده است
و عمل بتدبیر از باب تقدم بحفظ و مراد از تدبیر تصرف در ستة ضروریه است که بعد از این بتفصیل بیان احوال
هر یک و ضروری بودن آنها در بدن و تدبیر آنها مفصلا ذکر میشود میفرمایند بیان مطلب مذکور آنست که در سلسله
اجسام انسانیه مثال ممالک متصرفه سلاطین است سلطان و فرمانفرمای جسد روحست که در قلب است و محل تعلق نفس
ناطقه است که مظهر ربانیست و سلطان مملکت بدن و مضمون من عرف نفسه فقد عرف ربه بر آن گواه است
و این کلام معجز بیان حضرت معنوی رجال سلفا و اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر که ایضا دال
حکمت و قطب فلک ولایت جناب مرتضوی صلوات الله علیه دراین باب و از برای نفس ناطقه مظهر اولی است که در او تجلی نماید
و آن قلب است و از او آثار حیوة و فیوضات آناً فآناً بهمه بدن میرسد و بجهة در طی حمایت او بعد مظهر دوم
تحمل میکند و آن دماغ و کبد است که دماغ منبع ادراکات حواس ظاهری و باطنی است و منبع حرکات صوری و معنوی
و کبد منبع تغذیه و تنمیه و تولیدات است که میفرمایند و عمال سه قسم است ۱ عروقست که فیض را
از قلب و کبد و دماغ بهمه اعضا میرسانند و قسم ۲ اعصابست که تعبیر باعضای جلیه و فضلیه عشره نموده اند
قسم ۳ و رباطست که منشأ جمیع ادراکات و حرکات است و اینها همه عمال سلطان قلب هستند بحسب مراتب
و بعد میفرمایند ارض مملکت انسان جسد انسانست که سلطان در مقام تعبیر و ابا و الذات میکوشد
و اعوان سلطان دو دست و دو پا و دو چشم و دو لب و زبان و دو گوش و خزینه سلطان معده و باطن مراد
آن جزئیست که اعضای که متصرف در امر غذا هستند در آن باشند چون معده و کبد و مراره و طحال
و امعا لهذا فرموده اند خزانه دار معده و باطن است میفرمایند و حجاب آن سلطان صدر است چون حجب
صدریه از داخل احاطه بقلب نموده و عظام و اضلاع و غشیه از خارج احاطه نموده که سلطان از آفتی و آسیبی
رسند میفرمایند پس دو دست یاری کننده اند سلطان را بجلب نفع و دفع مضار را از او

از بطن

و اطاعت میکنند آنچه امر میفرماید سلطان بان دو دست و پای نقل میکنند سلطان را و ازینکه میکنان در حقیقت دو دست
منزله خدم و حشم و خدام اند و دو پای منزله انعام و دو چشم دلیل و راهنمای سلطان اند و خبر و بشیر خواص و عوام
بر آنچه از سلطان مخفی است از مناهج و شعار انام زیرا که سلطان در پس پرده غیب نشسته و نمیرسد بدو آنچه
غایب از او مگر بحکایت اینها و چشم در نزد او در حقیقت و در شغل منیر مجلس او بند میفرمایند حسن و حافظ جنبه
و در گوش است که عرض بنماید بر پادشاه عرایض موافقه را زیرا که اینها قدرت ندارند عرضه دارند مطلبی را
مگر باذن و امر پادشاه پس هنگامیکه اذن داد که عرایض خود را عرض نمایند ساکت میشود پادشاه تا آنکه
بشنود مطالب اینها را از طریق گوش پس بعد از استماع عرایض اینها در جواب میفرماید پادشاه با آنچه اراده او
تعلق بگیرد و تکلم میکند زبان اطاعة للسلطان با دوات و آلات کثیره که از جمله اینها هوای محیط بفضای دهان است
و از جمله اینها مخارج متعدده است که مبعوث و دولب که حرکه بنمایند و تقطیع حروف میکنند و لذا برای دولب حرکت
مستقلیست که نمونه رد اینها و هر یک از ادوات هم محتاجند و مستغنی از یکدیگر نیستند تا کلام تمام از سلطان
در جواب عرایض بمطالب بعرصه ظهور جلوه گر گردد و کلام مستحسن لطیف و ملایم میشود بترجیع او در انف آنجا که
زینت میدهد آواز را زننده و مزمار در مزمار دو دار و مینوازند منخرین که در مجرای انف هوای طیب و ریاح
طیبه را بسلطان تا استشمام دارند تا از برای سلطان هم برسد و اگر برسد روایح متعفنه سلطان امر میفرماید بدو دست
که عامل سلطانند اینکه حجاب شوند میانه سلطان و میانه آن روایح متعفنه لهذا دو دست از روی اطاعت حبس
منخرین مینمایند که روایح متعفنه داخل نشود و میفرمایند پس عذاب سلطان نسبت بعمال و خدام و کارکنان بیشتر از عذاب
ملوک ظاهره است و ثواب و جزای اعمال او بیشتر از ثواب و جزای اعمال ایشان اما عذاب او پس حرکت
که حرکت نمودن روح از خارج بداخل باشد معلوم است از حرکت نمودن سلطان بعدم التفات را احوال
رعایا و برایا و در زاویه قلب نشستن همه علمه داده که از کار را زمانه و در سیاسات نه پیران اختلف بسور رند
کار بدن بهم معوق و مشوش و در حب فساد عظیم و منجر بهلاکت میگردد و ثواب سلطان قلب فرحت و

میل نمودن روح از قلب بسوی مدینه بدن و رافت و عطوفت با حال رعایا و برایا ملاطفت نمودن و اصلاح
امور هر یکرا فرمودن و تدبیر و حفظ هر یک بحسب لیاقت آن نمودن از آنجاست که فرح و سرور از اسباب صحت و طول عمر و حفظ
نظم بدن است اگر بچشم حقیقت سلاطین ذوی الاقتدار نظر نمایند همین در کلام معجز نظام جمیع سیاسات مدینه را در بر دارد
و در حقیقت حضرت رضوی علیه التحیة و الثنا ارشادی از برای سلطان ظاهر و رعایا و برایا فرموده و میفرمایند اصل حزن
در طحال است زیرا که طحال معدن سودا است و در طرف چپ مادی وارد در ابخره سودائیه از و متصاعد و منقلب میشود و سبب
حزن میگردد و میفرمایند اصل فرح در ترب بکسر تاء و کلیتین است ترب پرده ایست که بر روی معده و احشا و امعا کشیده شده
که امانت بر هضم غذا نماید و کلیتین دو قلوه هستند که از طرف یمین و یسار او نجته از برای جذب بول از کبد و دفع آن
بمثانه مینمایند میفرمایند در این دو محل حزن و فرح دو عرق هستند که صعود مینمایند و بصورت میآیند از انبساط آنها فرح
حاصل میشود و از انقباض آنها حزن میفرمایند این عروق که در بدن ند و رابطه از جانب ملکند بسوی طحال و از طرف ترب
بجانب کلیه مثل شرائین از برای قلب و اورده از برای کبد و اعصاب از برای دماغ مصدق این کلام آنست که اگر
وارد شود دوائی ببدن جذب نمایند آن دوا را العروق ماعانت طحال و بان مرض میرسانند تا دوا دفع آن
مرض نماید مثلا دوا را که وارد معده میشود و بعد عروق ماساریقا باعانت کبد جذب آن دوا را مینمایند و با ان عروق
با موضع مرض که مثلا وجع مفاصلست میرسانند تا دفع العلت شود و میفرمایند جناب رضوی سلام الله علیه که اول
جنبه بمنزله زمین طیب است اگر عمارت نمائی معموره میشود پس اگر حد اعتدال نمائی دوام هم میرساند و بسیار بشمر کار
او و ننو مینماید و پاکیزه میشود و زرع آن و اگر غفلت نمائی فاسد میشود و نمیروید در آن زمین گیاه تازه و
و تدبیر اغذیه و اشربه صالح و صحیح میشود بدن و زیاد میشود و سلامتی و صحت و ایمن از آفات میشود و میفرمایند ای مامون
نظر کن و ببین که موافق با مزاج تو چه چیز است و موافق معده و کدام غذاست و قوه بر هضم چه نوع از غذا
دارد و چه قسم غذا از معده تو میگذرد پس معین کن و مقدر دار آن را از اغذای خود و بدان یا مامون هر ساعتیکه

از امزجه و اخلاط اربعه طالب اشیاء مشاکله و مشابه خود اند پس تو نیز اغذیه اکثر بانچه شکل و مشابه جسد توست بخور تا حفظ
صحت بمثل بکنی چنانچه اطبا میگویند حفظ الصحة بالمثل و دفع المرض بالضد و سعی نما که کسیکه طعام بخورد زیاده از حد
و اندازه اتفاق نیفتد که ضرر به بدن میکند زیرا که کثرت ان بعد از ورود به معده و طبخ ان زاید از قدر طبیعی میشود
و تخلخل میکند و منتفخ میشود و ثقیل میکند معده را و مهیج و ملتهب میکند و مورث امراض شدیده و عفونت میشود و سعی نما
کسیکه طعام بخورد بحد اعتدال نه زیاد و نه کم و نفع میکند او را زیرا که مجری طبی طبیعت تصرف در ان میکند و او را تقویت
فصل خود که بدن را تحلیل است میرساند پس در خوردن طعام بقدر کفاف بخور و همچنین قطع خوردن غذا در حالی
نما که در طبیعت تو بقیه از جوع و اشتها باشد و در نزد تو میل ان غذا باشد زیرا که بعد از طبخ ان غذا جمیش
زیاد شود و ان بقیه خالی پر میشود و این عادت اصلح است از برای معده و بدن تو و ازکی است از برای عقل تو
و احفظ است از برای جسم تو سعی نمایید جناب رضوی علیه السلام که بخور در فصل تابستان غذاهای بارد را
و در زمستان غذاهای حار را و در بهار و پائیز میان ... باش بغذاهای معتدله بخور نما بقدر قوه و شهوت
خود و ابتدا بکن در اول خوردن اغذیه باخف و الطف اغذیه و ختم غذای تو بقدر عادت و بحسب طاقت و نشاط
تو باشد و واجب است بر تو اینکه عمل نمایی در هر روزی در هنگام که شش ار روز هشت ساعت که غذا بخوری و در شبانه روز
تستی تخمی که این قاعده احفظ است از برای بدن تو با آنکه سه مرتبه غذا بخوری در زمان دو شبانه روز مثلا اول
روز وقت طلوع آفتاب یک غذا صرف نمایی و وقت غروب یک غذای دیگر در روز دوم هشت ساعت از روز
گذشته غذا اصل نمایی و دیگر تستی تخمی فرمودند که امر جدی محمد صلی الله علیه و آله علیا علی کل یوم و ... [illegible]
و همچنین و کف نفس خود را نما از طعام در حال آنکه اشتهای طعام را داشته باشی سعی نمایید باید که شربتی که بعد از
خوردن طعام می آشامی از شراب ریحی صاف عتیق باشد که حلال نمود ... شرب ان را و صفه ان بعد از این
مذکور میشود و ذکر مینمایم از برای تو آنچه سزاوار است ذکر او از تدبیر فصول سنه و ماههای رومیه که در هر

در بیان احوال شهرهای
رومیه کیفیت تدبیر
ان

ماه از

دران سال در هر فصل علیحده و آنچه استعمال باید نمود از اطعمه و اشربه و از انچه اجتناب باید نمود که موجب حفظ صحت
و منافع ... سعی نمایند اما فصل ربیع پس او روح زمان است و اعدل فصول است و بنوع جدا ترتیب او در ان است منزله ... [illegible]
در بدن را اول ماه او اذار است و عدد ایام او سی روز است و در ان ماه تطیب لیل و نهار است و تقفیح ساعات رطب
میشود و دفع میشود سلطنت بلغمی که مخالف با بدن است و دفع امراض بلغمی میشود در ان فصل استعمال بکن در ان فصل اغذیه
لطیفه و گوشتهای لطیفه و زرده تخم مرغ نیم برشت و بنوش شراب حلال را که بعد از این مذکور میشود و باب اجتناب نما
از خوردن پیاز و حوامض که مضر اعصاب و بسیار نافع است در ان ماه شرب مسهلات موافقه تا اینکه تنقیه
بدن نمایند از فضول متوله و در شباط استعمال بکن فصد و حجامت را تا اخراج نماید خون فاسد را ماه دوم نیسان است
و ایام او سی روز است و روز او اطول از شب او است و قوت میگیرد و مزاج فصل بکمال اعتدال میرساند و حرکت میکند خون
بالطبع و میوزد در او بادهای مشرقیه که مشهور بباد صبا است و تغذیه نما در ان از اغذیه مشویه مثل کبابهای لطیفه
و جمیع چیزها تنگه ترشی از سرکه میدانند مثل زیرباج و سکباج و لحوم صیدیه مثل کبک و تیهو و دراج و ...
و بهشت ال ان ... نما در انها و جمیع را و روغن بمالید در حمام بدن را و آب نخورید در حال گرسنگی و ببوید ریاحین
و گلهای معطره و جمیع بو دار عطره را ماه سیم ایار است سی و یکروز است صاف میشود بادها از غبار و منتشر میشوند
ابدان از ان ریاح و آخر فصل ربیع است نهی فرموده اند در او خوردن چیزهای شور و گوشتهای غلیظ را مثل گوشت
کله و پاچه و کشمش و گوشت گاو و خوردن شیر را فرموده اند که حمام نفع میکند در ان ماه و در اول روز و مکروه دانسته اند
ریاضت را قبل از غذا ماه چهارم حزیران است که اول ماه تابستان است و ان سی روز است تمام میشود سلطنت
بلغم در ان و میکند زمان قوت صفرا و زیاد میشود و بجهت آنکه فصل تابستان حار یابس است و مولد صفرا است نهی شده است
در ان فصل از تعب و از خوردن گوشت چرب و زیاد خوردن ان و نهی شده است از نوشیدن ... [illegible]
که دماغ را خشک میکند و نفع میکند خوردن سبزیهای بارده مثل کاسنی و خرفه و خوردن خیار بادرنگ و شیر خشت و میوههای

رطبه مثل هندوانه و زرد آلو و آلوچه و امثال آنها و استعمال چیزهای ترش بجهة دفع مضرت عفونت هوا نافع است و از گوشتها
گوشت بزغاله یکساله و بزغاله و از مرغها مرغ خانگی و تیهو و دراج نافع است خوردن البان و ماهی تازه ماه پنجم
تموز است و اثناه وسط تابستان است و آن سی یک روز است و آن کمال شدت حرارت است و آبها کم میشود و بنوشید
آب سرد و بیاشامد و بخورید ماکولات بارده را و ممزوج با آب نمایند آن شراب ریحانی حلال و اکل نماید
اغذیه لطیفه را چنانچه در حزیران ذکر شده استعمال نماید مشمومات و ریاحین بارده رطبه طیب الرایحه را ماه ششم
آب است و اثناه آخر تابستان است و آن سی یک روز است و در آن میوزد بادهای سموم و بادهای جنوبی و هیجان میابد
زکام در شبها و اصلاح نماید مزاج را در آن به تبرید و ترطیب و نفع میکند در آن شرب لبن رائب که کف یه از آن است
دوغ و چکیده و ماست باشد و اجتناب نماید از جماع و شرب مسهل و تقلیل ریاضت نماید و شم ریاحین عطریات
بارده نماید ماه هفتم ایلول است و آن اول پائیز است و ایام او سی روز است هوا را لطیف طلب نماید و قوه
میگیرد در اثناه سلطنت سودا بجهة احتراق فصل تابستان و نافع است شرب مسهل و نفع میکند خوردن حلویات
و اقسام لحوم معتدله مثل گوشت بزغاله و گوسفند یکساله و احتراز نماید از خوردن گوشت گاو و کثرت خوردن
کبابها و استعمال نماید روایح طیبه معتدله را و احتراز نماید از خوردن هندوانه و خربزه و خیار که مورث عفونت
میشوند ماه هشتم تشرین اول است که وسط ماههای پائیز باشد و ایام او سی یک روز است میوزد در آن بادهای
مختلفه و شروع مینماید بوزیدن باد صبا و اجتناب کند در او از فصد و حجامت و شرب مسهل محمود است و در آن فصل
جماع و خوردن فواکه بعد از انحدار طعام از معده و استعمال نماید در خوردن گوشتها با ادویه و کم شرب نماید
آب را و نیکوست در او ریاضت ماه نهم تشرین ثانی است و اثناه سیم پائیز است سی روز است قطع باران
میشود و نهی شده است در آن شرب آب در شب و هر روز صبح آب گرم بخورد و دیگر باید اجتناب نماید خوردن
بقول حاره مثل کرفس و نعناع و جرجیر را ماه دهم کانون اول است که اول زمستان باشد سی یک روز است

قوه میگیرد و در آن بادهای تر وزیده میشود و در آن برودت و نفع میکند در آن آنچه ذکر کردیم در تشرین ثانی و حذر نماید در او ا
از خوردن طعام بارد و بپرهیزد در او از حجامت و فصد و استعمال نماید در او اغذیه حاره بالفعل و بالقوه را ماه
یازدهم کانون ثانی است ماه وسط زمستان است ایام او سی یک روز است قوه میگیرد در آن بلغم و نفع میکنند در آن ماه آب
گرم را بر گرسنگی و محمود است جماع در اثناه زیرا که تلطیف اخلاط میکند و محمود است در او احمام که نافع است از آزار
و روغن و شکر و زنجبیل بیه هندی بعبارة اخری حلوای آرد و نافع است بقول حاره مثل نعناع و شبت و کرفس و جرجیر
و کراث و نافع است دخول حمام اول روز و نفع میکند مالیدن روغن خوشبو بیدن و آنچه از روغنهای حاره باشد چون
نرجس و بابونه و مصطکی و خوردن ماهی بسیار مولد بلغم است ماه دوازدهم شباط است و اثناه آخر زمستان است بیست
هشت روز است مختلف میشود در آن بادها و بسیار میشود باران و ظاهر میشود گیاههای زمین و آبها جریان هم میرساند
و نافع است خوردن سیر و گوشت مرغ خانگی و طیور صحرائی و میوه های خشک مثل انجیر و خرما و مویز و تقلیل نماید
از خوردن حلویات و محمود است در او کثرت حرکت و ریاضت و نافع است شراب حلال و استعمال بعد از طعام
باید نمود و پیش ذکر نفع او را نمودیم قبل از ذکر فصول سال صفت آن بگیرند مویز سیاه فربه خوب را ده
او را بیرون کنند ده رطل که هر رطل نود و دو مثقال شرعی باشد پس با آب بشویند و بخیسانند در آجانه
در دیگ سنگی که آب روی او را بگیرد و چهار انگشت آب روی او بایستد و سه روز در آن ظرف بگذارند تا بماند
در زمستان و در تابستان یکروز پس بریزند در دیگ نظیفی دیگر که آن هم سنگی باشد و آب او باید آب باران
باشد و اگر آب باران هم نرسد آب عذب خوبی که سرچشمه او در ناحیه مشرق باشد و صفت خوبی آب ا
که زود سرد شود و زود گرم این صفت فضیلت آب است و این دلیل بر سبکی آب است پس بریزند مجموع آن ا
و مویز را در میان دیگ سنگی و طبخ دهند تا نضج کند مویز بعد بردارند و صاف نمایند و بعد کشند در
بریزند میان دیگ و نشان کنند بچوبی بعد بجوشانند باتش ملایم جوشانیدن ملایم رفیق تا آنکه دو ثلث

صفت شراب حلال که حضرت [illegible] فرموده اند

او برود و یک ثلث باقی بماند پس بگیرند از عسل صاف یک رطل و میان آب بریزند و بقیه عسل هم آب داخل کنند
و بجوشانند تا آب تحلیل برود و در ظرف داخل نمودن عسل بگیرند پارچه کتانی را از زنجبیل یک درهم و قرنفل نصف
درهم زعفران یک درهم سنبل الطیب نصف درهم تخم کاسنی نصف درهم مصطکی نصف درهم چوب اینه و ا را
کوبیده و در میان پارچه کتان ببندند و وقتیکه عسل را میان آب مویز میریزند آن کتان را هم میاندازند که جوب قوه
ادویه بان شراب داخل شود و با یک چوب بهم زنند و آتش ملایم بدهند تا آن آب که مقدار عسل داخل نموده بود ثلث
تحلیل برود و بعد در روی آتش گرفته در میان شیشه ریخته سر او را محکم ببندند تا سه ماه بگذارند باید که مزاج
بگیرد بعد استعمال نمایند و مقدار شربت او یک اوقیه است که چهل درهم باشد با دو اوقیه آب قراح خالص
داخل نموده پس فرمودند ای مامون در وقتیکه غذا خوردی بان مقداری که از برای تو وصف نمودم پس بیاشام
از این شراب بر روی طعام بمقدار سه قدح که همان یک اوقیه باشد با دو اوقیه آب اگر نوشی بعد از طعام ایمن
میشوی باذن الله در یوم و در لیل از اوجاع بارده مزمنه مثل نقرس و اوجاع مفاصل و امراض عصب و دماغ
و نبض اوجاع کبد و طحال و احشائی و اگر بعد از آن عطش بهم رسانیدی باز بیاشام بقدر نصف آنچه سابق آشامیده
بودی بدرستیکه اصلح است از برای مزاج تو و بهتر است از برای جماع تو و سهمه ضبط و حفظ و ممانعت از ضرورت امراض
بدان ای مامون که صلاح بدن و قوام بدن تو بطعام و شراب است اگر آن دو در کمال صلاح هستند صحیح است بدن
تو و اگر فاسد است بدن تو جناب حضرت رضوی روحی له الفدا میفرمایند ای مامون بدرستیکه قوه و نفوس
تابع امزجه ابدان است اگر مزاج معتدل باشد پس نفوس قویه است و کامله و الا فلا و امزجه بحسب احوال تابع هوای
محیط هستند و متغیر میشود امزجه بتغییرات هوا بحسب فصول سنه و عروض بلد و ارتفاع و انخفاض بلد و مجاورت
جبال و بحار و هبوب ریاح و اختلاف تربت و تاثیر نماید این تغییرات در امزجه و قوه پس اگر هوا
معتدل باشد اعتدال هم میرساند امزجه ابدان صحیح میشود و تصرفات امزجه در حرکات طبیعیه مثل هضم

فاسد شد

دوم

و نوم و حرکت و سایر حرکات بعد از آنکه حق تعالی جل اسمه بنای جسم را بر چهار طبایع نهاده و آن مره صفرا و مره
سودا و خون و بلغم و دو از آنها گرمند چون صفرا و خون و دو دیگر سردند چون بلغم و سودا پس بقدرت
کامله ترکیب میشوند هر یک از این دو کیفیت حار با رطوبت و یبوست همچنین آن دو کیفیت بارد را با رطوبت و یبوست
پس چهار خلط حاصل میشود و پس تفریق میشود این چهار طبایع بر چهار اجزاء او از جمله بر سر و سینه و شراسیف
و اسفل البطن پس فرمودند بدان ای مامون آنکه سر و گوش و چشم و منخرین و انف و دهن از خون است و سینه از بلغم
و ریح است و شراسیف از مره صفرات و اسفل شکم از مره سودا است پس فرمودند ای مامون بدرستیکه خواب
سلطان دماغ است زیرا که سلطنت بر او در وقت غلبه و جمیع حواس از کار باز میمانند و قوام و قوه جسد بالاخره
بسبب استراحت بدن است پس هر زمانیکه اراده خواب نمائی بگذار مضجع خود را بطرف راست بقدر دو ساعت
در اول خواب بعد برگرد بطرف چپ زمانی متعدد به بقدر چهار ساعت پس باز عود نما بطرف راست تا غلبه
بکند نزدیک نماید و عادت بده بنفس خود را نشستن در اول شب بعد از غذا بقدر دو ساعت و داخل شو
بجهة تخلیه بخلا تا تخلیه خود نمائی و درنگ نما در خلا بقدر آنکه حاجت نمائی و طول نده نشستن در آنجا را که ارث
داء الفیل میشود پس فرمودند ای مامون بهترین چیزی که مسواک نمائی لیف اراک باشد و آن چوبیست که از درخت
مکه میاورند پس مسواک بان جلای دندان میدهد و بوی دهن را طیب میکند و محکم میکند لثه را و مانع
حرکت دندان را و زایل میکند زردی او را اما بجهة اعتدال استعمال نمائید اکثار او موجب حرکت و سستی
و ضعف اصول آنها میشود و کسیکه اراده حفظ دندان نماید بگیرد شاخ گوزن سوخته و سعد کوفی و تخم
گل سرخ و سنبل الطیب و گز مازو و اجزا مساوی گرفته و نرم نموده و دندان را بشوید و نمک اندرانی
خوب نرم نموده دندان را بشوید حفظ او را میکند از آفات عارضه باد و اگر اراده نمائی که دندا

راست

سفید باشد بکمی موی اندام و ریش را کف دریا سحق بکن و بشوی دندانها که سفید میشود پس فرمود یا مامون مر احوال انسان
که بنا فرموده او را حق تعالی را احوال بر چهار نوع است نخست اول از اول تولد انسان است تا پانزده سالگی و در این
سن کمال قوه نشو و نما و حسن و بهای اوست و سلطان خون در جسم او غالب است دوم از سن پانزده سالگی
تا سی و پنج سالگی و در این سن سلطان مرة صفراست و غالب بر شخص و او در کمال قوه است و در این وقت باقی است
تا نهایت سی و پنج سالگی سیم از سی و پنج سالگی است تا شصت سالگی پس سلطان مرة سوداست و غلبه
او بر شخص است در سن او معرفه و درایه و انتظام امور و صحه نظر در عواقب امور و صدق رای و ثبات اوست
چهارم از سن شصت سالگی است تا آخر عمر و در آن سلطان بلغم و غلبه اوست و بحالت برودت منتقل و در وی پیری
و سستی قوه پیدا کند ازو عیش ناقص میشود و در اول وقت بیند بد و ضعف در قوی هم برسد و فنا و در لون میشود و نسیان
عارض او میشود و در هر وقت اراده خواب نماید خوابش نبرد و آنچه سابق در حفظ داشته فراموش بکند و فقدانم
میشود در رونق و طراوت او میرود و موی او بنبرد و بد و آنچه است سفید میشود و در هیئت جسم او در انعکاس
و ادبار است و بیشی نیارد زیرا در تحت سلطنت بلغم افتاده و ادبار و در طلب و جا آنها ست پس همیشه دبرد
میباشد فنای هر شئ و مستولی شود در او قوه بلغمیه پس فرمود یا مامون تحقیق ذکر کردم از برای تو جمیع تمام
در سیاست مزاج و احوال جسم و علاج از او ذکر نمودم آنچه محتاج بودی بسیار دل او از اغذیه و ادویه و آنچه
واجب بکنی در اوقات فصول اربعه از حجامت و فصد و حمام و نوره و غیر اینها ستند که باشی تا پایان نامیم
پس فرمود اگر اراده بکنی که حجامت نمائی پس از شب دوازدهم تا شب پانزدهم بهتر است از برای
اوقات و اختلاطات از برای بدن تو و اگر ناقص شود در نقصان ماه زیاد میشود در بدن تا اول ماه
و باید حجامت واقع شود بقدر آنچه از عمر گذشته است پس شخص بیست ساله حجامت نماید هر بیست

روز یکمرتبه و شخص سی ساله حجامت نماید در هر سی روز یکمرتبه و انسان چهل ساله هر چهل روز یکمرتبه و هر چه سن بالا رود
بهمین حساب بالا روند و حجامت نمایند و حجامت اخذ میکند خون را از صغار عروق متفرقه در لحم و مصداق آن این است
که ضعف نمیکند قوه را آنچنانکه فصد ضعیف میکند و حجامت را خذ عین که در گردن باشد از پیش رو و سر و صورت
و چشم را نافع است و دفع اوجاع انهار اینها باید و نافع است از برای درد دندان و دهان و منافع فصد را دارد و حجامت
از فصد میکند و حجامت زیر ذقن بجهة جوش دهن نافع است و از برای فنا و لثه و از برای جمیع اوجاع دهن نافع است و حجامت
میان کتفین نافع است خفقان قلب را که از امتلاء خون باشد و کثرت حرارت را و حجامت ساقین از برای امتلای بدن
از خون نافع است و دفع آن را مینماید و بجهة اوجاع مزمنه کلیه و رحم نافع است و ادرار طمث میکند مگر اینکه موجب
هزال بدن میشود و دوار کثرت او عارض میشود و غشی اما از برای شوره و ناسور نافع است و کسیکه بترسد از الم
حجامت اول که محجمه را میگذارند و مص میکنند خفیف مص کنند و بعد بر دارند و در مرتبه دیگر بچسبانند
و اندکی شدیدتر مص کنند باز بر دارند مرتبه سیم بیشتر و قویتر مص نمایند الم او اذیت نمیکند و صبر نمایند تا موضع
حجامت سرخ شود و بعد تیغ زنند و تیغ را آهسته بزنند که از اثرش بجلد تنها برسد و بمالند بموضع حجامت قبل از تیغ
زدن روغن و همچنین قبل از فصد تدهین نماید الم فصد را کم مینماید و نیز بشرط و بموضع روغن بمالند و باید
مواظبت نماید فصاد و فصد عروق را از مواضع قلیلة اللحم زیرا که در مواضع قلیلة اللحم احساس الم کمتر
میشود و عروقی که الم آنها در حین فصد بیشتر است حبل الذراع و قیفال است بسبب اتصال آنها بعضله
و صلابت جلد را اما باسلیق و اکحل پس فصد آنها اقل الما هستند زیرا که فوق آنها لحمی نیست پس لازم است
که قبل از فصد از آب گرم موضع فصد را بشویند تا آنکه ظاهر شود و خون بزیر جلد مخصوص در فصل زمستان
زیرا که ملین جلد است و کم میکند الم را و سهل میشود فصد و واجب است قبل از فصد و حجامت

نماید از جماع بعد از دوازده ساعت حجامت و فصد نماید در روز صاف که ابر و باد در هوا نباشد و اخراج ننماید
از خون بقدری که لون و قوام او متغیر گردد و داخل نشوند بحمام در روز فصد و حجامت که بسبب هیجان اخلاط
میشوند و بعد از چند ساعت که بگذرد از فصد و حجامت انصباب آب گرم بسر و بدن نکنند و البته بپرهیز از آنکه جنب
می باشی و داخل حمام شوی که بسبب ثوران اخلاط میشود و بهتر آنکه فارغ شدی از حجامت دستی اینموضع را بپوشان یکساعت
مرهم قلیا پاره ابریشمی که گرم کرده و وا دارد آنموضع را و بخور بقدر یک نخود از تریاق فاروق را که ممزوج نموده باشی
با شربت سیب مفرح یا شربت قوا که یا شربت اترج اگر ضعف در او ظاهر باشی بعد از حجامت و اگر یافت نشود از انها
چیزی تنها بخور تریاق را و از روی او آب گرمی بنوش و اگر در زمان شتا باشد پس از روی ان تریاق
سکنجبین عسلی پس اگر این نوع تدبیر نمائی ایمن از لقوه و برص و جذام خواهی بود و بعض بکن از آب انار ترش را
که قوه نفس بیه بدخون را صاف میکند و طعام شور بعد از فصد و حجامت مخور که خوف است که مورث
جرب شود و اگر فصل زمستان باشد پس کباب تیهو بعد از فصد و حجامت بخور و بیاشام از روی شراب حلال
مذکور را و تدهین نما بروغن جنری و اندکی مشک و بعد از فراغ از حجامت اندکی آب سرد بمقدم دماغ
بزن در ساعت فراغ از حجامت و اما اگر حجامت در تابستان باشد بعد از فراغ از او غذای خود را
سکباج که آش سرکه است یا مصوص یا هلام که انواع اغذیه هستند و مصوص هلام اغذیه ایست که گوشت گاو
یکساله یا بزغاله را می پزند با آب و نمک و آنقدر میپزند که آب تمام شود و بعد سرکه داخل میکنند با بعضی
بقول حاره از امصوص میگویند و اگر با گوشت مرغ یا جوجه بپزند و سرکه و بقول حاره داخل
نمایند هلام میگویند بعد از آنکه آب سرد بسر بزنند روغن بنفشه با گلاب و قدری کافور بسر بمالند
و بیاشام از همان شراب که وصف نمودم بعد از طعام و بپرهیز از کثرت حرکت و غضب و جماع

در روز حجامت و فصد پس فرو روند جنس یکی از آنکه جمع نمائی میان گوشت ماهی و تخم مرغ در یکوقت زیرا که اگر جمع نمائی
این دو را تولید میکند نقرس و قولنج و با سیر و دوغ را با سیر خوردن و شیر و پنیر که شرب نمایند اهل او گر فساق
باشند مورث تولید نقرس و برص است و خوردن چیزهای شور و گوشتهای شور و خوردن ماهی شور بعد از فصد
و حجامت مورث بهق و جرب است و خوردن غوره که نفخه و جگر و دل گرفته سبب تولید سنگ مثانه است
و دخول حمام با امتلاء مولد قولنج است و غسل با آب سرد بعد از خوردن گوشتهای مولد بلغم مورث فالج
و خوردن اترج در شب سبب حول چشم و جماع زن حایض سبب تولد جذام در جنین است و جماع
نمودن قبل از دفع بول با وجود داشتن بول موجب حدوث سنگ مثانه و کلیه است و جماع بعد از جماع بی
غسل موجب تولد جنون در طفل است و کثرت خوردن تخم مرغ مورث علو طحال و مبتلای از تخمه
زیاده بیمه موجب مرض ربو و ضیق النفس است و مولد کرم در شکم است و خوردن انجیر مورث قمل است
اگر مداومت نمائی و مداومت خوردن پیاز مورث کلف و بهق در صورتست و خوردن آب سرد عقیب شیء
حار یا عقیب حلاوت موجب فساد دندانست و زیاد خوردن گوشت گورخر و گوشت گاو مورث
تغییر عقل و تحیر فهم و بلادت ذهن است و اگر اراده حمام نمائی و ایمن از او جماع سر باشی پس البته اکتفا کن در حین
دخول حمام بخوردن پنج جرعه از آب نار که اسباب سلامتی مزاج تست باذن الله از وجع سر و شقیقه
پس فرو روند اما مرون اگر حمام سازی پس سرکه بکن از چهار جرعه بهه چهار طبیعت جده اول
که سبع است سرد و خشک و دوم بلغم سرد و تر است بسبب کثرت رطوبت سیم گرم و تر است
بسبب اثر حرارت باد و چهارم گرم و خشک بجهة کثرت حرارت که تخفیف رطوبت او را

مباید بضعف حمام ایشان را ترتیب باعتدال مزاج میکند و تنقیه بدن از چرک میکند و حصبه را نرم میکند و تفتیح عروق
و دفع انکسار اعضا و خستگی میکند و اگر اراده بکنی که ظاهر نشود در بدن تو بثورات و جوششها و جرب و حکه
و بهق و برص حل از دخول حمام روغن بنفشه ببدن خود بمال و اگر اراده بکنی که نوره بکشی و نرسد ببدن
زخم و تشقاقی و نه سوادی پس حل بکن با آب سرد قبل از نوره کشیدن بعد نوره بکش و اگر اراده بکنی
که داخل حمام شوی بجهة نوره پس جماع مکن مدت دوازده ساعت قبل از آن که مضرات دارد داخل بکن در میان نوره
قدری صبر و اقاقیا و حضض تکی و قبل از دخول این دواها بنوره حل بکن نوره را با آب گرمی که طبخ نموده باشند
در آن بابونه و مرزنجوش و گل سرخ و بنفشه را بعد از آن دواها را داخل نوره بکن و باید بر نیخ سدس نوره باشد
باشد آن و بعد از استعمال نوره بمال بجسد چیزی که بوی نوره را ببرد و مثل آب برگ شفتالو یا آب کافه و سعد
کوفی و حنا و سنبل الطیب که استعمال اینها رایحه نوره را میبرد و اگر بترسی از اینکه نوره بسوزاند پس کم استعمال بکن و بعد از
شستن آن نما و بمال از روغن گل بمحل نوره و اگر بسوزاند نوره تو را بگیر از عدس مقشر و بکوب و با گلاب خمیر نما
و بموضع سوخته بمال که رفع میکند باذن الله و اگر اراده نمائی که مبتلا بمرض مثانه نشوی پس حبس بول مکن و اگر چه
به پشت دابه سوار شوی و اگر اراده بکنی که مبتلا بمرض معده نشوی پس در میان غذا آب منوش و هر کس آب بنوشد در وسط
غذا رطوبت بهم میرساند بدن او ضعیف میشود معده او و جذب نکند عروق غذا را و آن غذا در معده خام میماند
و اگر اراده نموده که بسنگ مثانه و کلیه مبتلا نشوی و مبتلا بعسر بول نشوی پس حبس منی در حین انزال مکن و طول مده
مدت جماع را و اگر بخواهی مبتلا بوجع ثقل درباه(?) و بواسیر نشوی پس بخور هر شب هفت دانه خرما را که در میان روغن

کماد

کماد زرچوبه سوده باشی و روغن بمال بمیانه بیضه را از روغن زنبق و اگر بخواهی که نسیان تو کم شود پس بخور هر روز صبح ناشتا سه
پاره زنجبیل پرورده و خردل با طعام هر روز بخور و اگر اراده نمائی که عقلت زیاد شود هر شب سه دانه هلیله
مربی بخور و اگر اراده نمائی که ناخن تو شقاق بهم نرساند و میل بزردی بهم نرساند پس در روز پنجشنبه ناخن بگیر
و بجهة حفظ گوش در شب پنبه بسوراخ او بگذار در خواب و بجهة دفع زکام در زمستان هر روز سه لقمه عسل بخور
و بدانکه از برای عسل دلایلی است که معلوم میشود نافع است یا ضار اگر در آفتاب بگذارند و آب شود و مایع
گشته خلط جاور و مضرات و اگر کسی بخورد و دیگر بیاورد یا در حین خوردن لذع و حرقه شدید داشته
باشد این از نوع عسل قتالت و ترشیدن نرجس منع زکام میکند و از برای دفع زکام تابستان هر روز
چند دانه خیار بخورد و حذر بکن نشستن در آفتاب را و اگر بترسی از مرض شقیقه و شوصه پس تا بتوانی حذر بکن از
خوردن ماهی تازه را و اگر اراده نمائی که مزاجت صحیح و سالم و سبک باشد جسمت پس تقلیل در غذای
عشا نما و اگر بخواهی ایمن از درد ناف باشی پس هر وقت روغن بسر خود میمالی بناف خود هم بمال
و اگر بخواهی ایمن باشی از شقاق و از بروز باثوری در لب مدهن کار بری خود را در هنگام [illegible]
ببرت و اگر بخواهی ایمن باشی از مرض جگر پس بعد از حمام قدری سرکه بخور و اگر خواهی که در دکلوهم ایمنی
صبح ناشتا غرغره از سرکه بکن و اگر خواهی سنگی در بدنت بهم نرسد هر هفته یکبار در سیر بخور و اگر خواهی
که غذائی که میخوری زود بگذرد پس تکیه بکن بعد از اکل بر طرف ایمن بعد و نما بر طرف ایسر و اگر
خواهی بلغم در بدنت جمع نشود هر روز صبح قدری جوارش کمونی یا سفرجلی بخور و بسیار بحمام برو و بمصاحبت نما
زنها را و در آفتاب منشین و اگر خواهی که اطفا نمائی التهاب صفرا را پس هر روز یک شی ترش بار و تخم [illegible]
و اگر اراده نمائی که دفع شود و مبتلای بدنت بمداومت برقی نما و فصد عروق بکن و مداومت نوره نما و اگر

واگر خواهی ریاح بارده از تو دفع شود پس حقنه نماید از عسل و روغنهای حاره و بر بدن بمالند و میان آب
گرم بنشینند و اجتناب از ترشی بارد و یابس نمایند و ملازم هر حار لین شوید و اگر خواهی دفع بلغم از بدن
خود نمائی پس اطریفل صغیر بخور هر روزی دو مثقال پس فرمودند امام نیز اگر خواسته باشی سفر نمائی
لازم است اینکه احتراز نمائی از حرارت و برودت و اجتناب نمائی از کثرت امتلاء و بعد از آن حرکت
نمودن و در حالت جوع مفرط نیز احتراز از حرکت نمائید و باید در وقت حرکت معتدل در امتلاء و جوع
باشی و تناول نمائی در سفر اغذیه بارده را مثل قریص و هلام و سایر حوامض که اشها های ترش باشد و امثال
آن از اطعمه بارده بدان سیر شدید در حر شدید بسیار ضرر دارد و بابدان لاغر نافع است در بدنهای
چاق و اما آبهای خوب و دفع اذیت آنها پس لازم است اینکه بیاشامد آب هر منزلی را که وارد
میشود مگر آنکه ممزوج نماید با آب منزل قبل آن منزل یعنی یک شربت از آن آب و افضل از این
تدبیر اینست که خاک منزل خود را بردارد و بهر منزل که وارد میشود مشتی از آن خاک میان آب منزل
دیگر بریزد و حرکت بدهد و بگذارد صاف بشود و از آن آب بیاشامد و آن خاک را در ته آن
ظرف آب بگذارد تا منزل دیگر همین قسم عمل نماید و بهترین آبها برای مقیم با مسافر آنست که سر
چشمه او در جانب مشرق یا شمال باشد که باد مشرقی و شمالی باد بوزد و آن آب سبک و روشن
و سفید رنگ باشد و بر روی گل خالص جاری باشد و در صیف و شتاء ملین طبع باشد و دفع
حرارت کند پس فرمودند امام من وصف کردم از برای تو در ما تقدم از کتاب خودم آنچه
کفایت امر ترا نماید یعنی مشتمل رسته ضروریه بود و حال ذکر میکنم امر جماع را فرمودند پس نزدیک
مشو نسوان را و جماع مکن در اول شب اعم از آنکه تابستان یا زمستان باشد لعله اینکه معده

و عروق ممتلی هستند و در اینحالت جماع مورث قولنج و فالج و لقوه و نقرس و سنگ مثانه و تقطیر البول و فتق و ضعف
بصر میگردد و پس اگر اراده جماع داری در آخر شب جماع مکن که او اصلح است از برای بدن و سبب تولد
اولاد و زکی العقل میشود و جماع مکن با زن مگر آنکه ملاعبه و ملامسه نمائی با او و نمالی بدن و پستان او را و سینه
و عورت را با هم زیرا که این عمل باعث قوه و هیجان شهوت میشود و اجتماع منی میشود و ظاهر میشود
از صورت و چشم هر دو شما جماع مکن با زن و حال آنکه ظاهر نباشد و بعد از جماع زن بر پا نایستد
و ننشیند بلکه تکیه بر طرف راست نماید که منی در رحم قرار گیرد و تو بعد از جماع دفع بول نما که این
سبب وا میدارد تو را از سنگ مثانه و بعد از جماع بقدر دو سه نخود مربیائی بخور بعد از آن غسل
زیرا که عود قوه میدهد با بدان جماع نمودن در حال آنکه قمر در برج حمل باشد یا در دلو بهتر از سایر
اوقات است بهتر از آن ثور است زیرا که شرف قمر است و سبکه علما باید آنچه من وصف نمودم
در این کتاب و تدبیر جسد باید این خواهد بود با اذن الله از هر دردی بحول الله و قوته تمام شد
یعنی الصحة و العافیة لمن یشاء و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً ۲ در بیان ستة
ضروریه و تفصیل آن بقواعد حکما و اطبا و آن مشتمل بر چند فصل است فصل در اسباب
احوال بدنست یعنی صحت و مرض و حالت متوسطه آنچه تعریف فرموده اند سبب آن چیزیست
که بوده باشد اول و از وجود آن سبب واجب شود حالتی از احوالات ثلاثه یا از بقای
او واجب شود حالتی از حالات ثلاثه سبب اول را فاعله گویند و ثانی را مبقیه و اسباب

مطلب اول

صحة و مرض و حالة متوسط هر یک بر سه قسم است بادیه و سابقه و واصله سبب بادی آن چیز است
که خارج از جوهر بدن باشد مثل ضربه و سوختن هوا و طعام حار یا بارد یا از جهة نفس باشد مثل
غضب و خوف و اسباب سابقه آنست که میان سبب و مسبب واسطه باشد مثلاً امتلا که سبب
حمی است بواسطه عفونت و اسباب واصله آنست که در میان سبب و مسبب واسطه نباشد مثل
نفس عفونت از برای حدوث حمی و هر سببی یا بالذات است مثل تسخین فلفل و تبرید (?)
و یا بالعرض است مثل آب سرد که تسخین میکند بعلت تکثیف و حقن و تحقین حرارت غریزه و آب گرم
که تبرید نماید بجهة تحلیل و ... یا که تبرید میکند بالعرض بسبب استفراغ خلط مسخن و هر سببی که موجود
باشد در بدن لازم نکرده که فعل در بدن بکند بلکه محتاج است به سه چیز قوه از قوه فاعله
و قوه استعداد منفعله و شدة ملاقات و ... یکدیگر را و مختلف میشود احوال اسباب بسبب
انفعال حادثه زیرا که ممکن است یک سببی باشد و احداث امراض بکند در ابدان متعدده
یا در اوقات متعدده احداث امراض متکثره نماید و مختلف میشود فعل سبب در قوی الابدان
و ضعیف الابدان و در شدید الحس و ضعیف الحس و بعضی از اسباب را مختلفه اند و ...
که اگر مفارقت کند سبب و باقی بماند اثرش و غیر مختلفه است که اگر زایل بشود بتمامه
اثرش بعد از آنکه معلوم شد اسباب گوئیم که اسباب متغیره احوال بدن انسانی یا حافظ
ان یا ضروریه است یعنی منفک از تسبب شدن او محالست یا غیر ضروریه منحصر در شش

بعض از

جنس است جنس اول هوای محیط و جنس دوم اکل و شرب و جنس سوم حرکت و سکون بدنی و جنس
چهارم حرکات نفسانی و جنس پنجم نوم و یقظه و جنس ششم استفراغ و احتباس اول هوای محیط
و محیط با بدان از جمله عناصر اربعه است و انسان و سایر موالید مرکب‌اند از عناصر اربعه پس هوا یک
عنصر از ابدان و ارواح است و با وجود اینکه رکنی از ارکان بدن است اما ناچار باید برساند بارواح
ثلثه تا تعدیل ارواح شود و بدن مستعد حیواة گردد و در همین سبب است اثر ... هوا از سایر ستة
ضروریه زیرا اگر ابدال ارواح نرسد و تعدیل نشود در مدت یسیره ابخره دخانیه قلبیه متراکم شود و روح
ملول نماید و باعث موت گردد اما اینکه هوا رکن ابدانست معلوم است اما اینکه عنصر ارواح است
زیرا که هوای مستنشق مخلوط میشود ببخاری که ماده روح باشد و مذهب جالینوس است که هوا منقلب
مستحیل میشود ... اخلاط با خون و تعدیلی که از هوا حادث میشود بدو چیز است یکی ترویح که آن
تعدیل کیفیة مزاجیه است بتبرید و دیگری تنقیه که تعدیل جوهر روح است بدفع فضول و چون گذشت از
بدن که حرارت غریزیه است مشتعل ملتهب و بدنست از شدت تصرفات در تغییر بدن احداث
سوختن و ناریه و اختناق میکند لازم است استنشاق هوای بسیط با انسبیت ابدان با بارد
زیرا که حار غریزی در روح هم خود حار و هم احداث سوختن در بدن میکند لهذا کیفیت بارده احتیاج
تعدیل بدن نماید پس هنگام استنشاق هوای جدید شود و دفع میکند و هر از استحاله بسوی ناریه
که منجر بسوء مزاج میشود و اما تنقیه پس دفع میکند قوه ممیزه اجزاء بخار دخانی را که نسبت آن
اجزاء بروح نسبت خلط فضلی ببدنست پس تعدیل روح بورود هوا است در حال استنشاق
و تنقیه بصدور هوا است از روح در رد نفس و هوا مادامی که معتدل و صاف است و مخالطه
نکرده است او را جوهر فاسدی که منافی مزاج روح باشد پس آن هوا فاعل و حافظ صحت است

و اگر تغییر شد فعل آن هوا موجب میشود مرض را و تغییراتی که عارض میشود هوا را بر سه قسم است طبیعیه
یعنی عادیه و تغییرات غیر طبیعیه و تغییرات خارجه از مجرای طبیعی متعاد در طبیعت اما تغییرات طبیعیه
پس آن تغییرات فصلیه است که هر فصلی در نزد فصلی دیگر منقلب میشود در مزاج دیگر اما تغییرات
غیر طبیعیه مثل اجتماع دراری متحیره یوم الشتاء که سبب حرارت میشود یا کسوف در یوم الصیف
که باعث برودت گردد و اما تغییرات خارجه از مجاری طبایع متعاده انها مثل هوای وبائی فصل
فصول اربعه در نزد اطبا غیر از فصول اربعه در نزد منجمین است مدرسیکه فصول منجمین زمان انتقال
شمس است از ربعی بربعی دیگر از منطقة البروج و ابتدا آن نقطه اعتدال ربیعی است بر توالی
بروج و این اعتبار بحسب اوضاع فلکی است و کون شمس در هر ربعی از منطقه را فصلی گویند و اعتبار
اطبا در فصول ملاحظه حرارت و برودت است زمان ربیع را زمانی میدانند که در بلاد معتدله مثل
اقلیم رابع محتاج بلباسی که بجهة رفع برودت بپوشند نباشند یا محتاج تبرید بجهة دفع حرارت
نباشند و برده باشند و دران فصل نشو و نمو درختها و نباتات و خریف مقابل ربیع است و او
مجموع زمان حار را گویند و زمستان جمیع زمان بارد را گویند و زمان بهار و پائیز اطبا هر یک اقصر
از زمان تابستان و زمستان میباشند بعلة آنکه زمان اعتدال ربیع یا خریف زیاده از یکماه
و نیم یا دو ماه نمیشود و آن بحسب بلدان متفاوتست اما در بلدان معتدله ربیع طبی از پانزدهم حمل است
تا اول جوزا و اما در بلدان مختلفه اما جنوبیه پس بهار ایشان در حوت است تا نصف حمل و فرخا
و در بلدان شمالیه از اواسط ثور است تا اواخر جوزا و همچنین در خریف پس زمان ربیع در لغت
طبی غیر از اصطلاح اهل تنجیم است و اطبا فصل بهار در مزاج او را معتدل میدانند زیرا که واقع است
بهار در وسط زمستان که بارد و رطب است و تابستان که حار یابس است و انتقال از ضدی

در بیان هوای فصول اربعه

بضدی

بضدی نشود مگر از وسط معتدل و بعضی فصل بهار را حار و رطب دانسته اند و تحقیق این در کتب مبسوطه
علم طبیعی است و فصل تابستان حار است زیرا که شمس قریب بسمت الرأس میشود و باعث طول
و باعث حرارت فصل میشود و یابس است بجهة تحلیل رطوبات و تحلیل جوهر هوا از شدت [illegible] هوا
حار و زمستان بارد و رطب است بعلة بعد شمس از سمت الرأس و اجتماع رطوبات مائیه
در هوا از متکاثف شدن و مشاکله این هوا مر آب را اما پائیز پس مدرسیکه حرارت صیفی ناقص
شده است و دران فصل و برودت زمستان شده نگرده پس فصل پائیز هم قریب با اعتدال
در حرارت و برودت خواهد بود دیگر آنکه پائیز معتدل در رطوبت و یبوست نیست زیرا
که آفتاب و هوای تابستان تجفیف نموده اند رطوبت هوا را و اسباب مرطبه نیز هم
نرسیده پس باید معتدل در برودت و حرارت باشد یابس و جفاف فصل در جمیع
فصول از جهة تاثیر نمودن در امزجه اطبا فرموده اند که هر فصلی متغیر میشود یا بمجاری یا بطبایع
خود مثلاً متغیر شود در ربیع بصیف یا بشتاء بحسب مزاج و همچنین صیف متغیر میشود مزاجا بربیع یا بخریف
یا بشتاء یا فصل خریف مزاج ربیع یا صیف یا شتاء را هم رساند یا مزاج شتاء متغیر شود در ربیع یا صیف
یا خریف پس جمیع تغییرات فصلیه دوازده قسم است اگرچه اطبا فرضهای دیگر کرده اند لکن از مطلب خارج
پس گوئیم هر فصلی که موافق مزاج صحیح باشد مناسب آن خواهد بود و هر فصلی که موافق سوء المزاج باشد
مخالف آن خواهد بود و پس گوئیم مزاج ایشان یا صحیح است یا غیر صحیح و علی التقدیرین فصل یا مناسب
مزاج است یا مضاد مزاج پس فصل مناسب مزاج صحی حکمش موافقت دارد و فصل مناسب مزاج
مرضی حکمش مخالفت دارد و فصل مضاد مزاج صحی حکمش مخالفت و فصل مضاد مزاج غیر صحی
حکمش موافقت مگر آنکه فصل زیاده از اعتدال منحرف شود و متغیر گردد و مخالفت هم رساند

در بیان تغییرات فصول اربعه و عوارض آن

دفع مناسب شود و به واسطه ضعف قوه و تحلیل بدن مثل اینکه صیف از شدت حرارت صیفی بخار زیاده
مزاج مناسب خود را که حار و یابس باشد تحلیل دهد و ضعف آورد و اگر خارج شوند هر دو فصل
از طبیعت خودشان خروج هر دو بطریق تضاد باشد مثل اینکه شتاء جنوبی باشد پس وارد شود
باد ربیع شمالی پس لحوق ثانی باول موافق ابدان و تعدیل کننده آنها بود و پس هرگاه ربیع حار گر
نماید خیانه شتاء را و همچنین اگر بوده باشد شتاء یابس شده و ربیع رطب شده پس ربیع تعدیل
نماید پس شتاء را و اگر متغیر شود در زمان در فصل واحد کمتر حادث میشود و باد اگر متغیر شود در زمان
در فصول متعدده بسیار حادث میشود و باد و هوائی که مستعد عفونت و زود مستحیل بعفونت میشود
هوای حار رطب است و اگر عروض تغیرات هم میرسد در اماکنی که بحسب اوضاع مختلف باشد مثلاً
که در دهاد واقع است اما بلدان مستویه و عالیه معروض تغیرات کمتر هستند و از فضیلت فصول
انست که وارد شود بر طبیعت خود مثل اینکه فضیلت صیف انست که حار باشد و فضیلت شتاء
انست که بارد باشد و ربیع و خریف معتدل پس اگر مزاج طبیعی خود منحرف شوند باعث امراض
ردیه میگردند و سالی که مستمر الفصول باشند در کیفیت واحده مثل اینکه از اول سال تا آخر سال
هوا رطب باشد یا یابس یا حار یا بارد هرگاه چنین سالی بود لا محاله امراض مناسبه خود میاید بحسب
کیفیه و طول میکشد ایام مرض همچنانکه فصل واحد اثر را زیاد در مرض لایق آن فصل دارد
البته اگر سال مستمر باشد بطریق اولی احداث امراض مزمنه میکند مثلاً اگر فصل بارد
وارد شود بر بدن بلغمی مورث صرع و سکته و لقوه و تشنج و امثال اینها میگردد و اگر وارد شود
فصل حاره بر بدن صفراوی یا اثر آن زیاد در حمیات حاره و اورام حاره را و اگر حادث شود
شتاء قبل از زمان خودش و استعجال نماید حادث میشود امراض شتویه مستعجلاً و اگر استعجال

بلغم

استعجال نماید صیف قبل از زمان خودش حادث میشود امراض صیفیه مستعجلاً و متغیر میشود امراضی که در فصل
سابق بوده و واضح زمان در تغیرات فصول انست که خریف ممطر باشد و شتاء معتدل از برودت
و حرارت نسبت ببلد و اگر بوده باشد ربیع ممطر و صیف معتدل غیر ممطر و گاهی هم ممطر باشد و از زمان

در بیان احوال هوای که در جو عالم است

اصح ازمنه و فصول است فصل در احکام هوائی که در جو عالم است هوای صحیح حافظ صحت معتدل آن
هوائیست که مخالطه نکرده باشد او را ابخره و ادخنه و جمیع اشیائی که بسبب اختلاط هوا را از جودت دور
نماید مثل غبار و روایح کدره متعفنه و متغطه و تخشن نفس مثل رایحه نفط و کبریت و از هوای صاف باید
مکشوف السماء باشد و در میان سقفها و دیوارها محتبس نباشد مگر در حالتی که برسد هوا را فساد عام سماوی ارضی
پس در آن وقت مکشوف بیشتر قبول فساد مینماید از محجوب و در غیر مفسدات مکشوف بهتر از محجوب است پس
ان هوای فاضل باید صاف و نقی و ممزوج نشده باشد او را بخار بطایح و بستان و بخار خندقها و درختهای تازه
که زه آب باشد و ابخره مباقل که سبزی کار باشد مثل کلم و جرجیر و ابخره درختهای جنگلی اهوا ابر شوطه که از درخت
گرو بید و درخت انجیر که ابخره اش متعفنه هوای صحیح است و همچنین مختلط نشده هوا را بادهای عفنه و مانع
از بادهای شمالی باشد که تعدیل هوا نماید و همچنین هوا در منازل عالیه مرتفعه مستویه باشد و محتبس در مکانی
باشد که تازه صهریج کرده باشند نباشد و عامی نباشد در استنشاق که در حال استنشاق قبض حلق
شود و واضح فصول احوالش است که بوده باشد طبایع اصل خودشان و اگر متغیر شوند منجر بامراض

در فصل کیفیات اهویه و کیفیات فصول اربعه

میشوند فصل در فصل کیفیات اهویه و کیفیات فصول مقتضیات هر فصلی هوای حار تحلیل
رطوبات وارد و اعراق و سیع میکند مسامات را و رخو میکند بدن را بجهة کثرت تشرب اعضا
رطوبات بسبب حرارت پس اگر اعتدال هم برساند هوا در حرارت سرخ میشود رنگ بسبب جذب
خون بخارج و اگر افراط هم برساند حرارت هم اصفرت هم میرساند رنگ و بسیار میشود عرق

و کم میشود و دل ضعیف میشود و هضم و عطش هم میرساند و هوای بارد بسیار بشکند دل را بجهة حبس رطوبات و قلّة
تحلیل بعرق و قوی نماید هضم را و کم نماید اطلاق نمودن شکم را بعلة کثرت برودت قاصره و هوای رطب نرم
سازد جلد را و هوای یابس سخت نماید جلد را و هوای که در حرکت باشد بشکند نفس را و شوراند و حیاد و در اخلاط را
و همچنین باید دانست که از برای هر فصلی که وارد میشود در مقتضی خودش احکام خاصه است و اگر از مقتضی
واجب خود بیرون رفت پس الکلام مشترکات بیان او و فصلی که در تغییر شامل است و مشترکات اخر هر فصلی
و اول فصل تالی او و در احکام فصلین و امراض هر دو داخل بجهة آنست که تنقل از کیف خفه و بتدریج خواهد بود بلکه
بتدریج است و بهار را اگر مزاج اصلی خود بوده باشد پس از افضل فصول خواهد بود و او مناسب مزاج روح
و خونست و از هوای بهار باعتدال که قبل اشاره رفت مایل است بسوی حرارت سماویه و رطوبت طبیعیه
و آن هوا اسرع بشکند صورت و بدن را بسبب جذب نمودن خون را بظاهر و در بهار بهیجان درآید
جایه امراض مزمنه شتویه بعلة انکه بهار چون حد اعتدال دارد و سیلان سبب اخلاط راکده و طبیعت
و بهار آنست که سیلان سبب رطوبات را از هر جا باشد و هر جا باشد و از این جهة هیجان میاید مرض مالیخولیا
و کسیکه بسیار شود اخلاط او در شتاء بعلة شره در اکل و کمی ریاضت ابستمه میشود و در ربیع امراض را
که هیجان میابند از این مواد و اگر طول بکشد ربیع باعتدال خودش قلیل میشود امراض صیفیه و از جمله امراض
ربیعی اختلاف دم است یعنی خون امدن از شکم بجهة شوران اخلاط در عافیت و شوران میاید مالیخولیا که از سودا
و صفرا باشد و اورام و دمامیل و خوانیق و اکثر اوقات این امراض قتاله خواهند بود و بسیار است
در ربیع انصداع عروق یعنی پاره شدن دهن رگها و نفث الدم که خون امدن از گلو یا از سینه باز از جسم
باشد و سرفه بخصوص در ربیع شتوی شمالی دیده میشود و احوال کسانیکه مبتلا باین امراض شده اند بخصوص
مسلولین و همچنین ربیع حرکت سبب بلغم را حادث میشود و در آن ربیع سکته و فالج و دردهای مفاصل

و خلاصی

و خلاصی از امراض ربیع نیست بجز فصد نمودن و استفراغ کردن و تقلیل نمودن از طعام و شراب و فصل ربیع
موافق است با مزاج صبیان و امزجه قریب بصبیان که سن قوت باشد و اما فصل شتاء پس او اجود
از برای هضم است بجهة محصور نمودن برودت جوهر حار غریزی را و قوة سبب به هضم را و تحلیل سبب به هوا را
و بسبب قلّة میوه ها و خوردن مردم اغذیه غلیظه را و عدم حرکات ایشان در آن زمستان و کمی حرکات در زمان
کوتاه پس کم میشود و تولد صفرا با درازی شبهای زمستان و بسیار میشود و سکون در شبهای دراز و بسیار محقق
میشود و مواد در زمستان اگرچه آن مواد صفراوی باشند در باطن زیرا که هوای زمستان شدید نماید
مسامات را و منع بکند مواد را از تحلیل و محتاجست در فصل زمستان بخوردن اشیاء مقطعه اخلاط لزجه
و ملطفات تا اینکه منجمد نشود و امراض شتویه اکثر آنها بلغمیه است و تولید بلغم بسیار میشود و حتی انکه اکثر
بلغم و قیح میشود و در کمتر امراضی که در زمستان هم میرسد مایل بسفیدیست و ظاهر میشود زکام و نزلات با اختلاف
هوای جنوبی و بعد از [illegible] زکام حادث میشود ذات الجنب و ذات الریه و بحة الصوت و اوجاع حلق و رقات
میشود و اوجاع جنب و ظهر و مرضهای عصبانی و صداع مزمن بلکه صرع و سکته کل این عوارضات از احتقان
ماده بلغمیه و کثرت بلغم است و فصل زمستان مضراست از برای مشایخ زیرا که برودت مضعف قوی
و میرانند و [illegible] و از علامات فصل آنست که رسوب بول زیاده است نسبت بصیف و مقدار بول
هم زیاده است بسبب قوة هاضمه و اما فصل تابستان پس تابستان تحلیل سبب به اخلاط و او آخر ضعیف
میکرداند قوة و افعال طبیعیه و نفسانیه و حیوانیه را بسبب افراط تحلیل قوی و کم میشود خون بواسطه ضعف
هضم و زیادة تحلل و ناقص میشود بلغم چونکه طبیعت فصل ضد اوست و بسیار میشود مرة الصفرا در تابستان
بخلاف سایر فصول بعلة مناسب فصلی و اخر فصل تابستان مرة السودا میشود و بسبب تحلیل رقیق و احتباس
غلیظ و احتقان او در دماغ است این فصل مشایخ و امثال ایشان را از کسانیکه ضعیف المزاج شده اند

سبب برودت ورزد میشود و رنگها در تابستان بسبب کثرت تحلیل و مدت زمان امراض کمتر است بسبب لطافت اخلاط
و دیگر آنکه اگر قوّه قویه باشد هوا معین خواهد بر تحلیل پس نضج مادّه علّة داده خواهد شد در دفع مرض میشود و اگر قوه ضعیفه
باشد زیاده میکند آن ضعف را حرارت هوای صیفی و میکشد مریض را و تابستانها که حار یابس باشد زود امراض
تمام میشود و اگر حار رطب باشد طول میکشد مدت امراض و از این جهت است که متعفن میشود و قروح در صیف رطب بسوی
آنکه عارض میشود استسقا و زلق الامعا بسبب ضعف هضم و کثرت رطوبت و بسیار میشود و تعفن طبیعت و اغلب
میکند کل این احوالات را کثرت انحدار رطوبات از اعلا با سافل بخصوص از سر تا امراض حقیقیه مثل خناق و عصب
و مطبقه و محرقه و لاغری بدن بسبب غلبه صفرا و خون و درد ارجاع و درد گوش و درد چشم بسیار میشود و حمره و ماشرا
که با درسرخ گویند و بثورات حاره و اگر زده باشد صیف ربیعی چنانچه حمیات آن فصل عاقبت بخیر و بسیار میشود
عرق و بحرانات واقعه بمجری طبیعی است در وقتیکه حار تحلیل بدهد در رطب رخو میکند قوه را و وسیع میکند
مسامات را و اگر بوده باشد صیف شمالی هوای او صحیح مزاجست اما بسیار میشود امراض حصر و از آنرا امراضی
گویند که حادث میشود از سیلان مواد بحرارت باطنه یا ظاهره اگر تصرف نماید در آن مواد برودت
ظاهره پس حصر نماید آن مواد را و این امراض حصر مثل نزلات و اگر بوده باشد صیف شمالی یابس منتفع
میشوند کسانیکه طبعی مزاج هستند و نسوان و عارض میشود از برای اصحاب صفرا رمد یابس و حمیات
حاره مزمنه و اما فصل خریف پس بسیار میشود امراض در او بسبب ورود اضداد که حرارت
صبحیه و برودت لیالی و غدوات باشد و بسبب کثرت میوه و فساد اخلاط بخوردن میوه‌ها
و یکی بسبب آن ملال قوه و ضعف آن که در صیف تحلیل رفته و ضعیف شده و اخلاط بدنی
فاسد میشود و در فصل خریف بخوردن مأکولات ردیه فاسده و بسبب تحلیل رفتن اجزای لطیفه
و باقی ماندن اجزای کثیفه و هر وقتیکه نزول نماید خلط بجهة دفع شدن و تحلیل رفتن مانع میشود

[illegible]

ادرا

ادرار برودت باتفاق که لازم برودت و کم تولید میشود و خون در فصل پائیز بجهة آنکه خود فصل که سرد و خشک شد
با خون است پس اعانت نمیکند فصل بر تولید خون و بسیار میشود خلط صفرا و سودا بجهة احتراق که از تابستان هم رسیده
و اوائل پائیز بعلّه مناسبت تابستان مناسبت مشایخ را و آخر فصل او ضرر دارد و مشایخ را ضرر رسیده و امراض
خریف جرب و قوبا و سرطان و اوجاع مفاصل و حمیات مرکبه و حمیات ربع و بعض اوقات علة بزرگ میشود طحال
از کثرت سودا و عارض میشود تقطیر البول و عسر البول بعلّه توارد برودت و حرارت و عارض میشود زلق الامعاء
که اسهال معائی باشد بجهة دفع نمودن برودت رقیق اخلاط را بباطن بدن و عارض میشود عرق النساء و وجع الورک
که کرختی اواز باشد از کثرت صفرا و در ریح از بلغم بهم میرسد زیرا که مبدء هر یک از این دو مرض خلطی است که نزول
او در آن وقت است و در فصل قبل او بسیار میشود و در این فصل ابلا درس یابس و گاهی واقع میشود سکته و صرع و امراض ریه و اوجاع
کمر را اما بسبب حرکه فصول در تابستان و منحصر شدن فضول در این عضو و [illegible] این امراض گردیده بسیار تولید
میشود رگهای بزرگ در شکم بعلّه ضعف قوه نامیه و دافعه و بسیار میشود در فصل خریف غلیان خون و اگر برودت قطع
حبس نماید این غلیان را باعث ابله میگردد و اگر متقدم باشد آن فصل صیف حار را بسیار میشود دمامیل در خریف خون را
بجهة رداوت اخلاط مراریه و اخس فصول از برای اصحاب سل و قروح ریه فصل خریف است بسبب توارد اضداد
زیرا که اخلاط شوران می‌یابد از حرارت و محتقن میشود از برودت و نیز از جمله فصولی است که مشی ضرر دارد برای
مد قوتین بسبب کثرت تجفیف او و فصل خریف کانه است صیف را تقاضای امراض از این جهة خریف احداث
میکند امراضی را که از حقن امعاء آن بوده که ظاهر نشده در صیف و بجهة حقنی ظاهر نشده و اجود و احسن خریف آنست
که رطوبتش بیشتر باشد و باران هم زیاد بیاید تا تعدیل کند هوا را و خریف یابس بد است بعلّه آفات او
طبیعت فصل را **فصل** در ترکیب فصول متغیره در رسالت اگر وارد شود غبار شمالی در زمستان جنوبی
پس عقب در ابتدای بهار را تابستان بسیار حار و بسیار میشود و آنها را حفظ نماید بهار مواد را تا تابستان

در احوالات ترکیب
فصول متغیره
در رسالت است

بسیار میشود و مومانان بضم میم و بافتح میم با سکون واو و دال و زنب که در حال ... ریش اتفاق افتد و در اصطلاح اطبا امراض قتاله
عارضه بسبب بدی احوال هوا اگر چه بعضی امراض قتاله بسیار میشود و پاییز در اطفال و در جوانان زیرا که مجتمع میشود
رطوبات امزجه جوانان با حرارت و بسیار میکرد و عفونت و باعث موت میشود و همچنین بسیار میکرد و هیچ کس بسیار
رطوبات و لذع نمودن انها امعا را و قروح امعا بواسطه کثرت مرور مرار با معا و قوت لذع انها و حادث میشود
حمی غیر خالصه بسبب اختلاط صفرا با بلغم که تحلیل رقیقات رقیق او ده و باقی مانده کثیف او و اگر بوده باشد
شتای جنوبی مقدم بر ربیع شمالی کثیر الرطوبه زنانی که حامله هستند و باید وضع حمل نمایند در ربیع اسقاط حمل میکنند
زیرا که در شتای جنوبی ابدان نسوان ممتلی شده است از رطوبات و همچنین احتباس فضلات طمثیه در حمل و بهر جهت طول
کشیده زنان ضعیف میشود و قوه در یاد میشود و ثقل در ربیع شمالی منعصر نماید رحم را پس ساقط میکنند جنین را و اگر اتفاق افتد
وضع حمل نماید یا اولاد ایشان ضعیف است یا مرده است یا مریض است و بسیار میشود در چنین وقتی رمد یابس و خلاف
دم که خون آمدن از شکم باشد از کثرت خونی که متولد در ربیع شده و نوازل بسیار میکرد و بسبب احتباس از برودت
مخصوص در مشایخ و نزول مواد با عصاب ایشان میشود و اتفاق میافتد که بمیرند بزرگ سکتات بسبب کثرت هجوم
مواد بر مسالک روح و نفس و اگر ربیع مطیر جنوبی وارد شود بر شتای شمالی بسیار میشود در صیف حمیات حاره و رمد
و رقیق الطبیعت و خون آمدن از شکم و اکثر حدوث این امراض از نوازل است و دفع شدن بلغمهای مجتمعه از شتا بسوی تجاویف
باطن از حرارت ربیع و صیف مخصوص از برای صاحبان مزاج رطب مثل مزاج زنان و اطفال و بسیار میشود عفونت
و حمیات عفنه اما اگر حادث شود در صیف وقت طلوع شعرای یمانیه یا شامی باران شدید و بوزد بادهای شمالی
امر بحرانات و تحلیل میبرد امراض و عروض این امراض بیشتر از برای اطفال و زنانست بسبب زیادتی رطوبات
امزجه ایشان با ضعف قوی ایشان و اگر نجات یابند از موت مبتلا بمرض ربع میشوند بعلت احتراق اخلاط
و بعد از ربع مبتلا باستسقا میگردند بسبب ربع و عارض میشود ایشان را امراض طحالی و ضعف کبد و اگر وارد
شود

شود در صیف یابس شمالی خریف مطیر جنوبی است نافع میباشد ابدان مردم را از برای اینکه در شتا عارض شود ایشان را صداع
و سعال و بحت الصوت و سل و ممتلی میشود سر از فضول در خریف مذکور بسبب بارانهای جنوبی زیرا که در صیف اخلاط
موجود است پس اگر حبس نماید انوار را برودت شتوی از تحلیل رطوبت حادث میشود امراض مذکوره و اگر وارد شود
بر صیف یابس جنوبی خریف مطیر شمالی بسیار میشود در شتا ابخا صداع و نزله و سرفه و بحت الصوت زیرا که صیف
یابس جنوبی تجفیف میکند بدنها را و مستعد میگرداند و مستعد این امراض میشود و اگر وارد شود در صیف جنوبی خریف
شمالی بسیار میشود درد عصر و حقن مثل پیچ و قروح امعا و اگر مرافق بشوند صیف و خریف در اینکه هر دو جنوبی باشند
بسیار میشود رطوبات پس اگر وارد شود شتا و شتا حادث میشود امراض عصر و دو دیت از کثرت مواد و اختلال
و تکثف مسامات منجر با امراض عفنه شود و اگر بوده باشد صیف و خریف هر دو یابس شمالی از برای اشخاصی که بلغمی
و رطوبت داشته باشد نافع است زنان را حادث میشود رمد بسبب سکون و کمی حرکات غالب میشود رطوبات
غریبه و باعث رمد میگردد و اگر حادث شود نزله فرض خواهد بود بواسطه غلبه رطوبات و منشق شدن برد خریف
بسوی شتا و مالیخولیا هم میرسد از کثرت تولد سودا و اگر صیف و خریف یابس باشد و شتا بارد و مطیر
احداث حرقة البول شود و بسبب آنکه صیف و خریف مواد را حار میکند و شتا بارد و بسیار زول حیا در
و کثرت مرور مواد حاره باعث حرقه میشود و اگر شدت کند حرارت حمی از عفونت او حادث میشود و
خوانیق پس اگر مواد حاره یابس باشد احداث خوانیق قتاله میکند و اگر رطب باشد خوانیق غیر قتاله است
با بثورات با غیر منفجره از داخل و خارج و حادث میکند عسر البول را و حصبه و جیتقاد و جدری سالمه بعلت
صیف بسبب تفتیح مسام تحلیل میدهد رقیق و حار مواد را و قریبه از جلد را و احداث رمد و فساد خون و احتباس
خون حیض و کرب و نفث الدم مینماید که کل اینها بجهت ... خون ... و اگر شتا یابس باشد و ربیع
هم نیز یابس باشد منفی ... سبب اینکه خارج شده اند و فصل ... الطبیعت

بخصوص از رطوبت عفونت کرده شده متعفن است این کلام مذکور و از برای رفع سالهاست که متغیر شود فصول و اهویه به جهت
و بائیه نرسد اگر این تغییرات بسرعت و با تغییر برسد عموم دارد و ضرر او جمیع مردم و حیوانات و نباتات را شامل است
اینکه چنین هوائی و بائی بافدات نباتات را فاسد کند و ضرر کند حیوان و انسان را از جهت تغذیه نباتات نه از جهت تنفس و استنشاق
پس اگر غذا را اعتبار این اغذیه ترتیب شده شده از هوائی و بائی کننده متضرر نخواهد شد و ظاهر این است که ضرر انسان از جهت
و بائیه از دو جهت باشد یکی اینکه غذای ایشان از لحوم حیوانات و مانند آن باشد دیگر اینکه نباتات فاسده از هوای و بائی غذای
حیوانات باشد و حیوانات غذای ایشان باشد پس از دو جهت ضرر دارد **فصل** در بیان تغییرات عرضیه غیر معتاد

در بیان تغییرات عرضیه که معتاد طبیعت نیست

طبیعیه گوئیم که این تغییرات که عارض میشود هوا را یا بسبب امور سماویه است و یا بسبب امور ارضیه اما اسباب سماویه که باعث
شوند تغییرات را جمیع شوند بسیاری از کواکب متحیره از ثوابت و سیارات در مکان واحدی شمس در برج جنوبی
یا درجه مخصوص مثلا اتصال مشتری با زهره یا مریخ با شعرای یمانیه و شعرای شامی در قلب العقرب و عین الثور و در منازل
و درجات متوسطه دیگر چونکه از اجتماع اینها در سمت الراس یا قریب سمت الراس نور زیاده میشود و وقتی که از سمت الراس
دور باشند سخونت هوا کمتر است بجهت اینکه نفوذ از طریق استقامت نیست و تاثیر مسامته در تخلخل بدوام مسامته زیاده
مقارنه نیست و این در محلش مبرهن است و یا اینکه کسوف کلی واقع شود و در وسط روز خصوصا در اوساط السماء باعث برودت
شود و اما اسباب ارضیه پس مختلف میشود هوای بلد بسبب عرض بلد و یا بسبب ارتفاع و انخفاض بلد و یا بسبب مجاورت

در اختلاف هوای بلد بسبب عرض آن

جبال و بحار و یا بسبب ریاح و یا بسبب تربت بلد اما اینکه بسبب عرض بلد باشد آنست که هر بلدی که قریب باشد مدار
راس السرطان را در جانب شمال یا مدار راس الجدی در جانب جنوب آن بلد گرم خواهد بود از بلدی که در تحت
خط استوا و یا بقریب آن واقع است و تحقیق این مطلب واضح است بر کسیکه مربوط بعلم هیئت باشد باید طالب
مسائل اخذ نماید این رساله گنجایش ندارد و اما اختلاف که بسبب ارتفاع و انخفاض بلد باشد پس آن بلادی

اختلاف هوا بسبب ارتفاع و انخفاض بلد

که در وهاد و گودی باشد اسخن خواهد بود بعلت اشتداد شعاع شمس بقرب اراضی مستویه و اما آن بلادی که در تلال

و جبال

و جبال واقع است ابرد است بسبب قرب کره زمهریریه و وزیدن بادهای شمالی پس اشتداد اشعه در بلاد غایره
زیاده است از بلاد مرتفعه بخصوص اگر نفوذ اشعه بطریق استقامت باشد و اما تغییراتی که بسبب جبال است

در تغییرات هوا بسبب جبال

آن بر دو قسم است **اول** بلدی که در قلل جبال واقع شده باشد و آن مستغنی الذکر است بسبب اینکه داخل بلاد
مرتفعه است **دوم** آن بلادی که قریب بجبال باشد و آن چهار قسم است **اول** اینکه بلد در شمال جبل واقع
باشد این بلد میل های برودت دارد زیرا که جبل مانع از انعکاس اشعه شمس و مانع از ریح جنوبیت **دوم** اینکه
بلد در جنوب جبل واقع باشد این بلد در نهایت حرارت است بجهت وصول انعکاس اشعه و مانع شدن از ریاح شمالی
و وزیدن ریاح جنوبی و اما قسم **سوم** اگر بلد در مشرق جبل واقع شده باشد بلد قریب باعتدال خواهد بود
و آن بلد بهتر است از بلدی که در مغرب جبل باشد زیرا که جبل شرقی تر میکند شعاع شمس را ابتدا از اول طلوع
تا اینکه مرتفع شود و از ارتفاع بسیاری و تاثیر اشعه قوی میشود و اهل این بلد از برودت لیل منتقل میشوند بسوی حرارت
شمس پس لازم است قرار واحد و برایشان در روز واحد و اما قسم **چهارم** بر خلاف قسم سیم است و اما
مجاورت دریا پس هر شهری که مجاور دریا است بسبب زیادتی رطوبت پس اگر بحار در طرف شمال باشد آنست
بر نهر بلاد میکند و زیدن بادهای شمالی بر روی آب که بالطبع بارد است و اگر دریا در طرف جنوب باشد
باعث میشود زیادتی غلظت هوا را بخصوص اگر از برای ریح جنوبی منفذی نباشد و اگر کوه باشد دریا
در طرف شرق ترطیب او هوا را بیشتر است از آنکه دریا در طرف مغرب باشد زیرا که شعاع آفتاب در اول
طلوع بخار دریا را تحلیل شدیدی نمیدهد و مجملا اینکه مجاورت دریا باعث ترطیب هوا است پس اگر در زید بلد
بادها تدریج باشد و کوهی حاجب نباشد هوا سالم از عفونت و بهترین بادها از برای دفع عفونت بادهای
شمالیست بعد از آن بادهای شرقی و بعد از آن مغربی و بدترین بادها بادهای جنوبیست و اما اختلاف هوا بسبب
پس قول در اینها بر دو وجه است یکی مطلق و دیگر بحسب بلدان اما اینکه مطلق باشد پس بادهای جنوبی اکثر بسیاری

از بلاد حاره رطبست اما حرارت زیرا که حرکت شمس جنوبی است و بادهای جنوبی بسبب حرکت شمس و قرب او بمجاوره دریا
حرارت در رطوبت بهم میرسد و اما رطوبت بسبب انکه دریاها اکثر انها جنوبی هستند با وجود انکه جنوبی هستند تاثیر
میکند افتاب در ان دریاها و متصاعد میشود ابخره که مخلوط میشود بادهای جنوبی را و ازین جهت است که باد جنوبی رطبست
و اما بادهای شمالی بارد خشک باشند بعلت انکه بادها میوزد بر کوهها و بلادهای بارده بسیار سرد کثیر الثلوج و یابس
بسبب انکه مصاحبت نمیکنند ان بادها را ابخره بسیار زیرا که در جانب شمال دریایست ... ان بادها را انهار
جاری بلکه محل وزیدن ان بادها انهای جامده و صحراهای سنگلاخست و بادهای شرقیه معتدله در حرارت و برودت
لکن ایبس از مغربیه است زیرا که شمال و شرق دریای انها کمتر است از جنوب و مغرب و بادهای مغربیه رطبست
بعلت انکه میوزد بر دریاها و اما اختلاف بادها بحسب هر بلدی پس گاهی اتفاق میافتد که در بعضی از بلاد باد جنوبی
که ابر دار شمالیست میوزد و این در وقتی است که بوزد بر کوههای جنوبی پر برف پس بسبب این وزیدن
هوا سرد میشود و اتفاق میافتد که گرده باشد بادهای شمالی گرمتر از بادهای جنوبی در وقتی که بوزد بصحراهای
محترقه و اما بادهای سموم پس انها بادهائی هستند که میوزند بصحراهای حاره شدیده و اما بادهای
مهلکه که از جنس ادخنه که حادث در عالم جو است علامات ... دارد شبیه باتش پس اگر ... شدید
انها ثقیل عارض میشود و انها را اشتعال و التهاب پس جدا میشود از انها لطیف و باقی میماند کثیف و نزول
میکند ثقیل و با او هست از بقیه التهاب و ناریه حکما فلاسفه گفته اند که بادهای قویه شدیده مبدء انها فوق است
اگرچه مبدء مواد انها از تحت باشد لکن مبدء وزیدن از فوق است و اما اختلاف بلاد بسبب تربت

اختلاف هوا بسبب تربت

که خاک بلد باشد بعضی از بلاد هست که خاک او طین حریت یعنی گل خالص است چنین بلدی هوای او
بعفونت تقویت میابد و بعضی از بلاد سنگستانست و هوای او به برودت تقویت میابد و بعضی از بلاد
تربت او گچ ... است یعنی گل ... پس بسیار میگردد در انجا بخارات بجاوره و بعضی بلاد ...

که خاک

در تحقیق هوای وبائی و تاثیرات

که خاک میشود و بر زمین قوه معدنیه از گبریت و نفط و زرنیخ و امثال انها و فاسد میسازد هوا و اب بلد را فصل
در تحقیق هوای وبائی و تاثیرات تغیرات هوای ردیه مضاد طبیعت اما تغیرات خارجه از طبیعت بمضاده
یا بعلت استحاله در جوهر هواست یعنی تغیرات در جوهر هوا بهم میرسد نه در صورت و نه در کیفیت چارگانه ملموسه
و از عفونت گرفته و یا بعلت استحاله در کیفیات ان هواست از دو جهت یا از جهت اشتداد ان کیفیات یا تبدیل
شدن ان کیفیات و ان قسم اول که استحاله در جوهر هوا باشد بنطریق است که جوهر هوا متغیر میشود و از حالت
صفا و لطافت برداشته بدون انکه کیفیتی از کیفیات اشتداد نماید یا ناقص شود و انست یعنی وبا و ان
تعفنی است که عارض میشود هوا را که شبیه است بتعفن اب مستنقع میگویند استنقع الماء ای اجتمع الماء
التغیر و التعفن یعنی جمع شده ابهای کثیف گندیده و حکما اختلاف نموده اند بر انکه ایا بسیط صرف مجرد موجود
در عالم یا نه اصحاب خلیط میگویند بسیط صرف مجرد ممکن نیست که یافت شود و ادله بر این مطلب هم دارند
و بعضی دیگر استدلال نموده اند بر انکه بسیط مجرد موجود است و بر تقدیر تسلیم وجودش آیا میتواند همین
هوای محیط با بدان باشد و متعفن شود و سبب وبا گردد یا نه پس استدلال فرموده اند که ممکن نیست بسیط
صرف متعفن شود زیرا که اگر بسیط مجرد متعفن شود باید استحاله در کیفیت هم رساند یا در جوهر اگر استحاله
در کیفیت حاصل شود و تعفن نگویند بلکه گویند هوا اگرم است یا بارد یا ارطب یا ایبس و اگر استحاله در جوهر
باشد خواهند گفت استحاله بسیط بغیر بسیط ممکن نیست از قبیل استحالاتست که از عناصر اربعه بلکه مقصود
از استحاله جوهر هوا برداشته و فاسدست و هوائیکه در جواست مرکبست از اجزاء هوائیه و ...
بخاریه و از اجزاء ارضیه متصعده از غبار و دخان و از اجزاء ناریه مثل اب دریاها و ابهای گودالها
که مرکب شده از اجزاء مائیه و اجزاء هوائیه و ارضیه و انکه میگوئیم هواست یا اب مراد بسیط نیست بلکه
مرکبست بسبب اعتبار جزء غالب و چون این هوا مرکبست تصرف حرارت غریبه در او احداث

عفونت میکند مثل آنکه هوای گرد آبهای یا آبهای راکده که در کنار آن باشند و از تاثیر آفتاب شب متعفن شوند از عفونت هوا متعفن گردد
و مستحیل شود و جوهر لطیف هوای صاف بجوهر ردی که در غایت پستی که فساد او ظاهر و هویداست مبدل گردد و بعضی از اطبا عفونت
هوا بیشتر اوقات در اواخر صیف و اوایل خریف است زیرا که صیف بجهت حرارت لطیفه تاثیر نماید در اجسام و در همین
حرارت اوایل خریف هوا را لطیف میکند و از ورود متعفن خارجی که تاثیر نماید از جهت لطافت هوای قابل استعفان میکند
در آنکه زمانی بسبب حدوث وبا میگردد و اما اگر استحاله از کیفیات عارضه هوا باشد بنحوی که خارج شود
هوا از اعتدال بکیفیتی از کیفیات چهارگانه ملموسه از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بمرتبه‌ای که ناشی شود
از آن زمان فصل و آن استحاله یا بسوی کیفیته مجانست مثل شدت حرارت صیفی که از حد حرارت تجاوز نماید و هوا را
فاسد کند یا استحاله بکیفیه متضاده است مثل آنکه هوای صیف از حد صیفی تجاوز نماید و بارد شود بحیثیتی که متغیر نماید هوا را
بسبب عروض عارضی مثل باریدن برف شدیدی در اواخر ربیع پس سرد میکند صیف را یا آنکه جبال مجاور بلد بارد و برف
زیادی در وزد در ربیع از ناحیه و جانب جبال و سرد نماید هوا را و هوا اگر متغیر شود خواه استحاله جوهر و خواه تغیر کیفیه
البته عارض میشود از آن هوا عوارض بسیاری در بدنهای مردم زیرا که اگر هوا بحسب جوهر ردائت بهم رساند و متعفن شود
از استنشاق این هوای فاسد که لابد است و ضروری است متعفن میشود اخلاط محصوره در قلب زیرا که محتاج بترویح
و دفع فضلات اولا قلب و استنشاق هوای فاسد بقلب میرسد و هوای مجاور بقلب روح و قلب را فاسد
میسازد اولا و ثانیا اخلاط محصوره در قلب فاسد و متعفن نماید بعد از آن از قلب بسبب انقباض شرایین
سرایت نموده بهمه اعضا میرسد و جمیع اخلاط بدن را متعفن و فاسد نماید و حادث میشود حمای وبائی و از اینگونه تبها
و از عفونت اخلاط حرارت هم بهم رساند مفاصل و تحلیل میرود رطوبات بدنی و باعث عطش مفرط میگردد خواه
صادق و خواه کاذب و تحلیل میرود روح و قوی از کثرت حرارت ناریه از عفونت و متعفنه اخلاط پس ضعیف

بشود

شود و قوای دماغ از هضم میگردد و بسبب تحلیل حرارت غریزی که آلت طبیعت است زرد میشود و لون بدن و صورت
بسبب تحلیل رفتن خونی که سرخ کننده است رنگ بدن و صورت را و غالب میشود صفرا بر سایر اخلاط و بسبب تعفن
میکند قلب را اینگونه تغیر غریزی و سیلان میدهد اخلاط را و متعفن میسازد و انها را و میل میدهد اخلاط را بجانب
و بسوی اعضای ضعیفه و مورث قی و اسهال و نفض و تشنج میگردد و در این هوای فاسد و وبا مناسبتی با ابدان صحیحه
محموده ندارد بلکه لابد تصرف در جمیع ابدان صحیحه میکند و مزاج ایشان را منحرف میسازد پس اگر ضعیف الابدان
یا متخلخل الابدان یا متعب باشند یا کثیر الجماع باشند زیاده تصرف در ایشان میکند و حادث میشود حمای
وبائی و اگر قوی الابدان باشند و یا ابدان غیر متقیه باشند فی الجمله تغییری باینها میرسد و لکن احداث حمای وبائی
نمیکند و تغییری که احداث مینماید بحسب قوه و ضعف اعضاست مثلا ضعیف المعده احداث نفخ و قراقر
و سوء هضم و عدم اشتها میکند و در ضعیف القلب ترش و خوف و فزع و اضطراب حادث میشود و در ضعیف
الدماغ حالتی شبیه بمالیخولیا و فکرهای فاسده و هکذا و بسیار اتفاق افتاده که همین هوای وبائی بعضی
از امراض بسیار سفیه اتفاق افتاده مثل مرض فالج و استسقا و نزلهای بارده و اما اگر فساد و زیادتی
تجاوز نماید البته در مبتلای باین امراض هم تصرف خواهد نمود و در حسب هلاکت ایشان خواهد شد و اما
تغیرات که استحاله کیفیه باشد مثل هوائی که شدت برودت بهم رساند پس مورث حصر حرارت غریزی و داخل
بدن میشود و در حسب حرارت میگردد و هوای بارد غیر مفرط منع سیلان مواد میکند و حبس مینماید مواد را و حادث
میسازد نزلات را و ضعف عصبت و مضرات بقصبه ریه و اگر هوای بارد و در مرتبه افراط برسد مقویات
و قوی میکند کل افعال باطنه و زیاد میکند اشتها را و موافق است اشخاص را از هوای مفرط الحراره زیرا که هوای
حار محلل ارواح ثلاثه است و ضعف قوت و سقوط اشتها و مرخی ابدانست و هوای بارد که مضر است جمیع
افعال متعلقه بعصب را و ضعف سام میکند و حصر مینماید اعضای باطنه را و هوای رطب معالج مراق بسیار از آنها

دیگر میکند رنگ و جلد را و نرم میکند مسامات بدن را و منفتح میکند مگر آنکه فسادش آن که بدن را مهیای عفونت میکند

و مزاج یابس نگشته است **فصل** در حقیقت حمیات و تعریف حمی حمی آنست که تب گرم حرارت غریبه که مشتعل

میشود از قلب و منبسط میگردد به واسطه شرایین و خون و روح در جمیع بدن و مشتعل میشود در قلب چنان اشتعالی که ضرر

میرساند بافعال طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و جمیع افعال را از مجرای طبیعی خود باز میدارد و از برای حمی سه جنس است

حمای یوم و حمای خلط و حمای دق زیرا که جمیع مادهٔ بدن الانسان خالی از این سه جنس نیست یکی اعضا که فرو گرفته جمیع رطوبات

و ارواح بدن را و قیاس اعضا با این رطوبات و ارواح قیاس حیطان حمام است نسبت به آب حمام و بخاران و دیگر رطوبات

و اخلاط بدن است که قیاس به آب حمام است بحیطان و بخار و یکی ارواح ثلاثه نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه که قیاس بخار و هوای

حمام است پس مشتعل اولی بحرارت غریبه ناریه آن چیز است که اگر عارض شود و سرد کرد و عضو مجاور را لازم گردد

که اگر عضو مجاور بارد شود و آن مشتعل اولی بارد گردد و پس اگر متشبث گردد حمای باعضای صلبیه تشبثا اولیا مثل تشبث

نار بحیطان حمام اگر چه صد آوری آن کوره را حمای دق گویند و اگر متشبث شود اولا باخلاط و رطوبات و ثانیا تاثیر

در اعضا کند مثل تشبث نار به آب حمام و ثانیا بحیطان این جنس حمای را خلطی عفنی گویند و اگر مشتعل شود اول

روح و بخار را و ثانیا اعضا و اخلاط را حمای یوم نامیده اند و از برای هر یک از این حمیات اسباب و علامات

که خارج از مطلب است ذکر کرده اند بعد از تقدیم این مقدمه که تب حمای وبائی از جنس حمیات خلطیه عفنیات و آن

حرارت غریبه است که مشتعل شود در قلب و جمیع افعال طبیعی و نفسانی و حیوانی را از مجرای طبیعی باز دارد و ضرر

نماید حرارت غریزیه باعماق بدن از و منشد و این حرارت غریبه ناریه منقاد و جمیع ظاهر بدن سرد گردد

و شدت عفونت از قلب سرایت نماید و اعضا را از جمیع کارها باز دارد و حادث شود امراض و اعراض ردیه

در بعض عروض این حمای مثلا اختلاط ذهن را و جامع مفاصل و ظهر و سردی اطراف و حرارت شدیدی در سینه و التهاب

بسیاری و خشکی در زبان و گنده عفونت در دهن و تند و ماتحت شراسیف رقی بزدن صفرا و اسهال صفراوی

و ریح

و ریح نفخ که در شکم هم میرسد و الوان روثیه متعفنه که بعضی مریه کآب کامه گویند و بعضی سوداویه و بعضی رقیقه

و بعضی قشاریه و سیاه و تشنج و بحة الصوت و سایر اعراض میکند و ردیه و جمیع این اعراض از حرارت غریبه ناریه است

و خلط را متعفن نموده و هیجان صفرا کرده و این امراض را وافده گویند زیرا که عموم دارد و اگر ببرقه هلاک نرسد موتان

گویند اگر ببرقه هلاک برسد بسبب آنکه حدوث این امراض عام است و آن هوای متعفن وبائیست **فصل**

در اسباب حدوث هوای وبائیست و استحاله شدن جوهر هوائی بفساد و اسباب فساد هوا بر دو قسم است

یکی بعیده و دیگری قریبه **اما** اسباب بعیده و اسباب سماویست ان شاء الله در فصل علیحده و در آخر کتاب ذکر خواهد

شد و **اما** اسباب قریبه و آن بر دو قسم است یکی از جهت موضع و بلد مثل آنکه اطراف بلد گودالهای آب بسیار با

شد و از حرارت لطیفه متعفن شود و از آن آبها بخارات فاسده متعفنه متصاعد شود و هوا را فاسد کند یا آنکه

اطراف بلد نیستان زیادی باشد و ابخره ردیه متصاعد شود و هوا را فاسد کند و بسبب عفونت هوا گردد

یا اطراف بلد اراضی تازه که زه آب گویند باشد و هوا را فاسد کند و یا اطراف بلد شلتوک زار باشد که بخارات

فاسده مسکون شود و هوا را متغیر نماید و یا اطراف بلد سبزی کار باشد مثل کلم و جرجیر که هوای بلد را فاسد نماید

یا از کثرت میوه ها و درخت انجیر و شوخط یا مرتفع شود از خارق و بحیرها که در اطراف بلد است بخارات

یا از کثافات و اموات که در اطراف بلد نعشهای انها دفن نشده باشد یا قتلی که در جائی واقع شده باشد

و متعفن شوند و از عفونت انها هوای وبائی شود و چنانچه این حکایت که قتل شده بود باشد بقرب بلاد حبشه

واقع شد و از صعود ابخره عفنه هوا متعفن شد و از استنشاق هوا خلق کثیری مردند و یا بسبب عفونت

هوا ابخره کثیفه منجذب تحت الارض که بجز تابات انها اطلاعی نیست **دوم** از اسباب قریبه تغیرات

حالات و آن تغیرات که هر فصلی از فصول از عادت طبیعی خود متخلف نماید مثلا شتا حار رطب

عدیم المطر باشد و صیف مطیر و ربیع بارد یابس بمنزله خریف باشد و خریف حار رطب شود مثل

میشود در این اوقات جا بجا طاعون و موتان و نزله و حمیات جدری و حصبه و حمیات حاره و سرایت میکند اعضا را
اعراض ردیه و غیر ذلک از امراض قتاله و ایضاً هرگاه طبیعت صیف بشتا متبدل شود و بسیار شود
امطار و بوزد بادهای جنوبی باعث حدوث وبا خواهد شد و همچنین حمیات حاره و طاعون حتی اینکه حادث میشود
این امراض و علل مهلکه در دواب و حیوانات بسبب استحاله اخلاط و ارواح بسوی فساد و بسیار اتفاق افتاده که تاثیر
در نباتات و اشجار هم میکند چنانچه پیشتر ذکر شد و زرد میشود لون نباتات و اشجار و ظاهر میشود در اشجار چیزی شبیه
بغبار و فاسد میشود جوهر نباتات و اکل اینها در اشخاص مستعده سبب حدوث وبا میشود و حدوث امراض
موقوف بر دو شرط **اول** آنکه مطلق فساد هوا سبب حدوث حمای وبائیه نیست بلکه موقوف بر آنست که بدن
ممتلی باشد از اخلاط ردیه فاسده که مجتمع شده باشند و مستعد شده باشند از برای قبول نمودن فعل
هوای فاسده زیرا که بمحض ورود هوای فاسده باستنشاق مستحیل بخلط غالب میشود و از تاثیر حرارت غریبه هوا
بهیجان میاید و باعث حمای وبائی میگردد و **اما** ابدانی که پاک هستند و فضولی ندارند منتهی امر آنست که
فی الجمله تغییری از هوای فاسده هم رسانند اما همینکه حفظ صحت نمودند سالم از امراض و اعراض خواهند بود
و همچنین تصرف میکند هوا در امزجه که ضد مزاج هوای فاسده را داشته باشند و البته معرض این آفات و بلیات
نمیشوند بلکه احسن احوالا و احفظ صحة خواهند بود و اگر چنین نباشد باید جمیع ناس مریض شوند و هلاک گردند
و جالینوس در کتاب جوامع در مبحث حمیات فرموده اند پس یمکن ان یعمل فی البدن
سبب من الاسباب و الّا ان یکون ذلک البدن مستعدا مهیئا لقبول ما یؤثر
فیه تلک الاسباب و لولا ذلک لکان الناس جمیعا فی الموتان یموتون بلی و کذا
اسباب حدوث امراض مستعد ابدانست از برای قبول نمودن آفت **اما** اسباب چنانچه سابق
ذکر شد سه قسم است بادیه و سابقه و واصله اتفاق میافتد از برای بعضی از امراض سه سبب موجود

باشد

باشد و در بعضی دو سبب و در بعضی یک سبب اسباب بادیه حمای وبائیه عفونت جوهر هوای فاسده اسباب سابقه امتلای
بدن از اخلاط فاسده و اسباب واصله عفونت خلط که سبب حمی شده و مثال دیگر که جامع سه قسم سبب بادی
و تولید رطوبات لزجه از غذاهای غیر سبب سابقی و عفونت سبب واصل حمی و مثال دیگر هوای وبائی سبب بادیه
از برای فساد حرارت غریزه اسباب سابقه تولید خلط عفن سبب واصل حمی حاد و مثال دیگر فساد هوا سبب بادی
و تحلیل بدن و ضعف آن سبب سابقی و التهاب خلط بدن سبب واصل حمی و مثال دیگر هوای فاسده و انجارات متوحشه سبب
بادی و داهیه سبب سابقی و تولید نمودن خلط حمی سبب واصل در این قیاس

در ضرورت داشتن غذا و آب از برای بدن

فصل در ضروری بودن غذا و آب از برای بدن گوئیم حیات انسان از اولیات و ضرورت آن در بدن بیشتر
از آب و غذاست زیرا که هوا جزو روح است که با بخار لطیفه اخلاط در قلب ممتزج میشود و روح حیوانی حاصل میگردد و با
معتدل روح حیوانی است لهذا در هر نفسی لازم است تا بروحی معتدل و الا در قلب روح محترق و موجب موت میگردد
و اما غذا در هر آنی لازم نیست بلکه بجهة اعتدال شبانه روزی یکدفعه یا دو دفعه بحسب اختلاف امزجه تا غذای اول
منهضم نشود و بدل ما یتحلل نگردد طبیعت طالب غذای ثانی نشود و پس ضرورت غذا از برای بدن لازم است تا بدل
ما یتحلل از اعضا و ارواح شود و الا نرسیدن بدل ما یتحلل مفرط و فنای صرف روی دهد است که حکما گفته اند در بدن
صحیح معتدل اگر غذا تا هشتاد و دو ساعت نرسد هلاکت پس بتحقیق قوام بدن و روح باستنشاق هوا و ورود غذاست
و اما ضرورت آب بجهة آنست که بعد از ورود غذا به بدن بعد از تصرف حرارت غریزی در آن و شروع بطبخ اگر آب
وارد نشود یا شرب با دیگر که آن غذا را رقیق کند هر آینه در معده محترق گردد و منهضم نشود و پس لازم است خوردن
آب تا آن غذا را رقیق نماید و طبخ نضج تام دهد حرارت او را و فایده دیگر آنکه بعد از آنکه جزو لطیف کیلوسی حاصل شد
آن جزو لطیف را بدرقه نماید و از مجاری ضیقه نفوذ دهد تا بکبد برسد و از آنجا طبخ کبدی حاصل نماید و آب او را از عروق
بکبد براند و باعضا برساند تا بدل ما یتحلل گردد و فایده دیگر آنکه اعضا را ترطیب نماید تا از کثرت حرکات آسیب
بدن نرسد اما آب جزو بدن نمیشود و بسیطات و بسیط بدل از مرکب نمیشود و پس معلوم شد ضرورت آب از برای
بدن و اما تفصیل مطلب آنست که گوئیم آنچه وارد بدن میشود خالی از سه حالت نیست یا آنست که بعد از ورود به بدن
و بعد از تصرف حرارت غریزی در آن خلع صورت غذائی از او میشود و بدل ما یتحلل اعضا میگردد و جزو بدن میشود این
قسم را اطبا تاثیر کیفیة عنصره نامیده اند و غذای مطلق گفته اند و یا آنست که بعد از ورود به بدن و متاثر شدن
از بدن خلع صورت از او نمیشود و همان صورت باقیست و در بدن تاثیر نماید و احداث حرارت یا برودت یا رطوبت یا
یبوست میکند یا احداث کیفیات ثانیه مثل تلطیف و تحلیل و نضج یا تغلیظ یا تخدیر یا احداث کیفیة ثالثه چون

ادرار

ادرار و تفتیت حصاة و امثال اینها نماید مثل دارچینی که بعد از ورود به بدن متاثر شدن از آن او تاثیر در بدن میکند
اولا حرارت و یبوست را و ثانیا تلطیف مواد غلیظه کبدی میکند و ثالثا دفع مواد میکند و اینرا اطبا دوای مطلق
نامیده اند و یا آنست که بعد از ورود به بدن و متاثر شدن فی الجمله از بدن تاثیر کلی در بدن میکنند بدون
اینکه خلع صورت نوعیه نماید در بدن یا احداث حالت متضاده به بدن میکند و موجب فساد و فنای بدن میگردند
و اینرا سم مطلق گویند چون سم الفار و بیش و زهره پلنگ و امثال اینها و یا آنست که احداث حالت موافق به بدن
نماید و حافظ روح و بدن و دافع سموم خواهد بود و آنرا پادزهر و تریاق نام نهاده اند چون فادزهر حیوانی
و معدنی و امثال اینها و این قسم را اطبا بالخاصیة و بصورت نوعیه گویند و یا آنست که تاثیرش هم بکیفیة است
چون کاهو و انار و خیار و هندوانه و خربزه و این قسم را دوای غذائی گویند یعنی اثرش در بدن است که هم تبرید
و ترطیب میکند و هم بعد از متاثر شدن از حرارت غریزه خلع صورت از او و جزو بدن شدنست و یا آنست
که تاثیر بکیفیة و بالخاصیت است چون سیب و به زیرا که در بدن هم تفریح میآورند و هم جزو بدن میشوند و اینرا غذای
دوائی گویند و مثل گوشت که در میان سس زرنیخ زده که کشته باشند که در او تاثیر سمیت کند از اغذیه سمی
و یا آنست که تاثیرش بکیفیة و خاصیة است چون عود صلیب که تسخین بدن میکند و بالخاصیة دفع صرع نماید و مثل حب السلاطین
که هم تسخین بدن میکند و هم اسهال بقوة سمیه میکند و یا آنست که تاثیرش بکیفیة و کیفیة و صورتست و اینرا غذا و دوائی
و دوائی سمیه نامند چون سیر و شراب که هم تسخین در بدن میکنند و هم دفع سموم میکنند و هم جزو بدن میشود و
این از روی تفصیل وارد است به بدن از ماکول و مشروب که هفت قسم‌اند غذای مطلق و دوای مطلق و سم مطلق و تریاق
و فاد زهر مطلق یا غذای دوائی یا غذای سمی یا دوای سمی یا غذا و دوا و تریاق مطلق و از برای این اشیاء درجات
در کیفیات قرار داده اند و اطبا فرموده اند که آنچه وارد میشود به بدن اگر احداث کیفیتی و حالتی زیاده
در بدن احداث نکرد و در بدن منفعل نشد از اغذیه معتدل و دوای معتدل گویند و اگر وارد شود به بدن

دارو تکرار آن کیفیتی زاید از کیفیت بدن حادث کند در بدن معتدل اثر او درجهٔ اول گویند و اگر در بدن تکرار دارد سهل
شود و احداث کیفیتی از کیفیات اربع نماید او را درجهٔ دوم گویند و اگر دارد و احداث کیفیتی نماید و ضرر ظاهر
بدن رساند اما به حد فساد کلی نرسد اثر او درجهٔ ثالثه گویند و اگر دارد و احداث کیفیتی نماید و ضرر کلی
رساند و منجر بهلاک رسد اثر او دوای سمی یا غذای سمی در مرتبهٔ رابعه نامند و اگر مهلک باشد به جوهر و دون
کیفیتی اثر او اسم مطلق نامند و اما غذای مطلق یا لطیفات یعنی خونی که از او متولد شود رقیق باشد یا کثیف
یعنی خونی که متولد شود غلیظ باشد یا متوسط در لطافت و کثافت یعنی خون معتدل در رقت و غلظت متولد شود
هر یک از این سه حالت یا کثیر التغذیات است یعنی بسیار جزو بدن شود یا قلیل التغذیات است یعنی کمتر جزو
بدن شود یا متوسطات در تغذیه یعنی حد اعتدال در کثرت و قلت دارد و هر یک از اینها یا جید الکیموس است
یعنی خون صحیح است که از آن تغذیه بدن کامل یا ردی الکیموس است یا معتدل الکیموس سه حالت اول را در سه حالت
ثانی ضرب نمودیم نه حالت بهم رسید در سه حالت ثالثه ضرب کردیم بیست و هفت قسم شد مثال
غذای لطیف کثیر الغذا جید الکیموس زرده تخم نیم برشت و آب گوشت مثال لطیف قلیل الغذا حسن الکیموس
ردی الکیموس ترب و خردل و اکثر سبزیها مثال لطیف کثیر الغذاء ردی الکیموس چون جگر سفید گوشت
بچه کبوتر مثال کثیف کثیر الغذاء حسن الکیموس مثل زرده تخم زیاد پخته شده و گوشت گوسفند یکساله مثال
کثیف کثیر الغذاء ردی الکیموس گوشت گاو و گوشت اردک مثال کثیف قلیل الغذاء ردی الکیموس
پنیر و گوشت خشکیده مثال کثیف قلیل الغذاء حسن الکیموس مثال معتدل کثیر الغذاء ردی الکیموس
کلم و قنبیط مثال معتدل قلیل الغذاء حسن الکیموس چون تخم مثال معتدل قلیل الغذاء ردی الکیموس
چون زردک **فصل** از آنچه ناگفته در فصل سابق مذکور شد ضرورت آب در بدن و منفعت آن از برای
تنفیذ غذا و طبخ و بدرقه و نفوذ دادن آن از مجاری ضیقه و ترطیب اعضا است و آب مختلف میشود بحسب اختلاف

دارد

چون کاهو و امثال آن مثال لطیف قلیل الغذا

در ضرورت آب از برای بدن

ابوانی

اجزای فاسده و بسبب کیفیات از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست اما افضل آبها آب چشمهها است که چشمه
یا آب جاری باشد بر روی زمینی که خاک آن گل و لای خالص باشد نه آنکه گل متعفن و لجنیه و فاسده باشد که آب را
فاسد نماید تا اجزاء کثیفه که مخلوط با آب است از آب شباهت و مماثلت نخود جذب نماید و هر چه به بساطت نزدیک
باشد و خالی از کیفیات ردیه باشد در تنفیذ غذا و بدرقه نمودن احسن است و بعد از آن آبی که بر روی سنگ جاری شود
و مکشوف باشد که آفتاب بر آن بتابد و بادها بر آن بوزد که دفع فضول از آن نماید نه غیر مکشوفه که متعفن شود و در آن کثافت
بسبب غلظت گردد و اما آب پاک که مکشوف نباشد که آفتاب او را متعفن نماید و همچنین باید جریان آب
در نهرهای بسیار عمیق باشد که از کثرت آن اجزاء فاسده را منقلب نکند و شدید الجریان باشد که حرکت قویه
داشته به تلطیف و دفع فضول او نماید و منبع او از مغرب بجانب مشرق باشد که آفتاب بر آن آب بتابد که حرارت
لطیفه تحلیل فضول او نماید یا آنکه از جنوب بشمال باشد که بادهای شمالی بر او بوزد که تخفیف رطوبت فضلیه او نماید
و سرد نماید او را از عفونات محفوظ بماند و اگر روی بجنوب و مغرب باشد منبع او آب فاسد است بجهت آنکه
جنوب و مغرب که حرارت و رطوبت دارند آب را فاسد میکنند و دیگر آنکه بعید المنبع باشد که از کثرت
حرکت لطیف شود و در مواضع مرتفعه بشدت حرکت نماید و خفیف الوزن هم باشد سریع الانفعال از برودت
و حرارت باشد مثل آب فرات که بمحض رسیدن فی الجمله برودت سرد میشود و حرارت گرم و آنکه
که منفعت آب بر فضایل شد آنکه تشنه شود و شارب او احساس عذوبت نماید و لذت میبرد و بعد از شرب آن
زود از معده منحدر میشود و طبخ غذا بسبب او و میزان در شناختن خوب و بدی آب وزن است مثلاً
دو آب را حاضر نمایند اول ظرف را پر نمایند و گذشته و وزن آن مشخص نمایند و بعد از آن آب دیگر را
در همان ظرف وزن نمایند اگر سنگینتر شد آن آب کثیف تر است و اگر سبکتر است لطیفتر این یک
قاعده و یا آنکه همان دو آب را دو پنبه حاضر نماید و در آن دو آب متساوی هر یک از آن پنبهها

بخیسانند در میان آن آب بعد بگذارند آن پنبه‌ها خشک شود و بعد از خشکی بیفشارند تا بیرون آید آنچه را هر کدام سنگین‌تر است آن آب
کثیف‌تر آن است معرفة فضیلت آب خوب و از جمله تدابیری که آب کثیف را لطیف میکند تقطیر و تصعید است
که عرق از او کشند البته آب را لطیف میکند بجهة اخذ اجزاء لطیفه بعرق و اگر ممکن نشود عرق کشیدن آب را طبخ
میدهند که او نیز آب را لطیف میکند و در وقت شرب نفع او کم و همین را سخت ارتفاع میشود و بعد از طبخ اگر صاف ظرفی
بریزند و حرکت میدهند نیز آب لطیف میشود و علامت آب فاسد آنست که اگر هر روز صاف نمایند در ظرف دیگر بریزند
باز از اجزاء کثیفه در تحت الظرف مشاهده میشود و از جمله آبهای فاسده آب باران است مخصوص اگر در تابستان بارید
باشد و از ابرهای کثیر الرعد و البرق نازل شود و بسیار زود عفونت کند و تصعید و تقطیر لازم دارد زیرا که اجزاء بخاریه بسبب
حرارت شمسی از دریاها متصاعد میشود و در قرب کره زمهریریه منقلب بباران میشود و چون بارد و اما اگر ابرها
سیاه و غبار انگیز باران بارد باشد موجب کثافت و غلظت آن میگردد و اما آب باران زود فاسد
میشود و بجهة شدت لطافت آن و شرب آن سعفه بلاهت و مضر است بآواز و سینه و از مصلحات آن شرب
اشربه حامضه چون آب لیمو و آب غوره و انار است و امثال آنها و اما آب چاه و قنوات نسبت به آب
چشمها کثیفند زیرا که در زیر زمین جمع شده مخلوط میشود با بخارات زمین و خالی از عفونت نباشند و حرکتی
که میکنند بقسر قاسر است نه بالطبع و قریب السیل هستند و بدترین آنها آبی است که بر روی معادن و از لیفی
معدنیه حرکت نماید چون گچ و آهک و امثال آنها و آب نزدیکه از چمن زار بیرون می آید و در زه آب در آنجا
جمع میشود بدتر از آب چاه است زیرا که در منافذ زمین متعفن میشود و مجاورت گلهای متعفنه تأثیر
میکند و اما آب برف و تگرگ غلیظ هستند و اما آبی را که مخصوص آنکه منجمد شده باشد و آفتاب
بر آن تابیده و اطراف آن نیستان باشد پس آن متعفن و غلیظ میشود و بسبب برد هوای زمستانی و کثرت
یخ بودن آن مولد بلغم است و بسبب حرارت آفتاب صیفی متعفن میگردد و مولد مرار و صفرا است

بلغم

و بلغم بسبب کثافت و اختلاط اجزاء ارضیه مورث امراض طحال و حبن و مراق و کبد میگردد و لاغر میشود و گردن و شانه‌ها
و ورم و پاها و اشتهای کاذبه و عطش مفرطه هم میرسانند شاربین آنها و حبس در شکم آنها هم میرسد و شاید منجر
باستسقا شود بجهة احتباس آب در ایشان و مورث زلق امعاء و ضعف کبد و بولیموس که جوع البقر است میگردد
و متولد میشود در ایشان خون و دبیله و دوالی و ذات الریه و اورام رخوه مخصوص در زمستان و عارض میشود زنان حامله را
عسر حمل و عسر ولادت و اگر طفلی متولد میشود از ایشان متورم شده این بود جملی از آب راکد و آنچه از سرچشمه بیرون
بیاید و در همان موضع بماند حکم راکد دارد و آنقدر است چون زمان طویل بماند فساد او کمتر است و آبهای که
مخلوط شده است با بعضی معادن از قبیل گوگرد و زاج و نمک و امثال آنها آب را بو داد پس همه
متعفن هستند لیکن در بعضی امراض نافع هستند و اما آب حمام پس نافع از تقویه اعضا و نفخ و ذرب
و هیجان قوه شهوانیه هستند و برف و یخ که از آب صاف و پاک باشند و مخلوط اشیای فاسده نگردیده باشند
یا میان آب چند از یخ یا آب را روی او بگذارند که از خارج سرد نماید پس از اصلاح آب میباید بقدری است
که اکثف از سایر آبها است و مضر عصب است و اگر برف و یخ مخلوط باجزاء کثیفه باشند اگر آب را با او سرد
بخواهند بکنند روی او بگذارند و اما آب سرد که خود بطبیعت خود سرد شده باشد بقدر اعتدال
صرف شود از حق آبها است از برای صحاح اگرچه آن هم مضر باعصاب و اورام احشا است و اما از آبهای
که تیره اشتها میکند معده را قوی میکند و آب گرم فاسد میسازد هاضمه و طرف میکند طعام را از معده
و تسکین عطش است و شاید منجر باستسقا و دق و لاغری بدن شود و اما آن فاتر یعنی گرم باشد بسبب
غثیان میشود و اندک حرارت آن بیشتر باشد غسل معده میکند و اطلاق طبع میآورد لکن استکثار از او در
آن خوب نیست مزمن قوه معده و آب شدید الحرارت که داغ باشد محلل قولنج و دافع آن و اکثار او
دوز برای صاحب صرع و مالیخولیا و صداع بارد و درد چشم و خونشش و اورام حلق و ورم گوش و ...

و ازال و قروح حجاب صدریه و سل و ادرار بول و خون حیض منع میکند و درد هاست و اما آب شوره و خوردن
ان لاغر و خشک میکند مدر او و فعل ان اولا اسهالست بسبب جلای او و فعل ثانی قبض است
و منفعه خون و مرله خارش بدن و جرب و آب که در وناحاف ترتیه سنگ مثانه میکند و بسبب علة
شدید میشود و از برای اسهال خوبست که سده میکند و دافع ان چربهاست و حلواها و آب زاج شاده
بسبب اسهال میشود و به شرب او جهة حقنه و جلوس دران و آبی که از معدن زاج بیرون میاید مانع است
از سیلان فضول طمثیه و نفث الدم و خون زحیرات مگر انکه شارب او زود مجموم میگردد و آبی
که از معدن حدید بیرون میاید یا آهن تاب کرده باشند طحال را لاغر میکند و موجب زیادتی
باه است و آب نحاسی که از معدن مس بیرون میاید منفع فساد دماغ است فصل
اسباب ضروریه حرکت و سکون بدنیست و حرکة و سکون نفسانی اما ضروری بودن حرکت
و سکون از برای بدن که تیم بعد از انکه غذا بعد از طبخ در معده وارد بدن شود و از معده و ازراه
ماساریقا بطریق ترشح و تشرب وارد جگر گردد و بعد از طبخ کبدی وارد عروق خالی و از انجا
بعروق سواقی و رواضع در عروق طبخ و نضج ثالث هم میرسد بعد ترشح باعضا میکند که بدل ما یتحلل
اعضا شود و در هر نقش اعضا طبخ رابع هم میرسد و شبیه بمغتذی میگردد و در هر طبخی فضله هم میرسد
که در باب استفراغ و احتباس مذکور شد و این غذا اینچنان نیست که در هر بدنی تمامه جزء بدن
و بدل ما یتحلل شود و بسبب موانع یا بسبب عدم احتیاج اعضا یا بعلة ضعف جاذبه و دافعه یا بجهة
غلظت غذا یا بواسطه سده که در مجاری هم رسیده پس باقی میماند در هر طبخی قسطی از ان غذا
و بمرور ایام ان جزء که باقی مانده زیاد میشود و در حقیقت از باقی ماندن ان فضول مورث حکوکت
و حمیات و امراض عفنیه میشود و بسبب اورام و بثور و اوجاع مفاصل و امراض سدیه و سایر امراض

مادیه

در ضروری بودن حرکت و سکون بدنی و نفسانی

اینکه الله داده

دارند

مادیه میگردد پس لازمست دفع ان فضول که بسبب این امراض نگردد و اگرچه این فضول را بتنقیه میتوان دفع نمود اما ارباب
تنقیه زیرکی دوا اگرچه دفع این فضول میکند اما چون دواهای مسهل اکثر انها سمیه و مخالف طبیعت هستند اکثر
بیت بدن میرسد و ضرر میکند و علاوه دیگر انکه مسهل اگرچه خلط فاسد را دفع میکند اما اخلاط صحیحه که ماده روح و دم هستند
نیز دفع میشود و بسبب کلی از برای ضعف بدن و روح و قوه است بهمین مفهوم و جمیع هم میتوان دفع ان فضول نمود
که غذا بدن رسیده و حرارت غریزی متوجه منع فضول شود و انهم متعذر است زیرا که بر حین طبیعت ضعیف
اعضاء رئیسه و قوی وارد است از اسباب عدم وصول غذا به انها پس اقوی اسباب دفع ان فضول رئیسه
و حرکات بدنی و نفسانی است بعلة انکه حرکت شوران اعطا آورد و حرارت غریزه را و هیجان میاورد و در اسیلان
فضول را و تبخیر و عرق و حرکت و بعد تشنج دفع این فضول میشود پس ضرورت دارد حرکت در یافت از برای
او اما ضرورت سکون پس کثرت و دوام حرکت موجب تحلیل است و لازمه تحلیل فنا و حرارت غریزی است
بدنست پس سکون ضرورت دارد تا از برای بدن راحتی هم رسد و تولید بدل ما یتحلل از برای روح و قوه
و بدن که از حرکت تحلیل رفته اند حاصل آید پس حرکة و سکون باعتدال حافظ صحت و دافع امراض اند و اما حرکت
اگر معتدل باشد مسخن بدنست باعتدال و بسبب کثرت حرارت غریزی است و گاهی میشود که خلط غلیظ
خام منجمد در بدن باشد و این حرکة معتدله سیلان میدهد ان مواد را و منصب بجمیع بدن یا یکی از اعضاء
رئیسه یا مرءوسه نماید و علة برودت ان عضو یا همه بدن شود و در معالجه سوی حرکات در ریاضات سه فایده است
اول انکه مهیا سازد حرارت غریزیه را از برای جذب غذا و سرعت هضم غذا و تقویت
اعضا و غذا را بدل ما یتحلل و لطیف نمودن فضول بدن دویم انکه دفع نماید فضول بدن را و تجفیف
نماید و توسیع و تفتیح مسامات کند سیم انکه اعضا را سخت نماید و تقویت نماید بر افعال خاصه
از خود شان و دور نماید از قبول آفات بجهة تحلیل دادن فضول و حرکات در ریاضات بر دو قسم است

یکی آنکه عموم داشته باشد جمیع بدن را دوم آنکه مخصوص عضوی از اعضا باشد و هر یک از آنها یا قویه اند
یا ضعیفه اما قویه مثل آنکه حمل شئ ثقیلی نماید و یا چنین بکند و کشتی بگیرد یا صاحب صنایع قویه باشد مثل حداد
و بنا از صنایع متعبه باشد اما ضعیفه مثل حرکات خلق در امر معیشت که حرکه میکنند و مشغول داد و ستد اند
و صنایع خفیفه دارند مثل خیاطی و نساجی و امثال اینها و اما حرکه عضو مخصوص مثل آنکه شخص زبان بگرداند
بجهة خوشی صوت یا نگاه باشیاء دقیقه و صور حسنه کند و استماع نماید اصوات شدیده و الحان و نغمات
ملذه را و یا حرف زیاد بزند از برای ذکر یا از برای خطب فصیحه بلیغه چون وعاظ و همچنین فکر نماید بسیار
از برای ریاضت متفکره یا بسیار حفظ نماید مطالب را بجهة شدت حافظه و همچنین از برای هر عضوی
ریاضت مخصوصی است که حافظ صحه آن و دافع امراض اوست و اما ریاضت بر دو قسم است
یکی خود شخص مباشر حرکه شود و یا آنکه غیر مباشر حرکه او شود مثل آنکه شخص دیگر او را دلک و مالش
نماید اما آنکه خود مباشر شود مثل دویدن و اسب تاختن و غالب و حریف شدن و اقسام
کشتی گرفتن و سنگهای بزرگ از زمین برداشتن و سنگ گرفتن در ورزش خانه و میل گرفتن و شنا در رفتن
و یک پا زدن و اقسام ریاضات که در ورزش خانها بکار میبرند که تفصیل آن موجب تطویل است
و این رساله گنجایش نذارد و اما آن ریاضت که دیگری مباشر است و آن دلک است خواه
در حمام و خواه غیر حمام فواید بسیار و منافع بیشمار دارد که نافع است خشکی بدن را و برطرف میسازد خستگی
و کسالت که از حرکات متعبه بهم رسیده باشد و چون حرارت غریزی بنماید و بسط نفس بنماید و نشاط
میآورد و نافع است آثار عارضه مرحله را مثل بهق و برص و کلف و آثار هر یک از حرکات
و دلک مختلف میشود در بدن بحسب قوت و ضعف و بقلت و کثرت و سرعت و بطوء و حد اعتدال
در هر یک از آنها اما حرکه قویه مثل حمل شئ ثقیل یا اسب دوانیدن یا کشتی گرفتن پس این قسم

در فواید ریاضت

حرکت سخن بدن و مجفف رطوبات و محکم میگرداند بدن را و علامت قوی آنست که باکثر نفس عظیم سریع متواتر کشیدن
و عرق از بدن او جاری شدن و دلک قوی آنست که بقوت بدن را بمالند و آن نیز تقویه بدن میکند و سخت نماید
لاغری رسد و مسامات بسته شود اما ضعیف دلک قوی صلب است که بدن شروع نماید بعضو و در لاغری بعد از انتفاخ
و صلب شود و بعد از لین اما حرکه ضعیف پس گرم میکند بدن را نه بمرتبه معتدل میسازد و در حفظ صحت
مثل راه رفتن با اعتدال یا سواری با اعتدال یا تخت سوار شدن یا سوار شدن کاری مثل اینها و امثال
اینها و اما دلک و مالیدن نرم ضعیف پس آن ملین و مرخی اعضا است و ... بمالند بر طرف
میکند اعضا را بسبب جذب خون لطافت و عدم تحلیل آن بحرکه قویه و اما حرکه و دلک کثیره و قلیله
مثل قویه و ضعیفه هستند و سریعه و بطیئه هم مثل قویه و ضعیفه هستند و تفصیل آن است که حرکه یا قویه است
یا ضعیفه یا معتدل در قوت و ضعف و هر یک از آنها یا کثیره اند یا قلیله یا معتدل در آنها سه صورت
که در این سه صورت ضرب نموده ایم نه صورت شد هر یک از آنها یا سریعه اند یا بطیئه یا معتدل از آنها
نه صورت را ضرب نمودیم در سه حالت بیست و هفت قسم شد از اجتماع حرکه قویه و کثیره و سریعه حادث
میشود و انحلال قوه و ضعف قوی و حرارت غریزی و هزال بدن و اگر ترکیب نمائیم حرکه قویه را با قلیله
و بطیئه حادث شود حالت اعتدال در بدن بسبب تکافو در قلت و بطوء قوت را **فصل** اجماله
ستة ضروریه بیان حرکت و سکون نفسانی است همچنانکه حرکه و سکون بدنی ضرورت دارد و آن
منافع کلی بجهة بدن و اعضا دارد که بیان نمودیم حرکت و سکون نفسانی از عوارضات نفس است که تعلق
تمام دارد که بلکه بنای بدن و حیات آن وابسته بتعلق نفس بر روح است اگر انفاس و ارتعاشات فیض تعلق
ببدن نگیرد و منقطع شود فی الفور هلاک میشود و از برای ارواح عوارضات است یا میل میکنید دفعة بسوی
خارج بجهة امر ملائمی و مطلوبی و محبوبی از افراح مانند فرح و ... دفعة میل بخارج نماید بجهة دفع امر مستقذی

در ضرورت حرکت و سکون نفسانی

و موذی انرا غضب گویند و اگر میل بخارج نماید بتدریج با نبساط با مر ملایم و علامت ان از لذت باشد و اگر بتدریج باشد
اثر ان غضب ضعیف گویند و اگر میل روح از خارج بداخل باشد دفعة از ان فزع و خوف شدید گویند
و اگر بتدریج میل بداخل نماید از ان حزن و غم گویند و اگر هم بداخل و خارج هر دو میل کند اگر میلش بخارج بیشتر است
ان را هم مانند و اگر میلش بداخل بیشتر از ان خجل ان بود و اقسام عوارض نفسانی و از ترکیب اینها تمام بهم میرسد
و این عوارض نفسانی اگر از باطن میل بظاهر نماید و گرم میکند ظاهر را و سرد مینماید باطن را و اگر میل بباطن نماید
سرد میسازد ظاهر را و گرم میکند باطن را و از حرکت روح بخارج یا بداخل تابعت میکند چون روح مثلا
در غضب مفرط ظاهر انسان گرم میشود و شکل نار در صورت او پیدا میشود بجهة ظهور روح و خون بظاهر و همچنین
در فرح و لیسار اتفاق افتاد که شخص در فرح مفرط و غضب مفرط فی الفور هلاک شده اند بجهة میل بظاهر
روح و خون دفعة از باطن و ظاهر و خالی شدن قلب از انها یا بمرتبه غشی میرسد و یا انکه میل بباطن
نموده است روح و خون از ظاهر بباطن چنانچه در خوف شدید و بدن از روح و خون خالی شده
و در قلب محتبس شده و بغشیه هم رسیده بعد هلاک شده اند و در حقیقت قوام سلامتی این حرکات
نفسانی اینست که از برای شخص اگر همیشه اسباب فرح و سرور و لذت باشد همه احوال و افعال او بمجرای
طبیعی است و قوی و دردماغ او در کمال صحت و بعمر طبیعی میرسد و اگر اسباب هموم و غموم و حزن و اندوه
با و روی نماید هر چه در تدابیر سایر اسباب ضروریه کوشند فایده نبخشد بلکه منجر بامراض مهلکه
میگردد مثل مرض دق و سل و خفقان و رعشه قلب و جنون و دیگر امراض فاسده و وصایا الحکما
و امثال اینها اینست که اطبا همیشه اوقات در معالجات حفظ عوارض نفسانی نموده اند و دفع
امراض کثیره را بتهیه نمودن اسباب سرور و بهجت نموده اند و این رساله گنجایش ذکر تفصیل انها
ندارد **فصل** از جمله سته ضروریه نوم و یقظه است یعنی خواب و بیداری

در ضرورت داشتن نوم و یقظه از برای

اما

اما ضرورت بودن خواب بسبب ان که هرگاه چون غذا وارد معده شود حرارت غریزی از ظاهر میل بباطن
کند و شروع بهضم الغذا نماید و از ان غذا ابخارات متصاعد شود و بدماغ صعود نماید و دماغ از ان ابخره
ممتلی شود و رطوبت زیاد در دماغ فراهم اید و اعصاب که از دماغ روئیده اند بجهة حس و حرکت از ان رطوبت
ممتلی شوند و روح نفسانی نفوذ باعضا نکند و از کار باز مانده و خواب عارض شود و اما روح حیوانی که در قلب
و مایه حیوة است بکار خود باشد زیرا که در خواب استنشاق هوا ضرورت است و همچنین روح طبیعی که در کبد است
و سبب تغذیه و تنمیه است نیز بکار خود مشغول باشد تا غذا بدل ما یتحلل بدن برسد و اینست خواب طبیعی و بعد از
خواب موجود است تا الغذا از معده بگذرد و هضم تمام شود و حرارت غریزی از فعل هضم منصرف شود و از ان
رطوبت دماغ را تخفیف نماید و روح نفسانی باعصاب نفوذ نماید و اعضای حساسه بافعال خود مشغول شوند و انگاه
از لزوم حاصل اید و این یقظه و بیداری طبیعی باشد پس ضرورت خواب بجهة هضم غذا و راحت بدن و تولید روح
از کثرت خستگی که تحلیل رفته باشد و امثال اینها و نمودن مثل ان و اما ضرورت بیداری و بیداری مفرط سبب انحطاط
غذا از معده بگذرد و دفع فضول بحرکت نفیضه از باطن بظاهر و انتعاش و انبساط روح بظاهر و در تخفیف بیداری که
از برای روح از باطن بظاهر و خواب میل نمودن روح است از ظاهر بباطن و سکون در باطن و حد اعتدال از نوم و یقظه
حافظ صحت است و افراط هر یک از انها موجب امراض کثیره مثلا بیداری مفرط را سهر گویند و ان موجب
تحلیل رفتن روح و حرارت غریزی و ضعف دماغ و غور رفتن چشم و انحطاط صورت و لاغری بدن و ضعف قلب
اما کثرت خواب و انرا اسبات گویند و انرا خواب غیر طبیعی گویند و انموجب برودت مزاج و خفقان
حرارت غریزی و بلادت ذهن و زردی رنگ و رخسار و سقوط اشتها و کسالت بدن و کدورت حواس
و کثرت نزلات و کدورت چشم و خیالات ان و امثال اینها پس حافظ صحت را لازم است که رعایت هر یک
از انها که موجب صحت دماغ است ملاحظه نماید

در ضرورت داشتن استفراغ و احتباس و تفصیل آن

فصل از اسباب ضروریه بدن استفراغ و احتباس است که هرگاه چون بدن مرکب از عناصر متضاده
بعد از امتزاج و اضافه روح و حرارت غریزی که مایه حیات است هر آن از اجزاء او در تبدل و تحلیل است زیرا
که از شأن حرارت تفریق است پس لازم است از برای بدن بدل ما یتحلل و غذای مطلق است که بعد از خلع
صورت غذائی و لبس صورت عضوی نماید و این غذا بعد از ورود به بدن بعد از جذب قوه جاذبه و امساک قوه
ماسکه هضم غذا را هاضمه باید لطیفی حاصل شود و کثیفی لطیف را اطبا کیلوس گویند شبیه به شیره جو قوه دافعه آن را از مجری
که از قعر کبد به روده و معده متصل شده دفع نماید به جگر و آن کثیف را که در معده ته‌نشین شده بود و فضول و در از
نماید و اینجا باز قوه دافعه معدی او را به روده براند که اثنا عشری گویند دفع نماید و از آنجا بصایم و از او به معاء رقاق
و از رقاق به قولون و از قولون به مقعد که در حقیقت معده کوچک است و در او چون طبیعی دیگر بیابد و آنچه منفعت دارد و باز
جذب نماید و ما بقی را به واسطه انصباب صفرا از مراره به امعا دفع و کرده این الصفرا امعا را قوه ارادیه متنبه شود
و به حرکت ارادی و طبیعی دفع آن فضول بر آید شود و پس اگر این فضول دفع نشود و در معده و امعا بماند هر چند معده
خالی نشود و قوه مشتهیه به هیجان نیاید از جهت جذب غذا و غذای تازه به بدن نرسد و قوی بدن بالمره به تحلیل میرود

تنبیه

پس استفراغ این فضول بر آید و دفع آنها از ضروریات بدن و احتباس آنها موجب امراض کثیره از آنجمله اول سقوط
اشتها و ثانیا این فضول بعد از احتباس تمام از قبیل فضولات خارجیه که متراکم میشود و متعفن میشود و آنها نیز در معده
متعفن میگردد و باعث امراض عفنیه چون حمیات عفنیه و امراض سدیه و سوء مزاجات حاره از جهت حرارت مزاج
و بارده از جهت احتقان و هم از بخارات متصاعده از آن فضول بسبب خفقان قلب و ضیق نفس و امراض دماغیه چون
دوار و سدر و صرع و سکته و سده مجاری و ظلمت بصر و طنین و دوی در گوش میشود و موجب کسالت و ثقل
بدن و امراض مفاصل میگردد و غالب امراض از این سبب بهم میرسد پس از برای حافظ صحت دفع فضول لازم است
این بود مفاسد احتباس و ضرورت استفراغ و اما اگر همیشه این استفراغ شود و در معده باقی نماند لازم است هرگاه

که دارد

که دارد و بر معده شده و در معده هیچ چیز باقی نماند و لاینقطع غذا بخورد و طبیعت او را دفع کند و کبد آن لطیف را نیز جذب
نکند و بدل به بدن نرسد اینست که استفراغ شدید موجب ضعف قوه و هزال بدن میشود و باعث امراض
ذوبانیه و تشنج یابس و دق میگردد پس ضرورت دارد احتباس و اعتدال آن حافظ صحت است و بعد از آنکه
لطیف از معده گذشت و وارد کبد شد مجاذبه کبدی و ماسکه آن و هاضمه کبدی از او هضم نموده لطیفی هم میرسد
و کثیفی کثیف آن از سطح محدب کبدی قوه دافعه کبدی دفع کلیتین میکند و لطیف را که اخلاط اربعه گویند صفرا
و خون و بلغم و سودا نقده ضرورت به عروق طالع و اجوف صاعد و نازل میرود و پس اگر آن کثیف که فضله طبخ
دوم است و او را بول گویند و در کبد و کلیه و مثانه بماند و استفراغ بادرار نشود موجب حبس البول و استسقاء زقی
و فساد الماء و قروح کلیه و مثانه و ضعف کبد و اورام و مفاسد کلیه میشود و پس دفع این فضول ثانیه لازم و هرگاه
که موجب این امراض نشود همیشه بلکه احتباس هم در بعضی اوقات لازم است زیرا که موجب سلس البول و تقطیر
و ضعف کلیه و مثانه و مرض دولاب میگردد و آن لطیفه که به عروق رفت در عروق نیز طبخ ثالثی می‌یابد و لطیفی
هم میرسد و کثیفی کثیف را قوه دافعه از مسامات بدن بیرون میکند و اجزای لطیف آن بخار و غلیظ آن مو و چرک
میشود و اگر این فضول در بدن حبس شود و استفراغ نشود باعث اعیا و خستگی و کسالت و سنگینی بدن و سبب درد
و بثورات و خارش بدن و امراض جلدیه از بهق و برص و کلف و نمش و قوبا و جرب و آثار و سلعه و قروح ساعیه
و کرف و داء الحیه و داء الثعلب و امثال اینها میشود و حمام و دلک از اسباب دفع این فضولات و استفراغ اینها
میکند و او را داخل در استفراغات نموده اند و استفراغ این فضول از بدن لازم و حبس آن موجب این امراض
و اگر استفراغ زیاده شود موجب کثرت تحلیل حرارت غریزیه و ضعف بدن پس از برای حافظ صحت استفراغ اینها
آن به جهت اعتدال لازم است و بعد از طبخ سیم که رطوبت ثانویه گویند از عروق سوائی و در داخل ترشح اعضا میکنند
چون شبنمی و آن را رطوبت طلی گویند و طبخ رابع تمام میباید بعضی از آن جزو بدن و بدل ما یتحلل اعضا میشود

ماده منویه و فضول منویه گویند

استعداد هر یک از اعضا میکند و بعضی دیگر الطبیعت بجهة تعادل دفع در هر عضوی ماده میگذارد که عند الضرورة طبیعت
دفع برهم نماید و در انجا انعقاد نطفه شود و انسانی دیگر موجود شود و از این ماده منویه گویند و اگر آن ماده منویه در اعضا
باقی ماند و دفع نشود سبب کثرت تشنگی بدن و کسالت و خفقان و وسواس و جنون و مرض عشق و ثقل سر و مالیخولیا و خیالات
در چشم و امراض بسیار که در باب جماع ذکر میشود خواهد شد پس مشروع این سنت واجب و اجتناب ان مضرت نیست چه افراط
بلکه از برای حافظ صحت باعتدال لازم است و اگر بسیار جماع شود سبب از برای ضعف حرارت غریزی و قوی و انهاک
بدن و رعشه و لقوه و فالج و ارتعاش مفاصل و لاغری بدن و سایر امراض زیانه و دق و شیخوخیه میگردد و بیشتر که حکما
هم اطبا و اهل در مستغرقات نوشته اند

فصل

در فضیلت حمام و احوال ان

افضل حمام انست که قدیم البنا باشد
تا هوا و اب او متکیف بکیفیت اهک و گچ نشود و فضا و هم نرساند و وسیع الفضا باشد تا از کثرت نفس و ابخره
هوای ان غلیظ و فاسد نگردد که مورث کرب و قلق و خفقان قلب گردد و طیب الهوا باشد تا تلطیف و ترویح قلب نماید و
عذب الماء باشد که باعث ترطیب و تعدیل بدن شود و اب انکه استعمال میشود در حمام در حرارت و برودت بقدر
مزاج کسی باشد که داخل ان اب میشود یعنی که اگر مزاج حار باشد اب حمام باید فاتر معتدل باشد و اگر مزاج بارد
باشد لازم است که حرارت او اشد باشد تا انکه فرو نماید فواید حمام انست که تسخین بدن نماید بحرارت هوا
و ترطیب بدن نماید برطوبت ماء و سابق بر این از برای حمام سه بیت کرده چنانکه در بلاد روم و شام الان است
متداول بیت اول که سرد و تر است و بیت ثانی که مسلخ حمام است گرم و تر است و بیت ثالث که محل
نشستن و تلطیف بدنست گرم و خشک است و فعل حمام یا ذاتیست یا عرضی اما فعل ذاتی هیجان حرارت
غریزی و دفع فضول از بدن و دفع اعیا و کسالت و ترطیب بدن و جذب غذا باعماق بدن اما فعل
عرضی پس ان تبرید بدنست بجهة شدت حرارت حمام و تحلیل رفتن حرارت غریزی و تخفیف بدن
بعلة کثرت تحلیل رفتن رطوبات اگرچه احداث رطوبت غریبه مینماید و اگر اب حمام زیاد حرارت داشته

باشد

باشد موجب قشعریره و جفاف جلد میشود و مانع از نفوذ اب به بدن و مورث عدم جودت تحلیل و کاهی تسخین بکند حمام در کسیکه غذای
عدیم الهضمی در بدن باشد و شخص حمام برود جذب ان غذا از اعضا ظاهر میکند سبب سخونة میشود و اب حمام هم سبب سخونة میشود
و هم سبب برودت اما سخونة در وقتی که استعمال اب حمام نماید در شدت حرارت بدن او از افراط موجب سخونة میگردد و بدن
تحلیل و اگر همین اب را زیاد استعمال نماید موجب کثرت تحلیل میشود و سبب برودت بدن میشود و دیگر انکه انچه از اب
نفوذ به بدن نموده حرارت عرضی او برطرف میشود و بدن میکند برودت او و اگر استعمال ننماید اب را تا زمانی گرم باعث
اعتدال بدن میشود و حمام اعم از انکه حار یا بارد باشد مرطب است بسبب اب و هوای معتدل که بجهة تخفیف نرسیده
و اگر استعمال نماید در امراض رطبه مثل مستسقی و مفلوج و مبرقی لازم است که هوای حمام گرم باشد و در حمام نشیند تا موجب
عرق نماید و در مزاج یابس چون مدقوق و متشنج یابس و مهزول استعمال اب بیشتر نماید و هوا را تعدیل کنند و زیاد
نشستن در حمام موجب تخفیف و تحلیل و تهزیل میشود و بواسطه کثرت عرق و کم نشستن در حمام سبب ترطیب و تسخین
میگردد و بعلة قلة تعرق و جذب مواد و اخلاط به بدن و استعمال حمام بر رجوع بر خلا و معده مجفف و لاغر کننده بدنست
بجهة کثرت تحلیل و عدم غذا الا که بدل ما یتحلل شود و مضعف بدنست و بعد از غذا و در امتلاء بدن فاعل موجب تحلیل
و سمن بدن و فربهی است اما سبب امراض سده میشود و بخصوص در کبد بواسطه جذب غذای خام باعضا و دماغ
در حال اعتدال در خلا و ملا که غذا از معده گذشته باشد تنویم و تفتیح رخلای بدن و حبس اسهال و تفتیح سدد و جذب
غذا و اخلاط به بدن و دفع فضول که قابل تحلیل باشد و سبب تولید اخلاط صحیه و نشاط بدن و فربهی و رافع اعیا و کسالت
و اگر شخص لاغر یا حار المزاج یا مدقوق استعمال حمام نماید بهتر انست که اندکی غذا بخورند و بحمام بروند و اب
بیشتر از هوای ان بکار ببرند و عرق کمتر نمایند و در حین بیرون امدن روغن بادام یا کدو یا بنفشه مالیده
باشند تا سبب کثرت ترطیب شود و کمتر در حمام بنشینند که تحلیل کمتر رود و اب زیاد بر بدن حمام بریزند که هوا
خوب ترطیب شود و هوای حمام را مطیب بروایح طیبه و گلهای معطره نمایند و در حین دخول بحمام بتدریج

داخل حمام شوند بدین قسم که در مسلخ که رخت از بدن بیرون کنند بتدریج بیرون بیاورند بعد بتدریج به بیت ثالث
که در این بلاد همان محل نشستن است داخل شوند تا از هوای سرد بهوای گرم دفعةً وارد نشوند که توارد ضد بر ضد
شود و بعد از آنکه فارغ از اعمال تنظیف بدن شدند خوب بدن را خشک نمایند و در مرتبه اول لباس را بپیچند
و قطیفه تمام بخود بپیچند و بتدریج از گرم خانه بیرون بیایند و اگر محلی در وسط بیت اول و ثالث باشد بقدر چند
دقیقه در آنجا مکث کنند تا از التهاب و حرارت ایشان بکاهد و خوب بدن را خشک نمایند قطیفه را تجدید
نمایند و به بیت اول بیایند بعد از آنکه خوب خشک کردند بدن را حفظ نمایند از آنکه برودت یا وزیدن تصرف
هوا نشود و بعد از بیرون آمدن از حمام خوب خود را محفوظ بدارد در زمستان که تصرف هوا نشود و اگر کسی
طول بدهد مکث در حمام را و مزاج او منحرف باشد منجر بخفقان و غشی میشود البته زیاده نشیند و با وجود یکه از برای
حمام منافع زیاد است مضرت زیاد هم دارد اگر بر وفق قاعده استعمال نشود و از آنجمله سبب سهولت انصباب
فضول باعضا میشود و از این جهت است که منع نموده اند از برای صاحب اورام احشا و قروح و ضعف بدن و قلب و رقیق
الحال است و مضر بعصب است و محلل حرارت غریزیه و مسقط اشتهای طعام است و مضعف قوه باه است
و مورث غشی و غثیان و محرک مواد ساکنه و تعفین اخلاط و استحمام بآبهای بورقیه و کبریتیه بتجربه در بادیه
و ملاحم از آنکه بالطبع باشد مثل چشمهای آب گرم یا بصنعت مثل آنکه آب حمام را شوره نمایند یا کبریت داخل آب
نمایند یا بوره یا چیز دیگر محلل مواد غلیظه و ملطف و مزایل کننده ثقل و زیل که در اطراف باشد و منع
انصباب فضول و قروح مینماید و نافع است عرق مدنی و استسقا را و اگر مس و آهن گرم نموده در آب
انها اطفا نموده باشند دافع برودت و رطوبت و رفع میکند اوجاع مفاصل و نقرس و استرخاء و ربو
و امراض کلیه و تقویت جبر کسر عظام میکند و استحمام با آب سرد در فصل صیف در وسط روز از برای
جوان حافظ حرارت غریزی و مقوی قوی ثلاثه و مشهی و منشط و کله اخلاط صالحه و مقوی اعصاب

حافظ

و حافظ ارواح اما نه برکسانی که استحمام میفرمایند یا معتدل المزاجند و یا منحرف المزاج اگر معتدل المزاج باشند
و نقی الابدان فایده حمام از برای ایشان آنست که احداث حرارت لطیفه در بدن ایشان بشود و تا ترطیب بدن
نماید و لازم است که دخول حمام بعد از انحدار غذا از معده و رکبه باشد و اگر خوف از انصباب صفرا بمعده داشته
قبل از حمام یکقدح سکنجبین با آب انار یا شربت لیمو یا شربت نارنج بخورد و لازم است ایشان را که طول ندهند
مکث در حمام را بلکه استعمال نمایند از آب حمام بقدریکه بشره سرخ و برافروخته شود و بسط بهم رساند بدن و بیشتر در پیاله
آب ننماید که موجب خفقان و کرب و هزال بدن گردد و بعد از بیرون آمدن از آب فضای حمام را آب بریزند
تا هوا از ترطیب و تعدیل شود و تنظیف بدن نمایند بعد بیرون بروند بتدریج و زیاده از حد نشینند که سبب کرب
و قلق شود و اگر منحرف باشد یا حار المزاج و لاغر و مستعد مرض طلب فربهی است باید بعد از طعام بحمام برود
بعد از ایمن از خوف سده و اگر قبل از رفتن بحمام بعد از طعام قدری سکنجبین میل نماید ایمن از خوف سده
خواهند بود و اگر مزاج منحرف بارد المزاج و سمین و فربه باشد بهتر است که بر جوع حمام برود و قبل از حمام قدری
گلقند یا ماء العسل یا شربت قند یا عرق کاسنی میل نماید و در حمام زیاده از قدر طبیعی نشینند و حمام
او نیز گرمتر باشد و البته حفظ نماید حافظ صحت خوردن آب سرد را بعد از بیرون آمدن از حمام یا در وسط حمام
زیرا که مسامات بدن متخلخل است و برودت آب سرد نفوذ میکند باعضای رئیسه و سبب انطفاء حرارت غریزی
میشود و بلکه بسیار اتفاق افتاده که موجب مرگ مفاجات شده و همچنین حفظ نماید خود را حافظ صحت از خوردن اشیاء حاره
بالفعل مثل چای گرم و امثال اینها که بسبب تخلخل بدن زود نفوذ باعماق بدن میکند و مورث دق و سل میشود
و حفظ نماید خود را از اینکه بعد از حمام مکشوف الرأس باشد تا تصرف هوا ببدن او نشود و خصوص اگر فصل زمستان
باشد که سبب نزلات و ذات الجنب و امراض سینه میشود و اجتناب نماید از حمام کسیکه محموم باشد
یا تفرق اتصال یا ورمی در عضوی از اعضای او باشد

فصل

از جمله استفراغات حجامت و نفع و ضرر آن

از جمله استفراغات فضول از بدن بجهت جماع حاصل میشود که از انتشار تام از روح و ریح و قوه غضب و کثرت
ماده منویه که در بدن تولید شود و بجهت او استعداد کرده و بواسطه کثرت دغدغه و احتکاک و ماء منی را هیجان از رگ
و قوه شوقیه و شهویه که خدام باعثه اند باعث بر حرکات شود و انتشار قوی بروی نماید لهذا طبیعت میل بجماع
و دفع ماده منویه نماید تا از دفع او استراحت یابد و این میل حاصل نشود مگر در سن فتوت و مراهقت که کمال انتعاش
حرارت غریزیه و بجهت کثرت در وه (?) بدل ما یتحلل و کثرت شهوت و کمال قوه و هیجان طبیعت از اول سن
فتوت و مراهقت که از دوازده سال تا آخر سن شباب که چهل سالگی باشد و هر چه سن رو به وقوف
و انحطاط نهد این قوه نقصان یابد زیرا که بدل کمتر از تحلیل وارد میشود و ماده منویه فضل نضج را بابت (?) طبیعت
غذا از آنکه دارد و میاورد و غذای بالفعل میکند انقدر که باید بدل ما یتحلل نماید بکار میبرد و چون مدبر بدنست
سبب بقاء نوع قسطی در هر عضوی از اعضاء حفظ مینماید بجهت توالد و تناسل تا سلسله نوع باقی باشد پس مقصود کلی
از منی توالد و تناسل است و این قوه در حیوانات هم هست اما ملتفت باین که مراد از این حرکت نسل و بقای نوع است
نیستند اگرچه غایه منجر بآن میشود بلکه مراد همان التذاذ قوه حیوانیه است اما در انسان مطلوب کلی و مراد اصلی
از مزاوجه بقاء و سلسله نوعست که اشرف موجودات است اما التذاذ لازمه این حرکت بالطبع التذاذ حاصل میشود
و شاید شخصی این حرکت را کمال بداند و سیر سلوک در لذائذ عوالم روحانی کرده باشد التذاذ از منصرف نفس جمان (?)
بداند میتواند که مرادش از جماعست همان التذاذ صرف باشد شاید بالعرض صورت نطفه هم منعقد شود و آن
صفوه خون که در حقیقت ماده روح و بدنست در هر عضوی قسطی لاتی قوه مدبره حفظ مینماید و قوه منیره (?)
که یکی از خدام قوه مولده است از امشاج بدن جمع مینماید و به انثیین که وعاء منی است میریزد و در انجا نضج
و نضج ثانوی میدهد و صورت منویه حاصل میشود و بعد از امتلاء انثیین از کثرت بخارات احتکاکی در آن
عضو بهم میرسد و بخارات او بجانب احلیل که خادم اوست حرکت میکند و طالب دفع میشود و باریتعالی است

انهم

از جمله اعضا الیه (?) در وی حس کثیر از اعصاب و عضلات آفریده و طبیعت رحم متماثل ساخت و در حقیقت رحم و عنق رحم
آلتی و انثییات در نسوان منقلب شده و قوه جاذبه و محبوبیتی در او قرار داد و نموده که آن طبع مایل باشد اتصال
احتکاک که از منی در مرد هم میرسد در زن مراتب بیشتر است بجهت رطوبت مزاج ایشان و سائر چیزها که اثر بالله (?)
گنجایش نه آرد و جالینوس میفرماید منی از جوهر لطیف اخلاطست و در مزاج از جوهر هوایی و هوائی غالبست و آن
حار رطب است و چون اعضای خون بدل اعضاء اصلیه که اشرف اجزاء بدنست و روح که الطف از جمله است میشود
اگر شخص کثیر الجماع باشد و زیاده بر آنچه در انثیین جمع میشود دفع نماید لازم است که آن خونی که بدل ما یتحلل اعضاء
اصلیات در وجه منصرف شود بعادت منی و طبیعت از غذای اعضا عاجز آید زیرا زیاده از حدی که قدرت بدو
خون نداده و چون غذا باعضا درست نرسد و بدل ما یتحلل کمتر شود و هم ضعف در اعضا پیدا آید و هم نقصان در از
است که میفرماید که شخص کثیر الجماع بسیار اتفاق میافتد که بعد از کثرت وقاع خونی از او دفع میشود بجهت آنکه آن
خون که منصرف شده و نضج و نضج تام نیافته طبیعت او را بجهت کثرت لذت که مشتاق دفع میکند و چنین جماعی البته
ضعف روح و بدن انسان و علت نقصان عمر میگردد و بقراط و جالینوس بر آنند که جماع یکی از اسباب و اجله
در حفظ صحت است اگر واقع شود بحسب شرایطی که ذکر میشود و اگر از حد تجاوز ننماید قطعا مضر است زیرا که منی حکم آن
حکم لطیف اخلاطست اگر اخلاط از حد اعتدال تجاوز ننماید موجب امراض میشوند و اگر نقصان هم رسانند دفع آن
ننماید حکم منی هم همانست پس اگر منی در بدن زیاد شود و اگر طبیعت قوی که دفع نمود او را با حتلام که استفراغ ماده
و اگر طبیعت منی از دفع عاجز بماند و ماده منویه با آن کثرت بماند البته سبب امراض کثیره میگردد از انجمله سبب
تمدد حالبین که بیشتر زهارات و درد خاصرتین که تهیگاه است میشود و در مورث سنگینی بدن میگردد و بسیار شده
که از سوء منی امراض سکره و سیه و شل رعشه و دوار و سدر و مالیخولیا و صداع و حزن و خیالات از چشم
و طنین و دوی و عشق که ظالین و عذاب هم میرساند از شدت ماده منویه است در چنین حالتی لازم است

رفع اینها و بجماع و از علامات کثرت منی دغدغه و خارش منی است و کثرت انتشار و ثقل شدن بدن در سر و بدن و بعد از دفع
خفت و راحت از برای طبیعت حاصل میشود و در خواب سبکی و از فواید جماع در حالت ضرورت دفع فکر فاسد و تسکین غضب
و اصلاح علت مالیخولیا و دفع امراض بلغمیه و اصلاح نمودن کثرت اخلاط و قوت [illegible] اشتها و بالجمله فعل جماع مختلف میشود
از سه جهت یکی از قبیل امور طبیعیه دوم از قبیل امور غیر طبیعیه سوم از قبیل امور خارجه از طبیعت اما آنکه از قبیل امور طبیعیه
باشد مثل آنکه شخص مجامع جوان باشد و مزاج او در ضمن او حار و رطب باشد و بدن او فربه باشد و رنگ او مایل بحمره
و شقره باشد و ترکمه منی در بدن او بسیار باشد و قوت او قویه باشد و بدن او صحیح و اسراف در جماع نکند و بعد از جماع خفت
حاصل شود و احداث نشاط و فرح در بدن پیدا آورد و دفع غموم و هموم باشد و تسکین حدت و غضب نماید
چنین شخصی اگر جماع کند از فعل طبیعت باشد و اگر ترک جماع نماید علت و در زمان دور و در هیکل و بعضی و قلت نشاط و مورث کسالت
و بلادت و سنگینی در سر بجهت کثرت بخارات مرتفعه از منی و خفقان و کرب قلبی و قلت اشتهای طعام میگردد و حدت منی بسیار میشود و
که سبب حرارت می‌گردد و سبب وسواس سوداوی شود و از صعود بخارات حاره و محترق شدن در دماغ و گاهی از کثرت منی
و تراکم آن برودت و قشعریره و خفقان قلب و ضیق نفس و درد و [illegible] سیم میرسد و اما اگر بدن و بنیه شخص مجامع بارد
و یابس باشد و بدن لاغر و رنگ و روی سفید یا زرد یا سبز باشد و منی در بدن کم باشد مجامعت سبب ضعف حرارت
و برودت بدن و تخلخل آن و ضعف اعصاب و موجب رعشه و لاغری و میل و سقوط اشتهای طعام و احداث امراض
یابسه مثل تشنج و کزاز و اوجاع مفاصل و ثقل صدر و ریه میگردد و پس صاحب این مزاج لازم است که پرهیز از جماع
نماید و تقلیل نماید اگر ضرورت داعی شود و اگر مزاج مجامع بارد و رطب یا حار و یابس باشد نیز لازم است
تقلیل نماید زیرا صاحب این مزاج اگر کثیر الجماع باشد مورث جفاف و لاغری و فرو رفتن چشم و تغیر اوضاع صورت
میگردد و اما قسم دوم از قبیل امور طبیعیات مثل آنکه شخص جماع کند در امتلاء معده از غذا یا از شرب آب
پس عارض میشود و ضعف در بدن و سستی در اعصاب و وجع مفاصل و وجع الورک و عرق النسا و سده و درد کبد

و مولد

میشود و اخلاط غلیظه بسبب جذب غذای خام باعضا و از جهت انتشار غذا و اگر مداومت باین عمل نماید در سن کهولت
مبتلا بمرض استسقا و ربو و رعشه میگردد و همچنین اگر جماع نماید در حالت جوع و عطش مفرط یا بعد اسهال مفرط یا بعد
یا فصد یا عقب حمام بلا فاصله یا تعب مفرط یا بیداری مفرط یا عقب غموم و هموم و فزع مفرط موجب ضعف حرارت
غریزی و انهاک قوه و تحلیل روح و نقصان شهوه طعام و ظلمت بصر میگردد و هست که حکما فرموده‌اند دو [illegible] استفراغ
عقب یکدیگر مضرات و اگر با وجود این احوال فصل تابستان شده باشد یا حرارت باشد یا خریف مختلف الهوا
معین بر کثرت این عوارض میشود و پس معلوم شد که مجامعت باید در حالت اعتدال در غذا و در هوا و معتدل
در حرارت و برودت و یبوست و رطوبت قبل از لزوم خالی از عوارض نفسانیه باشد بدن [illegible] که مسبوق
باستفراغات نباشد و بدن کثیر المنی و صاحب فرح و نشاط باشد و اگر با وجود این شرایط جوان باشد در فصل
ربیع واقع شود و [illegible] که مذکور شد حاصل میشود و اما قسم سیم که از قبیل امور خارجه از طبیعت باشد مثل آنکه کسی
مبتلا شود و یا اختلاط ذهن از جهت سودا و یا بسیار فکر در امر باطله نماید و مشغول بشغل عاشقی و بیکاری و هر کس شود
یا آنکه بلغم جاری در بدن او باشد یا صعود بخارات بدماغ او شود و موجب صداع و دوار و سدر و ظلمت بصر و طنین
و دوی در گوش او باشد پس جماع از اسباب شفای این امراض است و اگر حدوث این اعراض در مزاج
حار رطب که دموی باشد هم میرسد و اما اگر صاحب علل صدریه و اوجاع مفاصل و صاحبان اورام احشا
و امراض بارده بلغمیه مثل فالج و لقوه و رعشه و استرخا و قولنج و صاحب اسهال و وجع معده و غشی صاحب
نزلات در کار جماع نمایند مزید کثرت این امراض میشود و اگر ظهور [illegible] مداومت و مباشرت در جماع
نمایند بزودی ظاهر میشود بخصوص امراض دماغیه و عصبیه و صدریه اما دماغ و عصب بسبب کثرت تحلیل روح
نفسانی اما صدریه بجهت کثرت حرکت و تعب این اعضا و ضعیف شدن اینها و اعصاب مشغول و همچنین لازم است
حفظ از جماع در اوقات فساد هوا و حدوث وبا و زیرا که جماع سبب ضعف روح و بدن و [illegible] هوا

زیدن میرسد و گاهی عارض میشود از برای بعضی مردم که عادت نموده اند بمجامعت با ضعف تن و بهتر جماع و معده و خفقان

و غور چشم و با وجود این عادت تن به مولده تولید منی میکند و اگر امساک از منی نمایند حادث میشود سنگینی در سر و کرب و غشیان

و اگر جماع نمایند رفع میشود پس لازم است این اشخاص را که ادویه قاطع شهوت استعمال نمایند که تقلیل منی شود و در اندک

زمانی سحر با مراض صعبه میشود **مطلب دویم** در بیان تدبیر حافظ الصحة بحسب تدارک فصول اربعه و تعدیل

بر چند فصلات **فصل** حافظ صحت باید مراعات بنمایند هوا را در تابستان هوای صاف لطیف طیب که از استنشاق

آن لذت ببرد و معطر نمایند هوای لطیف خوشبو و گلاب و عرق بهار و بیدمشک و عطرهای لطیفه و اجتناب نمایند

از هوای غلیظ غبارآلود و هوای مجاور بستان و ابهای متعفنه و امثال انها و از بوی عفونات و مردار که همه اینها

مخالف طبیعت و موجب مرض است و اگر حافظ صحت دارد شود در فصل بهار اگر بدن او معتدل باشد باید حفظ صحت

غذاهای معتدل نماید و سایر تدابیر معتدل بعمل آید و اگر مزاج مائل بحرارت غذاهای بارد بخورد و اگر بارد غذاهای

حار و همچنین در رطب و یابس و اگر بهار قریب شود به تابستان معتدل المزاج نیز آنکه در تغذیه میل بغذاهای بارده

نماید و اگر مرتاض ریاضت کثیر کشیده اگر سواری زیاد عادت دارد کمتر بعمل آید و در راحت و سکون بیشتر بکار

برد و خواب کمتر کشید و چون فصل بهار هیجان اخلاط و ثوران و هیجانات مخصوص خون اگر عادت بگرفتن خون داشته

باشد با علامات ظهور خون فصد بعمل آید و اگر عادت باستفراغات دیگر دارند بعد از ضرورت مسهلی رقیق میل

نماید تا اخلاط از ثوران بیفتد و این عمل را در اول ربیع بعمل آید تا اخلاط متولده در زمستان دفع شود زیرا که اگر

باقی بماند تا حرارت تابستان رقیق میشود و مورث امراض کثیره میگردد و بعضی گفته اند خون در فصل بهار زیاده

از قوه طبیعی میشود و فضای عروق تحمل نمیتواند شد و لهذا ترشح باعضای دیگر میکند و مورث امراض کثیره میگردد و

لهذا فصد را واجب دانسته اند **فصل دویم** در تدبیر حافظ الصحة اگر دارد شود در تابستان هوای تابستان

گرم و خشک است و محلل ابدان است باید صاحبان امزجه معتدله میل بهوای بارد و رطب نمایند و در اماکنی که هوای

در تدبیر حافظ الصحة اگر وارد شود بهوای بهار

در تدبیر حافظ صحت بحسب هوا اگر وارد شود به تابستان

انها بارد باشد ساکن شوند و با وجود آنکه عالیه و قصور مرتفعه و عمارات آن رو به شمال باشد و بادهای شمالی بآن

بوزد و در عمارات ابنیهای لطیفه باشد که عمارات که در انها آب جاری باشد و فواره باشد و ترشحات آب هوا را

بهوا از رطب نماید و اطراف مسکن و ابنیه را با ریحانهای بارده معطره و میوه‌های بارده و رطبه و بقولات بارده مثل

مثل خیار و کاهو و کشنیز و اسفناج و برگ بید و همیشه بهار و گل سرخ و بنفشه تازه اطراف اب بچینند که بوی

انها را از ریح و تازه بیاید البته آنچه لذت میدهد بریح هوات بعمل آید و در ابنیه مسکن همه رو به شمال و شرق باشد

که باد شرق هم در تضعیف مثل باد شمال است و منع از مکان نماید باد جنوب را که مفسد هوای تابستان است و بپوشند

لباس کتان نازک را و آنچه بتوانند راحت نمایند و از حرکت در یافت تعب اجتناب بعمل آید و اگر حمام رود

اب او سرد یا اب گرم معتدل باشد و چون حرارت غریزی در تابستان میل بظاهر بدن دارد و باطن از حرارت خالی

غذای لطیف سریع الهضم میل نماید و از غذاهای غلیظه احتراز بعمل آید بهتر که بقدر اطعم بعمل آید بهترین چیز ها

در تابستان آنست که حمل غذا بمعده شود و بگذرد و اقتصار در اغذیه نماید بخوردن گوشت جوجه و جوجه

یا ماهی قزل آلا و گوشت بزغاله یا بره را در میان سرکه یا آب انار یا آب غوره یا آب سیب حنیا بپزند

کباب غوره میل نماید و دوغ و ماست در امزجه حاره بسیار خوب است و از میوه‌ها که و بقول نیز خیار و کدو

و خرفه و ریباس و آلوچه و زردآلو و توت و شاه توت و سیب و انار و انگور ترش و هندوانه شربت تمبر آزاد

اما بشرطی که سرد ساخته را با یخ سرد نموده قبل از غذا میل بعمل آید که بعد از غذا بسیار مضر است و با آنکه عصر

بعد از انحدار غذای صبح از معده تناول نماید و اجتناب از اغذیه حاره بعمل آید و طبیخهای ترش

که جوجه میان انها انداخته باشند خوب است و اگر نان میل نماید کمتر با شربتهای ترش معتدل مثل شربت

ریباس یا زرشک یا لیمو یا نارنج یا سکنجبین یا مربیات ترش نافع است و اگر مطبوخ میل بعمل آید حلوا و خورش

جوجه که غوره یا ترشی دیگر با انها زده باشند نافع است و اگر مزاج حار یابس باشد این تدابیر مذکوره را

بیشتر رعایت نظر نمایند و ورزش اسب سواری در صبحهای روز سوی و نشاط مدت و راحت بیشتر نمایند بلکه اگر هوای
خارج موافقی نداشته باشند بسردابهائی که رطوبت داشته باشد و آب در میان انباری باشد مسکن نمایند
البته در فصل تابستان جماع کمتر نظر نمایند که موجب کثرت تحلیل بدنست و تدبیر خواب البته هرچه بیشتر در فصل
تابستان بخوابند بهتر است و موجب ترطیب و تحلیل غذا الشیهی بدنست و احتراز از خوردن ادویه مسهله
نظر نمایند که سبب تحلیل قوی و تکاثف بدنست بلکه از فصد هم اجتناب نمایند و اگر استفراغی ضرور شود بهترین
ادویات از برای استفراغ و مزدن در فصل تابستان است زیرا که اخلاط رقیقه و در شوران و در اعلا معده
طافی هستند زود قبول دفع بخارج مینمایند و اگر طاعمی ازرق باشند باشیاء ملینه مثلاً آب هندوانه و شیرخشت
و آب آلو بخارا و تمر هندی طبیعت ملینت نظر نمایند و اگر صاحب مزاج بارده طبعی باشد فصل تابستان موافقت
مزاج او بیشتر دارد که بار رعایت شرایط مذکوره را نمایند اما کمتر و حتی الاکه حرارت بالفعلی داشته باشد البته
احتراز نمایند مثل خوردن چای بخصوص در تابستان نعوذ بالله از قبیل ریختن آتشی است بر روی آتش اقلا
اگر عادت داشته باشند یک قطره چای در میان یک پیاله آب ریخته بگذارند سرد شود و میل نمایند و الا دال
حرارت در تابستان بخصوص جوان مثل کاشتن آتش است بزیر چوب خشکی البته احتراز لازم است و از آب
است که میان طرفی که داشته رو زرد یخ سرد نموده شرب نمایند و اگر یخ هم مباشر شده زند اقلا یخ صاف
با همیس باشد فصل در تدبیر حافظ صحت اگر وارد شود بفصل پائیز فصل پائیز سرد و خشک است
اگر حافظ الصحة معتدل المزاج باشد باید تدبیر باشیاء مایل بحرارت و رطوبت نظر نمایند و استنشاق هوای
مایل بحرارت و رطوبت نمایند و اجتناب از سرماهای صبح و حرارت نصفهای روز که گرم میشود چه البته نظر نمایند
و اول صبح که از خواب برمیخیزند خود را از سرما محافظت نمایند و لباس و کلیچه بپوشند بخصوص سر را از سر
صبح بپوشند که سرما نخورد و سبب کثرت زکامت نشود و البته از اختلاف اهویه احتراز نمایند و نظر نمایند

در تدبیر هوای پائیز

دار حرارت

د از حرارت میان روز هم حفظ خود نمایند که موجب کثرت تحلیل گردد و اجتناب از استحمام باب سرد نمایند و حرکات
در ریاضات متعدله بکار برند و حمام مایل بحرارت تشریف ببرند و اغذیه حاره رطبه که مولد خون صالح باشد مثل
گوشت گوسفند یکساله و زرده تخم نیم برشت و برنج یکساله بخصوص خصی باشد و حلویات که از بادام و پسته و شکر
ترتیب میدهند بخورند و آب کمتر میل نمایند و گلهای حاره از قبیل گل مریم و نرگس و بوئیدن بسیار نافع است و مکانها
در اکثر مخففه که باد شمال کمتر در آن بوزد و به تهیه و مانع از باد مغرب و مشرق نشوند و از روایح معطره بوئیدن
مشک و عطر گل و سایر عطریات حاره نافع است و بخورهای معطره از قبیل عود و لادن و کندر در مجلس
بسوزانند و اگر مزاج حار رطب باشد این فصل موافقت با آن مزاج دارد و اما اشخاص کهل و بارد یابس این
فصل مزاج ایشان خوب نیست بسیار تسخین و ترطیب نظر نمایند و اما مزاج حار یابس ترطیب بیشتر نمایند و البته از جماع
زیاد اجتناب نمایند زیرا که فصل تابستان قوی را تحلیل داده و بدن بارد یابس شده و ماده منوی کم
گردیده اگر زیاد جماع اتفاق بیفتد قوی بسیار ضعیف میشوند و از عوارض نفسانی چون غم و هم و حزن و ترس
زیاد احتراز نمایند و اسباب سرور و بهجت و لذائذ فراهم آورند زیرا که فصل مولد سودا است و مکدر کننده
روح هرچه اسباب بسط نفس هم رسد بهتر خواهد بود و بقراط سفر نماید این فصل بدترین فصلها است همچنانکه
بهار خوبترین فصلها است و بعد حالت این فصل جمیع آفات و امراض حادثه کشنده تر است این
که فرموده اند الخریف کامل للضعیف بقا با امراضهم لعلا انکه در دیگر از چند اختلاف در هواهم میرسد دیگر
دیگر آنکه اخلاط در تابستان محترق شده اند پس بعد از ورود خریف بسبب برودت این احتباس آن
فضول محترقه میشود در میریزد و تقعر معده و حادث میشود امراض ردیه پس لازم است حافظ صحت زیاد
رعایت مزاج خود را در این فصل نماید تا از امراض فارغ باشد و اگر غلطی در مزاج زیاد باشد اگر خون است
فصد نماید و اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب است بشرب دوای مسهل برفق دفع نماید چون مطبوخ هلیلجات در اول

صفراوی بجهت ابلاج در امزجه بلغمی بجهت افیون ریشاد و تربع در امزجه سوداوی بعد از نضج تام و مراعات شرایط حفظ
که در هر استفراغی لازم است و این فصل موافق امزجه صبیان و شبان و امزجه حار رطبات است

فصل

در تدبیر هوای زمستان

در تدبیر حافظ صحت اگر وارد شود در اول فصل زمستان مزاج فصل زمستان سرد و تر است تدبیر اهل آن معتدله
در آن فصل است که جمیع تدابیری که استعمال نماید گرم و خشک باشد اولا هوای محیط عمارات را تا بتواند
خود را از هوای سرد خارج محافظت نماید و مسکن را جائی قرار دهد که باد شمال از هیچ طرف نگیرد و مکان را گرم نماید و پستین
در پای انگشتان را بپوشد لباسهای گرم چون پوستینهای گرم خوب و خز و سمور و سنجاب و مخمل و جامههای
پنبه کرده گرم و بخار را بسوزاند از هیمهای معطر خوشبو مثل چوب چنار و عنبر بقدری که کیفیت هوا بر دهد
نماید و وقت مالش و دلک فصل زمستان است هر چه مالش بدن نماید حرارت غریزی را قوی و منعاش
نمایند و قوی تر میگردد بخصوص از برای امزجه رطبه و اگر زمستان کثیر المطر باشد و برف و باران زیاد
بارد مکان نشستن را مواضع عالیه اختیار نماید که اثر حرارت شمسی بیشتر برسد و از کثرت رطوبت ارضی محفوظ
باشد و غذاهای قویه مثل کباب گوشت آهو و گوشت گوسفند و قرقاول و خروس اخته و مطبوخات چرب
معطره و مفرحات و مسمنات و فسنجان و پلاوهای چرب لذیذ میل نمایند زیرا که حرارت غریزی
متوجه باطن است و غذا را خوبتر از سایر فصول تحلیل میدهد چنانچه بقراط میفرماید زمستان و ربیع
باطن مردم اسخن از تابستان و خریف است و خواب بیشتر از سایر اوقات است لهذا اغذیه حافظ
الصحه باید اغلظ بوده باشد مثل گوشت گوساله و هریسه و گوشت حیوان صحرائی از قبیل آهو و ماهی
نکسو و کلهپاچه و هریسه و کبابهای پخته و کبوتر بچه و گنجشک و احتراز نماید از غذاهای مولد بلغم مثل
گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و اقسام لبنیات که اینها همه مولد بلغم هستند و صاحبان امزجه
حار یابس و صفراوی خوش احوالند در این فصل بسبب معاونت فصل و جوانان را لازم است تنقیه

کمتر

کمتر نمایند و صاحبان امزجه بارده رطبه و بلغمی جهت کسل و بد احوالند مثل شیوخ و بجهت مسخنات و ملطفات بیشتر استعمال نمایند
ریاضت و حرکت و سواری و تعب در این فصل از همه فصول بهتر است تا دفع فضول نماید و انتعاش حرارت غریزی کند
و شبها بعد از خستگی بسیار خوب است که سینه بر دفع فضول شود و نگاه قبل از ریاضت اول مالش بدهند و ابتدا دلک
استعدادی میگویند و بعد از حرکت مالش نرمی بدهند و از او دلک بیشتر داری گویند و همچنین در حمام و استعمال و بعد باید
حمام گرم هم بسبب هوا و هم آب و استعمال هوا بیشتر نمایند و همچنین از گرمه و وقتی که هوا بارد و مرطب باشد حافظ الصحه
همین تدبیر را منظور باید

فصل

در تدبیر غذای حافظ الصحات

در تدبیر غذای حافظ الصحات و در جهت شخصی که حفظ صحت مینماید
اینکه تا گرسنه نشود غذا میل نکند و هر وقت اشتهای صادق هم رساند غذا بخورد که اگر صبر بر جوع نماید انصباب
خلط صفراوی بمعده میشود و موجب امراض کثیره میگردد و در اشتهای کاذب نیز غذا نخورد و فرق میان اشتهای
کاذب و صادق آنست که هر دو موضع اشتهاست اما در اشتهای کاذب نفخ و سنگینی در معده احساس میکند مثل اشتهای
سکاری و خمارین و در اشتهای صادق اشتهاست و سبکی در معده و همچنین غذا نخورد و صاحب تخمه
که از کثرت خوردن و تداخل خوردن بوی تخمه کند باید از دهن ادرار باید بعد از اروق زدن و در فصل زمستان
مدارست نماید بر غذاهای که حرارت بالفعل داشته باشد اگر چه انفعا بارد بالقوه باشد مثلا اگر مزاج حار
باشد و تبرید باید بکند دوغ را گرم بکند و بخورد و آش دوغ و اشتهای ترش میل نماید تا آن حرارت بالفعل بمعاونت
بر دفع هوای شتوی نماید و مزاج را اعتدال نماید و اگر فصل تابستان باشد باید غذائی که میخورد بارد بالفعل
باشد اگر چه انفعا حار بالقوه باشد مثلا مثل شربت قند و ماء العسل و امثال اینها که باید سرد نموده و خورد
که برودت بالفعل دفع حرارت بالقوه فصل صیفی را نماید و از جمله چیزهائی که اطبا بسیار ضرر در آن دانسته اند
امتلاء مفرط که بعد از جوع مفرط واقع شود مثل سال قحطی نعوذ بالله برسد و خلق بسیار از گرسنگی و جوع بیفتند
بعد از آن بغذاهای مفرط برسند چون در استحاله کثرت غذا بدن کم رسیده و عروق و بدن لاغر شده ام

وقوی ضعیف کرده‌اند اگر بعد از آن غذا وافر به بدن برسد حمل به بدن میشود و از عروق میگذرد و سبب امراض شده
میشود و اینست که خلق بسیاری بعد از آنکه از سال قحط بیرون میروند و نمیدانند چه قدر گرسنه بمیرند و همچنین عکس
یعنی جوع مفرط عقب شبع مفرط در آید ابهم بد است چون بدن عادت بجذب غذای مفرط دارد و دوار میشود
برای غذا بقدر خود را اعضا رنجیده ارد باعث هزال و ضعف قوی و بدن میگردد و پس هر دو حالت که گرسنگی
مفرط و سیری مفرط عقب یکدیگر مضر بند و از حفظ صحت خارجند مجمل آنکه کثرت امتلاء بسیار مضرات و بسیار
اتفاق افتاده که بافراط غذا بمعده رسیده و فی الفور شخص مرده بجهة اختناق و حبس منافذ نفس و اگر اتفاق افتاد
که امتلاء از طعام بهم رسیده فی الفور در مقام اصلاح آن بر آید اگر از تداخل اطعمه مختلفه واقع شده قدری آب گرم
روغن گل نمک بخورد و قی نماید تا آنچه در معده هست دفع شود و اگر بقی دفع نشده در سه آب حقنه نماید با شیاف
کنه تا از معده منحدر شود و دفع شود و بعد از آن امساک نماید بقدری که آن امتلاء بگذرد و بعد حمام برود تا آنچه
فضول اگر از امتلاء بهم رسیده و دفع شود و این در وقتیست که امتلاء سبب شده و شود و اگر امتلاء از اغذیه و ادویه بارده
چون خیار و کاهو و چغندر و خرفه و امثال اینها بهم رسد بچیزهائی که ضد اینهاست دفع نماید مثلاً قند خیار
خوردن سیر و تره و نعناع است و اشیاء حاره مثل قهوه دارچینی و زنجبیل پرورده و امثال اینها و اگر امتلاء
از اغذیه و ادویه حاره شده مثلاً عسل مفرط خورده یا چای بافراط یا حلویات یا شراب مفرط خورده علاج آن
امتلاء باشیاء ضد است چون آب انار و شربت انار و شربت ریواس و شربت نارنج و لیمو و امثال
اینها و از شرایط غذا از برای حافظ صحت اینست که غذائی که میل بسفر نماید از معده و امعاء علیا بگذرد
و اشتهای صادق بهم رساند و این قاعده بحسب اغذیه در غلظت و لطافت و بحسب امزجه در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و اوقات مختلف میشود و مثلاً شخصی جوان است و حار المعده است در فصل تابستان کباب
با آب گوشت میل نماید البته دیرتر از معده میگذرد بخلاف آنکه اگر مثلاً دوغ یا آش دوغ بخورد زودتر

بگذرد

بگذرد و اما بحسب امزجه معتدله آنچه تحدید کرده‌اند از هشت ساعت تا پانزده ساعت غذا از معده میگذرد
و تا بیست و دو ساعت وارد جگر میشود و نضج بیابد و تا هفتاد و دو ساعت بدل ما یتحلل میشود پس لازم است
بر حافظ صحت که صبر نماید تا غذا از معده و امعاء علیا بگذرد و اشتها بهیجان بیاید بعد غذا بخورد و الا او خلط
طعام ثانی بطعام اول میشود و هر دو فاسد میگردد و مورث امتلاء و تخمه میشود و از جمله اشیاء مضره کثرت
تخمه است که در معده غذا فاسد شود و از تداخل غذاهای مختلفه بخصوص غذاهای غلیظه که از معده دیر بگذرد
مورث امراض کثیره و وجع مفاصل و کلیه و درد و ضیق النفس و نقرس و حصاة و طحال و کبد و امراض بلغمیه و سوداویه
میشود و اگر تخمه از غذاهای لطیفه بهم رسد مورث حمیات و اورام حاره میشود و گاهی ادخال طعام را بر طعام
ارباب اصلاح طعام اول تجویز نموده‌اند مثل آنکه غذای شوری یا حریفی شخص از باب اصلاح غذای تفه بمزه
بخورد که اصلاح شوری و تندی او را نماید یا آنکه غذای بیمزه خورد و از پی او غذای شوری یا حریفی بخورد
قطعاً تا خفت و اصلاح یکدیگر را بکنند و از جمله تدبیر غذا اینست که بعد از آنکه غذا وارد معده شد بجهة
حرکت خفیفی بکنند تا غذا در قعر معده جا بگیرد بخصوص از برای کسی که اراده خواب بعد از غذا داشته
باشد و عوارض نفسانیه از قبیل غضب و غم و هم و فزع و حرکات شدیده قویه بدنیه مثل آنکه غذا بخورد
و سوار شود و یا بدود یا کشتی بگیرد مضر است و مانع از هضم غذا است و فرموده‌اند الحرکة بعد الاکل
و السکون بعد علی الهضم و واجب است آنکه ترک نماید در فصل زمستان غذای قلیل الغذا از قبیل بقول
بلکه غذاهای کثیر الغذا میل نماید مثل زرده تخم مرغ و انواع کبابها و آبگوشت و پلوهای چرب و چرب
و انواع حلویات زیرا که حرارت غریزی بجهة برودت هوا متوجه باطن و هر غذائی وارد شود زود میگذرد
و در تابستان بضد است یعنی غذاهای قلیل الغذا میل نماید مثل آشهای ترش و اناری و کاهو و اسفناج
از غذاهای غلیظ نماید زیرا که قوه هاضمه ضعیف است و بدن متحلل و غذا میگذرد و قبل از طبیعت میشود و در فصل

بهار و پائیز بحد اعتدال که بیش و کم نباشد تدبیر نمایند **واز جمله** شرایط غذا است که هر وقت غذا میخورد
اینقدر بخورد که بقیه اشتها باقی باشد و اشتها تمام نشود و معده خالی باشد زیرا که اگر بقدر اشتها بخورد و
وقتی که غذا شروع بهضم نماید متخلخل میشود و حالی میشود و مکان زیاد از حد خود و فضائی میدارد پس باعث
تمدد و وجع و نفخ و آروغ و خفقان و تهوع میگردد و پس لامحاله اگر کمتر غذا وارد شود و در حال تخلخل معده بحد
اعتدال پر میشود و دوم جهت اینکه معده را عادت کند و همیشه رعایت نماید در گرسنگی بهترین غذا است
که سکون کند معده را و بهترین شرب است که تجاوز از حد اعتدال نماید و اگر فرضا افراط در غذا بشود
مگر در امساک نماید و خواب بحد اعتدال در موضع معتدل الهوائی نماید بر رفع آن میشود و اگر خواب میسر نشود
بعد از افراط در غذا امساک کند و براه رفتن معتدل دفع آن امتلا را نماید و از شرایط خواب بتحلیل غذا
خواب نمودن بعد از غذا است باین نحو که بعد از آنکه غذا را میل فرمود چند قدم حرکت نماید و راه برود
تا جوف غذا در قعر معده که میلش بطرف راست و جانب کبد است قرار بگیرد و بعد از آن تا دو ساعت
بنشیند تا خوب حرارت غریزی میل بباطن نماید و عوارض آن از نفخ و آروغ آرام بگیرد و بعد اگر میلی بخوردن
آب دارد بحد اعتدال بیاشامد بعد بخوابد اول بقدر یک ساعت بدست راست بخوابد تا غذا درست
در قعر معده جا بگیرد و بعد از آن میل بطرف چپ نماید تا شش ساعت بآنطرف بخوابد تا کبد بر روی معده
درست احاطه نماید بعد از آن بار دیگر بجانب راست که کبد در تحت معده واقع شود و جذب غذا را
بطریقه ترشح تمام نماید **واز جمله** اسبابی که معین بر هضم غذا است پوشیدن بدنست در میان رختخواب
که خوب خود را گرم بپوشانند که حرارت داخل بدن برسد و سرمای خارجی اذیت ببدن نکند در بیداری
هم همیشه حفظ بدن از سرما بکند از گرما هم کثرت البته بکند و بدن را بیک هوا نگاه بدارد و جهت
که در بلدان گرم سیر در شدت هوای گرم لباس میپوشند و از هوای گرم محفوظ منند و در حالت خواب بالین

هرچه زیر سر بلند باشد بدن لب باشد بهتر است هضم خوبتر میشود و مختلف میشود و مقدار خوردن غذا بحسب اشخاص
و رابطه عادت و قوه و مزاج مختلف است پس اگر غذا را بخورد و احساس ثقلی در بدن و معده
نکند و نفخ و کشش در پهلوها ظاهر نشود و نفخی و قراقری محسوس نگردد و در حالت تهوع و سقوط اشتها و بلادت
ذهن و حالت نعاس و بیداری مفرط و وقتی که آروغ میزند طعم غذای ترش بدهن نیاید و قی عارض نشود دلیل
اعتدال غذا او خواهد است و اگر این عوارض بهم رسد در مقام اصلاح او برآید یعنی یا امساک یا حرکت و یا دیگر
از ادله که دلالت دارد بر اینکه غذا باعتدال وارد بدن شده است که نبض باعتدال باشد و عظیم
حرکت نکند و نفس صغیر نباشد زیرا که اگر معده از حد اعتدال پرتر شود و فضای سینه تنگ میشود و حجاب
بانتظام حرکت نکند پس نفس صغیر میشود و چون حرارت در بدن محتبس است و دارد و دخانیه زیاد متولد
میشود و از عدم استنشاق بسبب صغر نفس نبض لازم است که عظیم حرکت کند تا تلافی ترویح نفس شود مگر
اینکه قوه ضعیف باشد که در آن وقت نیز نبض صغیر است و کسیکه عادت او این باشد که هر وقت
غذا میخورد بدن او گرم تر میشود و از حد اعتدال باید یکدفعه غذا بخورد نه اینکه یکدفعه میخورد باید
در دفعات بخورد مثلا هر سه ساعتی یک ثلث آن غذا را بخورد زیرا که اگر یکدفعه بخورد اولا از کثرت حرارت
حالتی هم میرسد مثل قشعریره بعد از آن گرم میشود و مثل محموم البته تفریق در غذا نماید و همچنین اگر کسی سوء هضم
داشته باشد و مقدار کفایت غذا را که یکدفعه باید بخورد نتواند بکند البته باید تفریق در غذا
نماید در دفعات زیرا که طبیعت حمل شیء خفیف را براحت میکند و زودتر بنهایت خود میرساند و از جهة
سوداوی مزاج هستند غذائی که در بدن ترطیب زیاد نماید و تسخین کم کند چون غذای چرب و شیرین و گوشت
بره و زغاله و مربات و از فواکه انجیر و انگور و خربزه و توت و از جهة صفراوی باید اغذیه بارد و رطب
استعمال نمایند چون آشهای ترش باعتدال و سکنجبینات و شربتهای ترش چون رب انار و ریواس و آلو و ...

وغلیه جات ترش و از فواکه چون هندوانه و خیار و کاهو و نارنج و لیمو شیرین و آلوچه و زردآلو و امثال اینها و اگر
مزاج دموی باشد با افراط در حرارت غذاهای سخن و لطیف قلیل الغذا میل نماید چون گوشت کبک و تیهو
و دراج و جوجه و امثال اینها و از جمله غذا شرایط دیگر است که مراعات اینها لازم و در جهت حفظ صحت
از مهمات است که حذر نماید از آنکه طعامی غلیظ بخورد مثلا کباب با پلاو و از روی او یک کاسه آب گوشت
بخورد و یا یک کاسه شربت قند بخورد پس این غذای اول چون غلیظ است دیر هضم و این غذای لطیف وارد
میشود و بعد از آن و بر روی او قرار بگیرد و چون سریع الهضم است زودتر از اول هضم شود و غذای اول که سد
مجری نموده و مانع از دفع این غذای لطیف سریع الهضم است پس متعفن میشود و این غذای لطیف و فاسد میکند
مخلوط غلیظ اول میشود و او را نیز متعفن و فاسد میسازد و از این جهت که شرب شراب بعد از غذا مورث
امراض کثیره است و همچنین اشربه جات لطیفه مگر آنکه از باب اصلاح باشد مثلا غذای تقهی بخوره خورد
از روی او مثلا عرق بید با پودنه یا نعناع بخورد و صحیح است و نیز جایز نیست خوردن غذای رقیقی که در معده
قرار بگیرد مثل آبجار را با سایر میوه که در معده قرار نگیرند یا مثل شیره آب یا چه و بعد از آن غذای
قوی غلیظی از روی آن بخورند زیرا که این غذای اول که قرار نگیرد و با عانت از غذای ثانی دفع میشود
زود نصیب خود را برنمیدارد و استیفای از هضم نکند و همچنین جایز نیست خوردن غذای قوی
غلیظ بعد از ریاضت شدیده و متعبه و حرکت مفرطه و حمام و سواری مفرط زیرا که حرارت غریزی
از این حرکات تحلیل رفته اند و متحلل شده اند و اگر غذا وارد شود و پیش از آنکه هضم تمام یابد اعضا
از جهت تحلیل مفرطی که از برای اینها از حرکت در رخت اتفاق افتاده جذب مینمایند این غذا را و این غذا
خامست پس موجب امراض سدیه میگردد و اگر ضرورت داعی شود غذای لطیفی میل نماید و استراحتی کنند
بقدر دو ساعت تا قوای تحلیل رفته عود نماید بعد غذا بخورند و بعضی اشخاص هستند که صاحب رفاه

معده هستند محض ورود غذا امساک نکنند غذا را و نزول نماید لازم است از برای اینها که قبل از غذا لقمه ای از اغذیه قابضه بخورند
مثل سماق و رب سماق و انار دان و شاه بلوط با انار بی یا نان خشکی و امثال آن و نیز لازم است که حافظ صحت مراعات
احوال معده خود باشد و مزاج از اما بداند و رعایت عادت بکند مثلا شخصی است هر وقت غذای لطیفی وارد
معده او شود و منکدر شود مثلا اگر از آب گوشت بخورد یا پلاو و برنج او بد بخورد تا یک شبانه روز در معده او باقیست
و دیر انحدار از روی او میابد چون شخص معده او مثل آتش است غذا را میسوزاند البته باید ترک چنین غذا نماید
و غذاهای بارده غلیظ اصلاح کند و همیشه حوامض و ترشی آلات مداومت نماید و از اغذیه حاره اجتناب کند
و در بعضی بضد است مثلا اگر غذای غلیظی مثل گوشت ماهی خورد یا ماست و دوغ از معده او منکدر شود این شخص
باید ترک این غذا را نماید و مداومت بر امثال کبابهای لطیفه و آب گوشتهای رقیقه کند و پلاوهای معطره با ادویه
بخورد و اغذیه مختلف میشود بسبب بلدان و امزجه مثلا اشخاصی که در دار المرز نشستن دارند غالب غذای
ایشان برنج است و در عراق گندم و بعضی گوشت طیور عادت دارند بعضی گوشت گوسفند حال اگر اینها عادت
مرعی نشود موجب فسادات زیرا که العادت کالطبیعة ثانیه رعایت عادات از همه چیز الزم است و باید جنبه
تجربه را مقدم بر قیاس بدارد چون شخصی دیده بسیار غذاها که در ری و فاسد است و مالوف طبیعت است از برای
مزاج شخصی نفعت از غذای لطیف غیر مالوف مثل اکثر بلدان که غالب غذای اینها جو و شلغم و چغندر و در ریاضت
و عادت بخوردن اینها نمو نموده اند و قوی اینها در کمال قوه و جلادت و کثیر السن میشوند و اگر غذای لطیف با اینها بدل
بدهند بزودی مریض میشوند بجهت خلاف عادت بلکه در میان اطبا طایفه هستند که معتقد بر آنند که اگر شخص
میل بهر غذائی نماید بالطبع و آن غذاها مالوف باشد و بقدر اعتدال یا کمتر بخورد و بهیچ وجه ضرر نمیرساند از بابت
محبت طبیعت که مدبر بدنست و طبیعت بکمال الات خود از همه اطبا اعرف است از جهت که طبیب خادم طبیعت است
باید همیشه نظرش بطبیعت باشد حتی در معالجه مرضی میل طبیعت ملاحظه نماید و غذای مطلوب طبیعة مهمه الفور علاج میشود

مثل مریض محرقه میل باب سرد دارد اتفاق افتاده که اینقدر با او آب سرد داده اند که طبیعت قوه گرفته در همان
ساعت عرق کرده یا آب هندوانه داده اند فی الفور بحران کرده و دفع مرض نموده خلاصه رعایت طبیعت
در همه وقت لازم است و بعضی از ناس اگر غذای خوب و لطیفی بخورند بسبب ظاهر ضرری چند و اغذیه ردیه فاسده را
زود میگذرانند باید این مردم مغرور باینحالت نشوند زیرا که بمرور ایام از اغذیه ای فاسده تولید اخلاط فاسده
میشود و موجب امراض قتاله میگردد و اینست که اطبا تجویز نموده اند که اگر غذای فاسدی شخصی مداومت
کرد مثلا همیشه گوشت خشکیده یا ماهی شور و پنیر خورد و اخلاط فاسده در مزاج او بهم رسیده و ناخوشی جرب یا گوفت
یا داء الفیل یا دوالی یا جذام بهم رساند در علاج او با غذیه جیده اکتفا بس علاج میکنند و مداومت بگوشت تیهو
و کبک میکنند و زرده تخم مرغ نیمبرشت میدهند دفع العلة میشود و کسیکه بدنش لاغر باشد و صفراوی و سریع
التحلل باید تغذیه باشیاء رطبه سریع التحلیل مثل اقسام لبنیات نماید اگرچه بقاعده این امزجه تحمل غذاهای
غلیظ و کثیفه بیشتر میتوانند نمود بجهة حرارتی که دارند و لعبه غذا از ضرر اسباب داخله که ضرر داخلی برساند فقط
از ضرر اسباب خارجی مثل اثر نمودن حرارت خارجی و اگر عادت شخص این باشد که گوشت و انواع کباب بسیار
بخورد و چون از کثرت اکل لحوم خون زیاد تولید میشود بهتر آنست که بسیار بمراقب فصد باشد و خون بگیرد
و اگر بدن او مایل ببلغمیت باشد زیاد مداومت بخوردن جوارشات مثل جوارش کمونی و فودنجی و جالینوسی
و اطریفلات نماید تا دفع آن بلغم شود و تنقیه معده کند بر چه اول احفظ نماید و بهترین اشیا از برای حافظ صحت
جمع میان غذاهای مختلف است که از عادات و رسوم جمیع ناس است مثلا نان و گوشت و پلاو و شیر و ماست
همه را باهم میخورند و این بسیار بد عادتیست زیرا که از برای اغذیه امزجه مختلفات یکی لطیف و یکی کثیف آنکه
لطیف است زودتر هضم میشود و آنکه کثیف است دیرتر هضم میشود تا طبیعت کثیف را هضم نماید لطیف متعفن
و فاسد میشود و از فساد کثیف لطیف نیز فاسد میشود و اینست مضرت جمع میانه اغذیه مختلفه و بعد از اد

در فساد

در فساد و ردیات طول دادن زمان اکل است یعنی که از اول که شروع بخوردن غذا مینمایند تا آخرش یک ساعت طول
بکشد این هم بد است زیرا که لقمه اول که بمعده رسیده حرارت شروع بطبخ آن میکند و لقمه آخر با اول جانبی فاصله
بهم رسانیده و از غیر منهضم است و آنچه اول هضم شده فاسد میشود و ما بقی را نیز فاسد مینماید اینست که جالینوس
میفرماید اگر قدرت میداشتم هر دفعه شکم خود را پاره میکردم و یکدفعه غذا را وارد بر معده مینمودم و از جمله
اغذیه لذیذه است که حافظ صحت است چونکه محبوب طبیعت است پس هر غذا الالذ از برای حفظ صحت بهتر است
و معده خوب احاطه بر اغذا میکند و قبض بهتر مینماید پس اگر غذا جید الجوهر باشد چون غذای حلوه و سم و امزجه اعضای
رئیسه متوافقه باشند از این غذا ها نصیب خود را بیشتر بر میدارند و نفع آن بسیار از برای حفظ صحت نافع است
و اگر اعضای رئیسه متخالفه باشند مثلا قلب حار باشد و کبد بارد این غذا مفید فایده نیست و از مضار غذای
لذیذه آنست که چون محبوب طبیعت است بیشتر از قدر طبیعی خورده میشود و لهذا ضرر میکند و از قواعدی که بسیار
لازم است از برای حافظ صحت مراعات دفعات خوردن غذا است که بسیر نخورد و نه از باب تقلل و اکل نوعی که
زرن رعایت و حیات است یعنی یکروز یکدفعه خوردن و یکروز دو دفعه و اگر کسی اینحالت را رعایت نماید بسیار حفظ صحت
میکند و تفصیل آن اینست که در دو روز سه غذا بخورد و مثلا اول طلوع آفتاب یکغذا بخورد و وقت غروب هم یک
غذا و دیگر شب را غذا نخورد تا روز دیگر ظهر و ظهر را باز غذا بخورد و تا روز دیگر اول طلوع صبح چون روز را بیشتر
معده را بخود ادا دانسته اند یکشب را عوض نصف روز محسوب داشته اند و این فایده در غیر صفراوی مزاج دهان
المعده است زیرا که در مزاج ایشان در حین خلا معده انصباب صفرا میشود و موجب جیبن و فتق و وجع
معده و لذع آن میگردد پس باید صفراوی مزاج در دفعات غذا بخورد و کمتر از حد اعتدال و اگر صفراوی مزاج
بخواهد حمام برود یا ریاضت بکشد یا حرکه مفرطه یا سواری کند باید قبل از آنها غذا آنی از قبیل نان با رب انار
یا ترشی دیگر بخورد و بعد مشغول آن عمل شود و در غیر صفراوی لازم نیست بلکه در خلا بهتر است استحمام و ریاضت

با حرکت و اگر کسی اشتهای فاسد داشته باشد بخوردن اشیاء حریفه و میل بغذاهای چرب و شیرین نداشته باشد هیچ
علاجی بهتر از قی کردن با آب گرم و سکنجبین و آب ترب بعد از آنکه گوشت ماهی خورده باشد نیست اینها را
بخورد و قی کند و اگر حافظ صحت بدنش سمین و چاق باشد و از حمام بیرون بیاید اولی فی الجمله خوابی بکند که بدن
راحت شود و بعد از آن غذا بخورد و این شخص باید اجتناب کند از حرکت شدیده بر روی طعام زیرا
که حرکت فاسد میکند طعام را قبل از هضم و خوردن آب بعد از غذا و فراغ از آن جایز است نه از روی
آن و صبر بر عطش نمودن بعد از غذا و خوابیدن بر روی غذا نافع است از برای مزاج بارد و رطب
و ضرر دارد از برای محرورین و صفراوی مزاج و خوردن حلویات و افراط آن مورث سده میگردد
چون محبوب طبیعت است قبل از هضم او را طبیعت جذب بدن نماید و مورث سده و امراض سدیه و استسقا
میشود و از جمله مفسدات غذا استنشاق هوای غلیظ و خوردن آب غلیظ در تابستان است پس اگر عارض
شود فساد در غذا قدری آب گرم با عود و مصطکی بخورد در رفع آن نفع میشود و اگر حار المعده غذای غلیظی
بخورد تولید ریاح در معده او میشود و سبب اوجاع معده و دفع مراق میگردد و اگر در خالی معده غذای
لطیفی وارد شود معده در سرعت احاطه بر هضم آن میکند و اگر واقع شود و بعد از آن غذای غلیظی نفرت
میکند از او و او را هضم نمیکند و فاسد میسازد او را و اگر کسی در غذا افراط نمود و حرکتی روی غذا کرد
یا شرب مفرطی روی الغذا نمود پس قی نماید بخوردن آب گرم و اگر متعذر از قی باشد چند پیاله آب
گرم بتدریج بخورد و الغذا را منحدر میسازد و بعد بخوابد بقدری که میل دارد اگر طبیعت خود دفع نمود فنعم
المطلوب والا او را اعانت نماید برانکه طبیعت تلیین شود و بملینات بخوردن مثل شیرخشت و آب گرم
یا اماله نماید تا دفع افتاده شود و اگر مزاج فی الجمله حرارت دارد سه چهار مثقال اطریفل کشنیزی با گلقند
یا سکنجبین بدهند و اگر مزاج برودت دارد معجون کمونی و شهریاران بدهند بخورد و از جمله معالجاتی که دفع

غلیظی

امتلا

امتلاء میکند و مجرب صبر زرد بقدر سه نخود خوردن است و همچنین این حب خوب است نیم مثقال صبر زرد و تخم نیم مثقال ورده
ارمنی یک دانه حب نماید بخورد در دفع امتلاء میکند و اگر میسر نشود این تدابیر خواب طویل نماید و امساک از غذا
کند و بعد بحمام رود و اگر دفع شد که نعم المطلوب والا با ثقل و کسالت و خستگی باشد از فضول علامت کثرت
امتلای عروق شده باید معالجه امتلای عروق نمود و در این موقف بحضور طبیب است و کسیکه سن او رو به انحطاط
نماید و بسن کهولت و شیخوخت رسیده البته بدن قبول نمیکند الغذائی که در ایام جوانی میخورد و اگر بان عادت عمل نماید
مضرات بلکه کمتر از عادت جوانی غذا بخورد تا بر طبیعت کلفت نباشد و اصلاح نماید حافظ صحت ضرر
غذاهای حاره را بخوردن سکنجبین یا رب انار و اغذیه بارده را بشرب عسل و شربتهای حاره مثل عرق
هل و عرق دارچینی و امثال آنها و غذاهای لطیف نافعند از برای صحت و اما تقویت قوه کمتر میکنند چون
سریع التحلیل اند و غلیظه از برای حفظ صحت مضر است اما اگر زود اخذ از برای قوه شده و اصحاب ریاضات
و حرکات قویه را نفعت در مزاج ایشان غذاهای غلیظه و از برای صاحبان مزاج صفراوی مخصوص کثیر الحرکه
بسیار منفعت خوردن فواکه بارده رطبه در فصل تابستان قبل از خوردن غذا مثل شاه توت و هندوانه
و زردآلو و آلوچه و امثال اینها و شفتالو و خیار اگر چه مطلق میوه مولد خلط خام است در بدن و سبب عفونت
حمیات میشود در ماده از برای این انتقال اوقات و کسیکه ممکن نشود او را غذاهای لطیف و میسر نشود بجز غلیظ
کثیف یکدفعه بقدر اشتها نخورد و بلکه بدفعات بخورد و مخلوط نماید با مصلحات او مثلا مصلح غذاهای شیرین
غذاهای ترشی است و بالعکس یعنی دفع ضرر شیرینی را بترشی کند و ترشی را بشیرینی مثلا اگر عسل و حلویات
خورده باد و سرکه یا انار یا آب لیمو یا آب غوره و امثال اینها بخورد و اگر ترشی زیاد خورده باشد
عسل بخورد و همچنین غذاهای شور و شیرین را بغذاهای چرب و بزره اصلاح نماید و غذاهای چرب را
شور و شیرین و اشخاصی که ابدان اینها متخلخل باشد تغذیه بغذاهای سریع الانهضام و کثیر الرطوبه نمایند

اگرچه متحمل غذای کثیف بیشتر میتوانند شوند ولی زود فاسد میشود در مزاج انها غذای غلیظ در زیاد و مداومت نمودن

بغذاهای یابس باعث سقوط قوه و تغیر لون و تجفیف طبع است و افراط در غذاهای چرب مورث کسالت

و تمام شدن اشتها و افراط در غذاهای بارد کسالت و سستی میاورد و در غذاهای حامض و تند زود شخص را

پیر میکند و غذاهای شور معده را هستند و چشم را ضعیف میکند و غذای تلخ دیر از معده میگذرد نزدیکا

که سبوس او را گرفته باشند زودتر هضم میشود و غذای حلو را بدن زودتر جذب میکند و مورث سده

میشود و فرموده اند ضرر حلو را بحامض و حامض را بحلو و مالح و حریف را به دسم و تفه را بمالح و حریف

رفع ضرر عارض میشود و اغذیه را بحسب ترکیب احکامی داده است که اهل تجارب و غیر ایشان گفته اند که جمع

نکند حافظ صحت میانه شیر با ترشیها و گوشت ماهی با شیر که سبب حدوث امراض مزمنه مثل جذام میشود

و هم جمع میانه ماست و ترب و ماست با گوشت طیور و سویق که آرد جو داده باشد با برنج و شیر کهنه

نخب دهند بسیار مضر است و استعمال انگور بر روی کله پاچه و انار بر روی حلیم و سرکه با برنج و خرزه

باعث مورث امراض قولنج و نفخ و وجع معده میشود و همچنین غذای چرب را با یاران طرف پس تجویز

و گوشت را با چوب گز چک کباب بکنند و بپزند بسیار مضر است و ضرر اطعمه مختلفه از دو جهت یکی

از جهت اختلاف در هضم و اخلاط منهضم بغیر منهضم و دوم بجهت آنکه از اغذیه مختلفه بیشتر از غذای واحد

خورده میشود و از حد اعتدال بیرون میرود و مورث امتلاء و تخمه میشود و در زمان قدیم قاعده

حافظ صحت این بوده که منحصر میکردند غذای روز را بکباب فقط و شب را بقشی میکردند بنان تنها

و بهترین اوقات در فصل تابستان از برای خوردن غذا اول طلوع صبح است که هوا خنک باشد

و در فصل زمستان وقتی که هوا اندک باعتدال بیاید و در فصل بهار و پائیز میان دو این است و اگر

کسی گرسنه شود رعایت نماید از غذا خوردن و اهمال در خوردن غذا نماید ترشح میکند معده .

هم ...

صدمات از کبد و سایر اعضا و مورث امراض میگردد پس هر وقت اشتها بهم رساند باید غذا بخورد و بهترین غذا

کباب است و غذای از همه غذاها است اگر از معده خوب بگذرد و انفع از برای بدن و آب گوشت

بسیار خوب غذائیست هم جید الکیموس کثیر الغذا و لطیف است و زرده تخم مرغ نیمبرشت نیز چنین است

و کباب طیهو و کبک لطیف است و جید الغذا است اما حابس شکم است و گوشت جوجه مرغ رطوبت دارد و ملین

طبع است و گوشت مرغ خوب غذائیست باعتدال و کباب بسیار خوب است اگر مرغ را در شکم تره یا برغاله

بپزند و کباب نمایند حفظ رطوبت او را میکند و بسیار غذای خوبیست و بهترین غذاها از برای حافظ الصحه

لحوم است بجهة آنکه از او خون متولد میشود و او جید الغذا و جید الکیموس است و جزء غالب خون را بدل

ما یتحلل میکند و مخصوص گوشت گوسفند یکساله و گوشت بزغاله و گوشت گوساله شیرمست که بحسب مزاج

حار و بحسب سن رطبند و تعدیل میشوند و هم در میان طیور گوشت طیهو و کبک و دراج و حیوانات بری گوشت

الطف از حیوان اهلیست و غذائیت انها از برای بدن بیشتر از سایر لحوم است و گوشت آهو لطیف است

اما کثیر الحرارت و الیبوسه است و در امزجه بارده رطبه خوب موافقت دارد اما گوشت ماهی نسبت بسایر

لحوم تازه ان غیر نمک سود بارد و رطب و سریع النفخ اما کثیر الغذا است تازه ان و غلیظ در زیر

مزاج حار یابس نافع است مخصوص ماهی غزل‌آلا و برنج غذا الذ خوبیست موافق است با مزاج اشخاص معتدل المزاج

و برودت و یبوست او غالب بهترین اغذیه است از برای حفظ صحت و سبب طول عمر میشود و بعد از

از همه اغذیه بهتر است و بهترین غذا گلی نانست که گندم او پاک باشد و در اول او باشد و چیز ها کم · [margin: مثل شیر]

که او را فاسد نماید و نان حار رطب قریب باعتدال غذای جید الکیموس کثیر التغذیه است و از همه اغذیه

بعد از برنج موافق ترات مزاج اشخاص است و لد خون صالح است و از رقا که موافق مزاج اشخاص و بکر

و رطب در بلاد متعارف هر سه حار رطبه کثیر الغذا و مولد خون صالح و چاق کننده بدن دارد

اغذیه نرزده و شحم است نیم برشت بسیار خوب غذائیست از برای حافظ صحت کثیر الغذا جید الکیموس لطیف
بسیار تغذیه بدن میکند و خون صالح تولید میکند قریب باعتدال از جمله اغذیه حلویات است همه اقسام
ان گرم و تر است بحسب مراتبه در مزاج و درجات محبوب طبیعت هستند و مولد خون صالح و حافظ صحت اند
و از جمله اغذیه دسومات و چربیها هستند انها هم در حرارت و برودت معتدل اند در رطوبت غالب از برای
حفظ صحت بسیار خوب اغذیه هستند و از جمله اغذیه لبنیات و شیر حیوانات است غالب انها سرد و تر است
و مختلفند در مزاج با شکر خوردن خوب غذائیست و تفصیل جمیع اغذیه را این رساله گنجایش ندارد در کتب مبسوط
مسطورات

فصل در تدبیر حافظ صحت از خوردن اب آب بهترین ابها از برای مزاجهای معتدل
انست که معتدل باشد در شدة سردی یعنی صادق البرد باشد که خود بطبیعت خود سرد شده باشد
نه انکه یخ میان ان انداخته باشند بخصوص یخ فاسد که از آب گل الود گرفته باشند و اگر میل کنند انقلاب اب
میان ظرف لطیفی کرده یخ اطراف ان بچینند تا خوب ان اب سرد شود و میل نمایند زیرا که اگر یخ بنفسه
اب شود و مضر اعصاب و الات نفس گشته نست و تحمل شرب ان نمیتوان شدن مگر مزاج دموی و اگر
فی الحال ضرر نرساند بمرور ایام منجر بضررها کلیه میشود بخصوص اگر سن انسان اندک گذرد و در وی باحتیاط
نماید اصحاب تجربه فرموده اند که حافظ صحت جمع نکند میان اب نهر و اب چاه مادامیکه یکی از انها
از معده نگذشته باشد زیرا که تراکم و غلیظ و لطیف میشود و مورث نفخ و فساد میگردد و در تعریف آب
خوب مذکور شد یا مقدور شخص است اب چشمها که برودخانها جاری هستند بان صفا که ذکر شد
بنوشد و اگر آبی فاسد باشد ممزوج بسرکه نماید و بپاشانند اصلاح ان اب را میکند و اطبا
در چند موضع منع نموده اند شرب اب را یکی اول در حال گرسنگی زیرا که بدن خالیست و متحلل
و بورود اب بعد ان نفوذ بعمق اعضا میکند بخصوص اعضاء رئیسه و حرارت غریزی بدن را خاموش

بنماید

در تدبیر حافظ الصحه در شرب آب

بنماید مثل ابی که بر روی اتش بریزند و ضعف قوی بدنست **دوم** بعد از ریاضت است و تعب و حرکه
مفرطه منع خوردن اب نموده اند بجهة انکه ریاضت سبب سوزش و هیجان حرارت غریزی و تحلل رطوبات گردد
و جفاف و خشکی در بدن هم رسیده و بعد از انکه اب وارد شود فی الفور نفوذ بعمق اعضا میکند و ان حرارت غریزی را
خاموش میکند ایست که بسیار اتفاق افتاده که بعد از حرکه مفرطه یا کشتی گرفتن اب خورده اند و هلاک شده اند
سیم بعد از حمامات بخصوص بعد از امتلاء از غذا زیرا که حمام بدن را متحلل میکند و انفذ از اعضا
بعمق اعضا جذب نماید و حرارت غریزی هم در هیجان است اگر اب خورده شود ان اب مقدار نفوذ
غذا میشود و سبب احتقان میگردد و ضعف و انحطاط از برای بدن روی میدهد **چهارم**
بعد از جماع و ان در کمال ضررات بسبب انکه در حقیقت تعب مفرط که از جماع هم رسیده و استفراغ منی
که ماده حیوانات شده و ضعف حرارت غریزی و قوه حیوانی شده و مجمع ورود اب سرد ان بقیه
حرارت را خاموش میکند **پنجم** بعد از استفراغات قویه که بدن تنقیه شده باشد و فضول دفع
شده باشد و اب خورده شود وارد میشود بباطن اعضای متخلخله و ضعیف میسازد انها را و کما
ششم بعد از خوردن شراب که عادت خوارین است که از خوردن اب بعد از شرب
لذه میبرند و ان اب بسیار ضرر دارد زیرا که شراب حرارت غریزی را بشوران اورده و حرارت
کبدی و غیره را مشتعل نموده و بدن را هم متخلخل کرده **هفتم** خوردن اب است بعد از خوردن
فواکه مثل انگور و خربزه و هندوانه و انار هرگاه بعد از اکل این میوها اب خورده شود مورث فساد
انمیوه و تعفن او میگردد و بزودی منجر با علة جذام و قروح خبیثه میشود و همینست که منع نموده اند
اب بعد از میوه را و اگر حافظ صحت نتواند در این مواضع که ذکر شد صبر نماید اولا قدری اب
در دهن مضمضه نماید اگر تسکین نشد فهو المطلوب و الا از کوزه که سر ان تنگ باشد بتدریج بخورد

که آب کم کم وارد بدن شود و از حرارت دهن سورت او بشکند و گاهی عطش کاذب بهم رسد و هرچه آب
بنوشد تسکین نیابد و اگر این شخص صبر بر عطش نماید هر آئینه تسکین عطش نماید هر آئینه تسکین عطش او میشود
و وقت خوردن آب وقت شروع نمودن غذا است بلکه بعد از دو ساعت از غذا که گذشته
که اول حرارت غریزی متوجه بهضم شود و در اثنای آن تصرف در او بکند بعد آب بیاشامند که اغذا را
متخلخل کند و مستوی القوام سازد و بعضی اشخاص معده را بنا حرارت وارد و اشتهای غذا را دست
ندارند اگر در وسط غذا آب بخورند سبب هیجان اشتها میگردد و در چنین امزجه در وسط غذا اعلی مراد
و امّا شرب شراب اگرچه اطبّا بجهت آن منافعی از برای بعضی امراض نوشته اند و طریقه از او بحث
شرب آب ذکر کرده اند ولی چون در شریعت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله نهی از آن شده و حکم بحرمت
آن در کلام ربانی وارد آمده و از احادیث حضرت خیر البریه و ائمه طاهره منع رسیده معلوم است
حکم خفیه در ترک هست لهذا اقتدا بشریعت طاهره که از حکیم علی الاطلاق رسیده نموده ذکر او
از منافع و مضار آن نرفت ولی از باب ضرورت و انحصار ادویه با وجود طبیب حاذق تجویز آن
در شریعت مطهره رسیده امّا وجود حذاق اطبّا چون وجود عنقا است مخصوص در این جزو
از ازمنه که علوم مندرس است علی الخصوص علم شریف که از برای هر کس وجوب کفا[یی]
دارد بقدر ضرورت تحصیل آن انشاء الله از برکت وجود پادشاه دین پناه روحی فداه
چون سلاطین سابق در ترویج این علم شریف و تربیت اهل آن اصلاح خواهد آمد

فصل

در تدبیر حافظ الصحه بسبب ریاضت و حرکت و تعب بهترین تدابیر از برای حافظ صحه ریاضت است
و بسیار منفعت دارد از برای بدن و در دفع اگر ریاضت و حرکت نماید قبل از غذا او دفع فضول
معدی و کبدی نماید و معده خالی از فضول باشد قوه میدهد باعضای اصلیه را و تحلیل میدهد
فضول

فضول واقعه در اعضا را و اشتعال حرارت غریزی میکند و اعانت بر خوب هضم غذا میکند و هرچه ریاضت اقوی باشد
هضم بهتر خواهد بود پس در حافظ صحه لازم است که ترک ننماید ریاضتی که عادت دارد مثلاً اگر ورزش میکند
یا راه میرود یا سواری میکند از عادت را ترک ننماید اولی است که اشخاص مرتاضین و صاحبان حرکت و تعب
بهتر احوال شان از هر جهه از کسانی که تارک ریاضت شده بهتر است و بسیار کم مریض میشوند با اینکه از غذاهای
ردیه و غلیظ اجتناب نمیکنند و هست که جالینوس میفرمایند کسیکه عادت داشته باشد بریاضت و حرکت
قبل از غذا پس محتاج نیست بر غذا و طبیعت آنقدر قوی است که دفع همه را نماید و هرگز محتاج بشرب
ادویه مسهله نمیشود و علت آنکه همه فضول بحرکت دفع میشوند و در کتاب حیلة البرء میفرمایند ریاضت و حرکت
تقویه معده و کبد و سایر اعضا مینمایند و ملطف و مصلح مزاج میشوند و امّا وقت استعمال ریاضت و حرکت و تعب
که غذای شب از معده و امعا گذشته باشد و طبیعت میل بغذای نهار نمیرساند و طریقه گذشتن غذا
از بول معلوم میشود پس اگر بول هیچ رنگ نداشته و سفید باشد معلوم است غذا نگذشته و اگر رنگ بول
زرد شود دلیل بر آنست که غذا گذشته در چنین وقتی شروع بریاضت و حرکت و سواری نماید قبل از تغوط
بحرکت دفع بول و غایط نماید و نگذارد در بدن حبس شود که موجب امراض کثیره میشود و در زیاده از قدر
و عادت ریاضت نکشد و حرکت نکند که موجب تحلیل قوی میشود و قبل از ریاضت و حرکت مذکوره شد مالش
بدهند بدن را و بعد از آن نیز مالش بدهند تا قوی عود نماید و حد ریاضت بقدریست که بدن لازم
شود و شروع بعرق نماید نه بجهة اعراق و نفس منبسط باشد و کسالت و تعب عارض نشود و چنین
ریاضتی صاحب فواید مذکوره است و منع نموده اند ریاضت و حرکت را بر جماع مفرط که سبب تحلیل
قوی و امراض رقیقه و ذبول میگردد و جایز نیست حرکت و ریاضت قویه از برای مردمان ضعیف القوا
همچنانکه از برای اقویا قویه نافع است ضعیفه مضرات و نیز جایز نیست ریاضت قویه از برای کسیکه

در بدن از عضوی ضعیف باشد که سبب انصباب مواد بان عضو ضعیف میشود مثالش مثل کسیکه مبتلا بنقرس و وجع
الورک یا عرق النسا و یا زخمی در پای او باشد پس اگر ریاضت و تنقیه نکند مواد بیشتر نزول باینها میکند و سکون
و آرام کردن بهتر است از برای آن عضو و سکون مفرط بسیار مضرات از برای بدن دارد بواسطه آنکه جمع فضول
در بدن میشود و مانع از اشتهاء میگردد و همیشه خسته و کسل است جالینوس میفرماید در سکون دایم خوف آن است
که منجر باطفاء حرارت غریزی شود پس کسیکه حفظ صحت نماید باید ترک سکون مفرط کند مگر آنکه بدن او
متخلخل و مسامات بدن او واسعه باشد و تحلیل فضول بسیار رود و یا آنکه بسیار بحمام برود و یا مالش بسیار
بدن را بدهند یا روزه بسیار بگیرند و صاحب این سکون و عدیم الحرکه تقلیل در غذا و تلطیف نمایند

فصل

در تدبیر حافظ صحت اگر اعیاء و خستگی و تعب عارض شود او را و در بدن و کسالت بهم
رسد که نتوانند از کثرت تعب حرکت نماید و اعضا درد بر دارند و همه کوفته باشند اولا باید سکون در آب
و مالش بسیار نرم زیاد بدهند و روغن گل سرخ و یا بنفشه یا روغنهای دیگر مثل روغن بابونه یا با روغن
بادام شیرین بدن بخصوص پاها و کمر بمالند بعد بحمام معتدل الحرارت بروند و زیاد در میان آب بایستند بعد
بیرون بیایند و در فضای حمام استراحت نمایند و باز روغن گل بنفشه بر بدن بمالند و بعد از بیرون آمدن
از حمام دو سه پیاله گلاب نبات یا چای دو سه پیاله میل بفرمایند و لباس بیشتر از اوقات دیگر بپوشند
بخصوص در زمستان بعد از آن آش قیمه شوربا و یا نان آب گوشت چرب یا حریره یا زرده تخم عسلی با جوجه
کباب نموده بخورند و روز دوم نیز بدستور عمل فرمایند رفع خستگی و اعیاء البته میشود و اگر چنانچه حاجتی روی
نمود از خستگی مثل آنکه بدن همه قروح دارد و دست بهیچ جزء از بدن نمیتوان زد و حالت تب هم پیدا شده
و ضربان هم مثل ضربان ورم معلوم است اخلاط از کثرت حرکت شوران آمده اند و باعضا ریخته اند
در چنین صورت باید زیاد رعایت نمود بلکه فصد از باسلیق باید نموده و باز روغن بادام و گل بنفشه

بدن

در تدبیر حافظ الصحه اگر عارض شود او را اعیا و خستگی و تعب

بدن بمالند و مالش زیاد بدهند بلکه چند آب اماله نمایند و زیاد در میان آب حمام معتدل بایستند و گلاب
نبات یا شربت بنفشه و شیره خرفه میل نمایند و غذا ماء الشعیر یا شربت قند با سرد یا یخ بنوشند
و آب انار شیرین و آب هندوانه و مغز خیارین میل بفرمایند و اگر میل باینها نداشته باشند یا ماهی قزل آلا یا جوجه را
در میان آب غوره و آب انار پرورده کباب نموده بخورند

فصل

در تدبیر حافظ الصحه
بسبب حمام اولا باید حمام بعد از هضم غذا باشد و بعد از ریاضت و حرکت که قدری راحت نماید و حمام
با امتلا سبب امراض سده باشد و رجوع مرض میشود لهذا افضل اوقات بعد از هضم غذا است و بعد
بعد از داخل شدن در بیت اول که سرخانه است قدری آرام بگیرند و بعد جامهای خود را بکنند اولا مالش بدن
بدن او بدهند بعد بتدریج داخل بیت دوم بشوند و در آنجا بنشینند بدنرا از روغنهای معطره ملایمه
نفس مثل روغن گل سرخ یا نیلوفر و یا بنفشه بمالند و اگر بدن رطوبی باشد روغن بابونه یا روغن شبت
یا بادام تلخ بمالند و سر را تراشند بعد داخل آب شوند و بقدریکه مزاج طاقت گرمی آب را داشته باشد
و از آب حمام لذت ببرد و بقدر کفایت که خفقان قلب بهم نرساند و کرب و قلق بیاورد بعد از آن
بیرون بیایند و در فضای حمام که گلاب پاشیده باشند و ریاحین معطره در فضای حمام گذاشته باشند
و آب بسیار در حمام ریخته باشند که هوای آن تر و تازه شده باشد و لطیف باشد هوای حمام بحد اعتدال
باشد و رطوبت منزجر نشود و بقدر کفایت کیسه نموده بکیسه نرم ملایم بعد از آن مالش نرم ملایم داده
و خضاب از حنا بسیار خوب است مقوی دماغ و دفع خارش سر و رودی میکند و دندان را محکم میکند و دهن را
خوشبو میکند و در اعاده ریش هم زیاد مدح خضاب از حنا رسیده و بعد از فراغ خود را خوب بشویند
و صابون معطری بر بدن هم بزنند و اطبا گفته اند جایز نیست آنکه کسی ریاضت بکشد یا حرکتی نماید
مگر آنکه بعد از آن باید بحمام برود که رفع کسالت الحرکه بشود و حمام بر امتلا زیاد مذمت نموده اند

فصل در تدبیر حمام حافظ الصحه

و بر جوع را بیشتر و اگر خطائی واقع شد یا امتلاء و موجب کثرت نزلات و صداع شد لازم است که دفع آن را
بحب ایارج نماید و اگر از برای کبد شده بهتر است دفع آن از آشامیدن سکنجبین بعمل آید و البته احتراز
نماید از خوردن آب در میان حمام و بعد از حمام که سبب اطفای حرارت غریزی و امراض بسیار میشود
و در حدیث وارد است الحمام یوم و یوم لا یکثر اللحم یعنی اگر کسی یکروز در میان بقاعده بحمام برود
گوشت بدن را زیاد میکند و اگر کسی نحیف و نحیف و لاغر و سقیم الاسام باشد ضرور نیست که بعد از
ریاضت و حرکت بحمام برود زیرا که فضول در این ابدان کمتر است و زود تحلیل میرود و ضرور حرکت نیست
و بعد از حمام ریاضت و حرکت مضرات است و معین بر کثرت تحلیل است لازم است که بعد از حمام راحت نماید
و بخوابد تا از کسالت حمام برآید و بعد از تنظیف خود را خوب خشک نموده خوب خود را بپوشاند
بتدریج از حمام بیرون باید به بیت اول و در آنجا قرار بگیرد و بتدریج رخت مال زمی بهند تا عرق
خشک شود و پیاله گلاب با نبات یا عرق گاوزبان با نبات یا بید مشک با نبات بخورد و اگر صفراوی
مزاج باشد کاسه سکنجبین یا آب انار یا شربت لیمو و امثال آنها بعد از پوشیدن رختها بپاشاند بعد
بیرون رود و بعد از بیرون رفتن بلافاصله غذا نخورد و بقدر یکساعت دو ساعت صبر نماید و راحت
کند بلکه خواب قلیلی نماید تا آنچه از قوه در حمام تحلیل رفته باز آید بعد از آن غذا میل نماید

فصل در تدبیر جماعت کثرت جماع با حفظ صحت منافات کلی دارد پس جایز نیست کثرت
جماع مگر از برای مزاج دموی و حار رطب و کسانی که مفید آنها حار رطب باشد که خون بیشتر از حد
اعتدال تولید شود و منی گردد و در این صورت کثرت جماع منفعت و در مزاج بارد یابس بسبب غلبه
سوداء و قلت منی مضرات و موجب ضعف قوه میگردد و باید مجامع احتراز نماید از جماع بر امتلاء
از طعام و شراب که مورث خفقان و موت فجاة و سکته و تشنج و رعشه میشود و نیز از جماع بر جوع

در تدبیر جماع حافظ الصحه

اجتناب

اجتناب نماید که علت ناخوشی دق و تشنج یابس میگردد و همچنین بعد از تعب و حرکت مفرط و غضب و جمیع استفراغات
و سبب از برای تحلیل قوی و روح و حرارت غریزیست و نیز مضرات در هنگام گرمی هوا که سبب تحلیل
شدید میشود و هم در شدت سرما که سبب خفقان و اماته اعضا میگردد و پس از افضل اوقات جماع آنست
که غذا از معده گذشته باشد و جوع مفرط هم نرسیده باشد و در حالت راحت بدن که تعبی و حرکتی و اشتغالی
نکرده باشد و در اعتدال هوا باشد و قبل از خواب باشد و بعد از آن کسالتی که واقع شده بخواب دفع نماید
و اگر خطائی شود و در جماع در حال امتلاء بهتر از جوع است و در حرارت هوا بهتر از برودت هواست و در فصل
پائیز تقلیل در جماع کند بجهت سردی و خشکی هوا و قلت منی بخلاف فصل بهار و هر وقت اسراف در جماع نموده سبب نقصان
حرارت غریزی و رطوبت غریزی و تحلل بدن میشود و پس لازم است قدری آب سرد به بدن بمالد که دفع تحلیل
کثیف بدن نماید و سبب دفع حرارت غریزی گردد و بعد از جماع غذای بهتر از همه چیز زرده تخم آب
پز و گوشت چرب که پیاز و نخود زیاد داخل آن کرده باشند و بعد از جماع آرام بگیرد و راحت نماید
و بخوابد تا خوب جمع حرارت غریزی در بدن جمع شود

فصل در تدبیر نوم و یقظه یعنی خواب
و بیداری لازم است بر حافظ صحت که بعد از آنچه از غذا از فم معده بعد از دو ساعت بخوابد
تا آنکه غذائی که وارد معده شده درست هضم شود و بگذرد و اگر غذا بیشتر خورده باشد غلیظ بوده
بیشتر بخوابد تا خوب از غذا بگذرد و اگر کسی افراط در غذا نموده و امتلاء هم رسیده البته بخوابد و صبر نماید
تا آن امتلا بگذرد یا دفع آن امتلا را نماید و الا مورث خوابهای تشویش میگردد و بعد از دفع آن امتلا هم
اما خواب کمال فضیلت در حفظ بدن و دفع حرارت و دفع خشکی و جمع روح و هضم غذا و بیداری مفرط
مضرات سخن و تحفیف بدن و سبب عدم اشتها و ضعف قوت بخصوص از برای جوان معلوم است
خیر الامور اوسطها نه خواب مفرط خوبست و نه بیداری حد اعتدال از هر دو مطلوبست

در تدبیر نوم و یقظه حافظ الصحه

در تدبیر عوارض نفسانی

فصل در تدبیر عوارض نفسانی که هم چون خشم و غضب و فرح و فزع اجمل باشد لازم است که بر حافظ
صحة که ترک غموم و هموم نماید و غضب نفرماید و حزن و اندوه را رفع نماید که هر یک از اینها مورث کثرت
امراض و ضعف قوی و انهتاک حرارت غریزیست و متغیر مزاجند مخصوص حار المزاج که از کثرت مشغولی
احداث حمیات عفنیه بلکه دقیه میشود و اینکه اسباب فرح و سرور و لذاید و ابتهاج فراهم آورد که ا[illegible]
از برای نفس هم رسد بهر قسم که ممکن باشد از انواع ملذات نفس رؤیت مستحسنات و کلام
نغمات و استشمام معطرات و استماع حکایات از محبوبین بهر نحو که نفس مایل است و لذت میبرد
و انواع حرکات و شکار رقصیده نمودن و امثال اینها که موجب سرور و نشاط نفس است معمول
دارند امیت که حکما اکثر امراض را باین قسم معالجه نموده اند بعضی قرار داده اند که انواع الحانات
و نغمات موسیقی بکار برده ابتهاجی از برای نفس هم رسیده فی الفور علاج امرض شده
یا بنظر نمودن بصورت محبوب و معشوق نظر کرده اند از امراض مهلکه خلاص شده اند و امثال اینها

در تدبیر احتباس و استفراغات

فصل در تدبیر استفراغ و احتباس است سابق مذکور شد که در بدن چهار هضم است
و چهار نوع فضول تولید میشود فضلهٔ اول در معده است که براز میگویند اگر حبس شود در بدن
موجب سقوط اشتها و کسالت و سنگینی سر و کدورت و دوار و بروسر رد و امراض عفنیه و فضلهٔ هضم
دوم بول است که اگر در کبد حبس شود مورث حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و امراض کبدیه از ورم
و استسقا و امثال اینها شود و فضلهٔ هضم سیم عرق و موی و چرک و شپش است و خون حیض و خون
بواسیر و نزلات و فضولات که از چشم و گوش و دهن و بینی بیاید هر کدام محتبس شود سبب
امراض کثیره میگردد و فضلهٔ هضم چهارم منی است انهم اگر حبس شود موجب امراض بسیار
شود پس بر حافظ صحة لازم است دفع هر یک از انفضول بقدر عادت و اتکال و اوقات

ابر

و مراتب اکل و شرب مثلا هر روز عادت جاری شده بود که اول طلوع آفتاب دفع فضلهٔ براز شود و قبلیس در مزاج باشد
و غذا هم بقدر عادت صرف شود و آب بقاعده میل نموده بود و همچنین در بول اگر انبعاث برو[illegible]
تخلفی از برای طبیعت دست هم نداده معلوم است طبیعه بر حال خود باقیست و افعال بمجاری طبیعیات
و اگر چنانچه انبعاث هم بهم خورد و در روز دیگر از وقت این فعل از طبیعت سر زند معلوم است از فعل طبیعت
نقصی و خللی روی داده پس لازم است از برای حافظ صحة در اصلاح او بر آید و الا منجر بمفاسد عظیمه میشود و
امیت که همه ملاحظه احوال مایبزر من البدن را نماید از فضول براز و یا بول یا خون حیض و نفاس
یا خون بواسیر یا فضولی که از سینه و کلو بر میاید یا عرق و چرک بسیار دفع میشود و کم شده و خروج بعضی
از اینها بحال طبیعی نشد بسبب غذا و نه بعادت و وقت پس واجب است که در این صورت اقتضا
طبیعت نماید و در مقام دفع هر یک بکوشد که بسبب فساد نکرد زند مثلا براز از حالت طبیعی کمتر شد
پس اگر بسبب قلهٔ طعام بوده اصلاح آن بخوردن اغذیه است مثل شخص صایم که یبس در طبیعت او هم
میرسد اصلاح الغذا احوز و اسلست و اگر یبس طبیعت بجهت غذاهای یابس بوده مثلا هیشه گوشت
کباب خورده یا ماش زیاد خورده یا شاه بلوط یا آش کشک و امثال اینها لازم است بغذاهای
مرطبه اصلاح نماید مثل چغندر و اسفناج و خرفه و آش الوبخارا و خوردن الوبخارا و اگر از غذاهای
قابضه عفصه هم رسیده مثل آب گوشتهای چرب و حلویات اصلاح آنرا نماید یا بعادت تریاق
داشته شیر باشکر و فرنی و آب باچه و امثال اینها دفع یبوست و احتباس نماید و اگر خطائی در تدبیر
هم رسیده مثل آنکه غذا خورد و جماع کند و بحمام رفت و سبب یبس طبیعت گردیده و درین صورت
دفع این خطای طبیعت را نماید و برگرداندن طبیعت بعادت خودش و اگر از سوء مزاج حار معده
هم رسیده یا سوء مزاج بارد یابس معده علاج تبدیل مزاج است مثلا در سوء مزاج حار بخوردن

است هندوانه و آلو بخارا و تمر هندی و امثال اینها و در سوء مزاج بارد یابس معجون و مثل گلقند و شربت
قند و اگر سوء مزاج حار یابس باشد اغذیه سبز تره مرطبه مثل ماء الشعیر با شیرخشت یا آلوی ترش یا شاه‌توت
و اگر احتباس طبیعت از غلظ غلیظ و قلت انصباب صفرا حبس شده باشد از کثرت خوردن پنیر
میدهند و دفع آن از اینماید و آب عسل با آب گرم یا سکنجبین با آب گرم بنوشند و حقنه از آب چغندر
و روغن کنجد و آب عسل نماید و اما اگر فضول محتبسه بول باشد و کمتر از حال طبیعی دفع شود و اگر
بسبب حرارت مزاج کم شده مثلا از حرکت مفرطه یا صوم مفرط یا صبر بر عطش لازم است دفع حرارت آن
نماید مثل خوردن لعاب اسفرزه یا عرق نیلوفر یا عرق کاسنی و شیره تخم خیارین و تخم خربزه
کرنب و شیره تخم هندوانه که همه اینها سبب دفع حرارت و مدر بول هستند و اگر قلت بول از برودت
برودت باشد مثلا ماده غلیظی در مزاج بهم رسیده و مانع از خروج بول شده لازم است که بخورند
تخم کرفس نانخواه زیره کرمانی آب نخود سیاه تخم زردک تخم شلغم و هم چنین سعتر است
اگر طبیعت اقتضا کند از برای دفع بول و براز شخص خود را حبس نماید مورث مرض قولنج
و ریاح و کرب و حبس البول و عسر البول و قروح مثانه میشود و بسیار نافع است ادرار بول
از برای وجع مفاصل و نقرس و دفع استسقا و بسیار از امراض رطوبیه مگر آنکه ادمان ادرار مورث
جفاف و دق و ذوبان بدن است و علت معروفه به ذیابیطس حادث میشود و اگر فضول مندفعه عرق
باشد و حبس شود بسبب آنکه گرد و غبار و حرکت سفر باشد و از کثرت برد هوا احتباس عرق
حادث شود لازم است بدن را مالش باعتدال بدهند و حمام بروند و هوای حمام نیز
استعمال نمایند و آب گرم بسیار به بدن بریزند تا از کثافت بدن پاک شود و اگر سبب
حبس عرق بادهای سموم و حر شمس شده و بدن را مستحصف و خشک نموده بدهند از آب

علاج

عذب خارج شود و بر روغن بنفشه و روغن نیلوفر مالش نرم بدن به بدهند میشود و همچنین اگر استحمام با آب
یا آب گرمی کرده باشد باز روغن مالیده بدن را که رفع آن میشود و اگر احتباس عرق بجهة حبس فضول
غلیظ لزجه در زیر جلد باشد تدبیر غذاهای لطیف سنجیده خوردن و خوردن اشتهای که کثرت مرغ میان آنها
انداخته باشند و نعناع و شبت و طرخون داخل کرده باشند و مالش بقوه و ریاضت قویه و حمام ترش
گرم بعد از آنکه بدن را استفراغ از غلظ و بلغم به دواء الشربه یا حب ایارج نموده باشند و اگر حافظ صحة
زن باشد و حبس خون حیض او شود باید مدرات حیض استعمال نمایند مثل تخم شنبلیله لوبیای قرمز
و آب نخود سیاه نانخواه تخم کرفس و شربت افسنتین انیسون نافعست اگر بسبب حبس حیض برودت باشد و اگر
از شدت حرارت احتباس بهم رسیده ماء الشعیر آب خیارین و آب کاهو و آب هندوانه و کرنب و امثال
اینها نافع است و حجامت ساقین بجهة ادرار حیض نافع است و اگر حبس نوازل شود و بحلق نزول نکند
و حبس شود لازم است که حافظ صحت باب گرم و عسل و حاشیدل کند و بعطسه که تنقیه دماغ نماید و هم چشم
و گوش و حلق را تنقیه میکنند و اگر آب دماغ حبس شود و از منخرین نزول نکند علاج با دویه معطسه نمایند
و فتیله با نف کنند که عطسه بیاورد و بخور با برنج و اکلیل بسر بدهند که تفتح نماید زکام را و دفع میکند
اخلاط غلیظه که سبب صرع و سکته میشود و اگر حبس فضول در فم معده شود و حالت تهوع و غثیان و هم
خورده گی معده بهم رسد و اختلاج همراه باشد و لب زیرین و دهن ترش و بدمزه شود و مایل بقی و شوری
گردد لازم است در این حالت قی نمایند و پر مرغی را با روغن بادام مخلوط نمایند و بگلو فرو برند و قی نمایند
کنند و اگر قی نیاید قدری آب گرم با نمک ترکی با تخم ترب و تخم شبت هم [illegible] نموده قدری سکنجبین
مخلوط نموده بعد از امتلای معده از غذاهای مختلف بنوشند و قی نمایند تنقیه معده میکنند اخلاط
معدی را دفع نماید و اگر حبس فضول رطبه در سینه و ریه شود و سرفه آورد قدری انجیر و مویز به آب

داخل سوس و پرسیاوشان بجوشانند با آب و صاف نمایند و آب او را بخورند تنقیه فضول صدر و ریه می‌نماید
و که با قند نیز نافع است و غذا حریره ترتیب دهند از نشاسته با شکر سفید نفع کلی بکند و اگر حبس فضول
در کلیه و مثانه شود و سبب حبس البول گردد بمدرات اصلاح نمایند مثل تخم کرفس و رازیانه
و دو تخم کرنب تخم خربزه بدهند بخورد و در میان آبزن که بابونه و کرفس و رازیانه در میان او طبخ داده
باشند بنشیند که ادرار بول میشود و اگر در بدن غلبه خون ظاهر شود و علامات سرخی رنگ و دردی چشم
و انتفاخ صورت و سنگینی بدن و ظهور خون از بن دندان و از بینی هم رسد لازم است فصد اکحل
نمایند اگر فصل و قوه و سحنه و سن و بلد موافقت نماید و الا حجامت ساقین و بین کتفین نماید و اگر
صفرا غالب باشد علامات زردی رنگ و زردی چشم و تلخی دهن و لاغری بدن و عطش مفرط و بیداری
و خشکی دماغ و عصب و سرعت نبض و امثال اینها علاج آن را بنقوع هلیله با آب انار یعنی دو مثقال
پوست هلیله زرد را هر شب در پیمانه یک کاسه آب انارین که با پیه فشرده باشند پاشاند با چه
روز با نقوع تمر هندی صفت آن تمر هندی و آلو بخارا بخیسانند آب او را اگر شیرخشت با ترنجبین
داخل نموده هر روز صبح ناشتا بخورد تا نگهفته اصلاح ماده صفراوی شود و روزها غذا اسفناج بخورد یا
کاهو و مغز خیارین نمایند و شبها آش ترش میل نفرمایند و اگر در مزاج غلبه بلغم باشد علامت آن
سفیدی رنگ و دردی چشم کسالت و بلادت و تهیج روی و قلت اشتها و خواب بسیار و آب دهان
از دهن و صغر و لین نبض علاج آن چند روز گلقند آفتابی هر روز بقدر سه مثقال میل نمایند بعد
شبی دو مثقال از این ایارج با عسل خمیر نموده صرف کنند دفع بلغم میشود صفت آن عود و بلسان
حب بلسان زعفران سنبل الطیب اسارون شامی سلیخه مصطکی صبر زرد مساوی همه
خوب نرم بکوبند و با عسل ممزوج نمایند هر هفته چهار مثقال بخورد تنقیه بلغم و دفع فضول غلیظ

بدنی

بدنی میکند و انیده و نافع است از برای کسیکه دفع بلغم بخواهد بکند تنقیه بدن و همچنانکه دماغ و اعصاب را
از فضول پاک نماید و تحلیل ریاح و دفع شکم درد و قولنج شده و کبد و طحال نماید و اشتهای غذا را بخواهد باشد و
و دهن صاف کند و حافظ صحت باشد صفت آن تخم کرفس انیسون رازیانه نانخواه اصل السوس مصطکی افسنتین
رومی مصطکی سنبل الطیب دارچینی صبر سقوطری همه را خوب نرم کوبند و از پارچه حریر بیخته نمایند با عسل کف
گرفته خوب بقدر کفایت معجون نمایند از دو مثقال تا سه مثقال بنوشند با آب برگ اترج اگر باشد یا عرق
گاوزبان نبات اگر بلغم در مزاج غالب باشد و اگر صاحب مزاج صفراوی میل نماید با آنیده و آن را با سکنجبین خیسیده
نماید و بقدر سه مثقال بخورد و غذای روزها آن آب گوشت چرب شب برنج پلاو و معطری و اگر مزاج سوداوی
باشد علامات کدورت رنگ و زردی چشم و لاغری بدن و بیداری مفرط و فکرهای فاسد و خفقان و تشنج
و کدورت حواس و صغر و صلابت نبض و خشکی دهن و کثرت اشتها با عدم هضم آن علاج آن را هر روز صبح گلقند
عرق شاهتره و سکنجبین بخورد و روزها غذا اش سرکه شیره میل نمایند بعد از چند روز از کمال معجون سابق
با سه مثقال افتیمون و بسفایج ممزوج نموده بخورد دو سه مرتبه دفع ماده سوداوی میشود و فصل
استفراغات از برای حافظ الصحه در امتلای بدن در فصل تابستان و پائیز قی و در زمستان دماغ است از عمل
شیره مخصوص از برای امراض معده و اوجاع مفاصل و درکین و اوجاع کلی و سده کبد و کثرت بلغم و قی را
باید بعد از ریاضت و حمام بفرمایند اگر کثرت بلغم در مزاجست قبل از غذا قی نمایند و اگر صفرا یا سودا غالبست
غذاهای مختلفه از قبیل ماهی شور و آش سرکه شیره که ترب زیاد و پیاز و ادویه حاره باشد بخورند بعد قی
نماید و اگر قی نباید قدری آب گرم نمک با نیم مثقال گلکرز بخورند قی کنند بسیار نافع است و گفته اطبا
گفته اند که هر کس در هر ماهی دو مرتبه قی نماید از جمیع آفات ایمن باشد و بعد از آن قدری گلاب و سکنجبین
یا شربت سیب بخورند و صورت را بعد از قی بشویند و سرکه استشمام نمایند و اما ادویه مسهله پس جائز

نیست استعمال انها مگر در وقت ربیع و خریف و اگر حافظ صحت در بدن او فضول حاره و حریفه هم رسد و در جمیع دفع
و دل حرقتی احساس نماید تبرید او خوردن شربت‌ها بطریقی که سهولت در میان آنها که او را حیز ند
و قاعده میخورند و این رساله گنجایش تفصیل ذکر آنها ندارد

فصل

در تدبیر حافظ صحت

در تدبیر بسبب عادات

بسبب عادات چون مشهور است که العادة کالطبیعة ثانیة شخص حافظ صحت باید رعایت عادات را
نماید اولا بسبب هوا مثلا شخصی از اهل بلاد جنوبیه و از هوای حار ضرری باو نمیرسد و تربیت در آن هوای
گرم شده مثل شخص هندی یا مکی ببلاد صقالبی و از آنجا شود و قطعا برودت هوای صقالبی تاثیر ببدن او هندی
و مکی میکند لازم است اگر حفظ صحت میکند احتراز از هوای بارد نماید یا بالعکس مثلا شخصی از بلاد سرد سیر
بگرم سیر برود قطعا از هوای گرم باو ضرر میکند لهذا انعادت باید مراعات شود

فصل

در تدبیر عادات بسبب ریاضات

بسبب ریاضات و حرکات و تعب مثلا شخصی مرتاض و متعب است مثلا همیشه سواری میکند یا پیاده راه
یا قاصد بازارهست و این حرکات و زحمات از برای او طبیعت ثانویه هم رسانیده و اگر راحت نماید
و ترک ریاضت نماید مضرات و موروث امراض کثیره میشود و یا شخصی ساکن و عدیم الحرکة و از جهت
شغل از نشستن و راحت خو گرفته یکدفعه خود را بریاضت و تعب باز دارد قطعا ضرر میکند و منجر بامراض
مزمنه میشود پس در هر حال رعایت عادت را باید نمود و اگر ترک انعادت را بخواهد بکند باید
بتدریج در ازمنه کثیره دفع عادت نماید و از آنجمله عادت در حمام رفتن است مثلا کسی عادت دارد
که هر روز بحمام برود و طبیعت بتنقیه عادت کرده اگر چنانچه ترک آن عادت نماید مضرات زیرا که طبیعت
عادت داشت که فضول را هر روز در حمام دفع نماید خلاف طبیعت هم رسیده فضول باقی میماند و بسبب
کثرت فضول میشود و یا آنکه عادت داشت هیچ حمام نمیرفت اتفاق چنین افتاد که هر روز بحمام رفت
قطعا خلاف طبیعت هم رسیده و تحلیل بسیار میبرد و موجب مرض میگردد و بسبب نخو نه

بدن او میشود و اگر طول بدهد مکث در حمام را منجر بکرب و غشی میشود و اگر چنین اتفاق بیفتد در آن خلاف عادت
سر بزند باید آب سرد بسر او بریزند و سکنجبین با آب سرد ممزوج نموده بخورند و نان را در میان آب غوره ته
و امثال آن حل نموده بخورد رفع میشود و بعضی مردم عادت دارند که بعد از غذا بحمام میروند اگر ترک
انعادت بشود و قبل از غذا بحمام بروند عارض میشود ضعف و غشی پس برای اشخاص لازم است که قبل
از حمام بغذای لطیفی که رطوبت بار نشود بروند

فصل

در تدبیر عادت بسبب اغذیه

عادت بسبب اغذیات مثلا شخصی عادت
بخوردن غذاهای بارده اگر غذای حاره بخورد و از بابت خلاف عادت ضرر میرساند یا آنکه عادت
بغذای حاره دارد و غذاهای بارده ضرر میکند یا آنکه عادت بخوردن غذاهای غلیظه بطیئی الانهضام
دارد مثلا نان فطیر و گوشت گاو و شیر و هر وقت بخورد و میکند پس اگر شاد بنماید غذاهای لطیفه مثل گوشت
کبک و جوجه طبیعت قبول نمیکند و متضرر میشود و چنین اشخاص صبر رجیع نمیتوانند کرد و اگر مریض شوند
منع از غذا نباید فرمود زیرا که منجر بضعف قوی و غشی میشود و بعضی ناس بعکس انعادت دارند همیشه
غذاهای لطیف صرف نموده اند و عادت دارند مثل طیهو و جوجه و دراج تغذیه نموده اند و ثقل و غذای
صرف فرموده اند البته قدرت بر غذاهای غلیظه ندارند و اگر بخورند هضم نمیتوانند نمود و ممکنده
و متضرر میشوند و احداث ثقل و کسالت میکنند پس اگر اغذیه غلیظه صرف نمایند لازم است که
و الله نخواب بسیار را آنرا دفع نمایند و بعضی اشخاص عادت بغذاهای معتدله دارند مثل گوشت گوسفند
و نان و در رسیده یا انجیر و انگور و خربزه و امثال آن نیز متضرر میشوند با کل غذاهای غلیظه و اما غذای
غلیظ چون عادت ندارند میکنند و اما غذای لطیف و میکنند که بدن معتدل شود و ضعف
میکند قوی را بعضی دیگر عادت بخوردن نان که سبوس او را خوب گرفته باشند دارند و بعضی عادت
دارند با آنکه سبوس او را نگیرند هر کدام از آن خلاف عادت را صرف نمایند ضرر میرساند پس

در این عادات بر حافظ صحت لازم است که اگر عادتی که دارد موافق قواعد حفظ صحت است مرعی دارد مثلا عادت
بغذاهای معتدل داشت و حرکات معتدل و حمام معتدل از زمان در پیشه این چنین شخص همین عادت را
مرعی دارد و اگر عادت او همیشه غذاهای غلیظ خوردن بود معلوم است اگر ملایم طبیعت است لذت
میبرد و نفس از آن نافع است اما چون غذاهای غلیظ بتدریج تولید اخلاط ردیه میکنند و مورث امراض
مزمنه و صعبه میشود لازم است که حافظ صحت آن عادت را بتدریج ترک نماید از عادات
بحسب اوقات خوردن غذا است مثلا شخصی عادت دارد بر اینکه اول روز غذا بخورد یا شخصی عادت
دارد در نصف النهار غذا بخورد یا آنکه شخصی دیگر در آخر نهار غذا بخورد در حالی هر کدام از این شخص
غذا را تقدیم و تاخیر بنمایند ضرر میرسد زیرا که اگر پیش بیندازند غذا خوردن را چون عادت شده
طبیعت غذای قبل از آن را نگذرانده باعث سنگینی بدن و بهتر خواب و کسالت میشود و اگر غذای دیگر
نقشی کند و پس بیندازد باز خلاف عادت موجب اضطراب و خشاء و جاسف میشود و صفرا
بمعده میریزد و سبب لذع و سوزش معده میگردد و سبب هزال بدن و جفاف میشود و شاید
منجر بغشی میگردد و این است که این عادت هم خوب نیست بلکه طبیعت را عادت بوقت خاصی بدهند
و اوقات را مختلف نمایند این است که در حفظ صحت مراعات نموده اند که یک روز اول صبح غذا
بخورد و یک دفعه وقت غروب و روز دیگر وسط روز یک دفعه اگر این قاعده معمول شود بسیار حفظ
صحت است و از برای صاحب ریاضت و مسافر و اهل صناعات که حرکت قویه دارند جایز
نیست که قبل از حرکات و اشتغال غذا بخورند زیرا که غذا بمعده میرود و از حرکات شدیده
از معده با بعاد هضم نمیشود و بجداول عروق غیر منهضم وارد میشود و سبب سده میگردد
و اگر هم از باب لابدی بخورند غذای قلیلی صرف نمایند که حمل طبیعت نشود را تا تغشی بقاعده

بخورند و بخوابند که خوب بگذرد **فصل** از عادات شرب آب است مثلا شخصی عادت دارد همیشه آب
سرد بیاشامد و اگر خلاف آن عادت عمل نماید عارض میشود ادرار حمی و محرقه لابد است که آب
سرد بنوشد اگر چه معده و کبد او ضعیف باشد و بعضی بعکس این هستند بعضی همیشه عادت بخوردن
آب گرم دارند اگر آب سرد بخورند اذیت میکند و مورث ضعف کبد و امراض معده میشود و اگر چنین
شخصی مریض بحمیات حاره و محرقه شود جایز نیست خوردن آب سرد بجهة ترک عادت و بعضی عادت
بخوردن آب باران دارند یا شرب آبهای غیر عذبه مثل آب شور یا آب گوگردی یا آب نطرونی یا
از معدن قیر بردن جایز این اشخاص اگر نقل از منزل خود نمایند بجای دیگر لازم است از آب منزل
بردارند و با آبها داخل کنند و بتدریج از آن آب بیاورند یا با آبها عادت نمایند والا سبب ضرر کثیر میشود

فصل از عادات نوم و یقظه است اما اگر کسی عادت بخوابیدن بسیار داشته باشد البته جبرا بیدار
نتوانند بکنند و اگر اتفاقا خلاف عادت بیدار شوند بیداری مفرط میرسد موجب ضرر و خشونت بدن و جفاف آن و عدم
گذشتن غذا و زردی صورت و گود افتادن چشم و بعضی بخلاف این عادت دارند که عادت بیداری مفرط دارند
و منحل اینها میشود پس اگر زیاد بخوابند سبب استرخاء قوه محرکه و ضعف حواس میشود و سبب کدورت ذهن و زیاده
و نقصان در حرارت غریزی میگردد پس لازم است از برای حافظ صحت آنکه عادت بزیادی خواب و بیداری کند
و اگر عادت کرده باشد بتدریج ترک عادت نماید و بعضی عادت دارند که شب نمی‌خوابند و روز میخوابند این خوب
فایده نیست زیرا که روز از برای آنچه از غذا است و یقظه مطلوب است شب معین بر هضم و خواب مطلوب است
از عادات جماع نمودن است بعضی اشخاص عادت دارند بکثرت جماع را و صبر بر عدم آن ندارند
و بعضی دیگر عادت بعکس اندازند بعضی در هر زمان طولی یک مجامعت اتفاق می افتد و بیشتر از آن قدرت ندارند
و اگر کثرت جماع عادی شود و قدرت بر ترک آن یک دفعه نداشته باشد بتدریج این عادت را ترک نماید و آن

بر در ایام واند که سن روی بانحطاط نموده بسبب کثرت ضعف قوی و تحلیل رطوبت و حرارت غریزی میشود و
اینست که شیخ ابو علی سینا فرموده و احفظ منیک ما انه ماء الحیوة تصب فی الارحام و کثرت مجامعت سبب سرعت
پیری و انکسار قوت جوانی میگردد و بخصوص در امزجه بارده یابسه یا بارده رطبه و در وقت معده خالی و همچنین بعد از
رگ عادت نموده و رگ نکنند مجامعت را کسی که مزاج او حار رطب و جوان و معده او حار رطب باشد که او را
جماع کم ضرر کند و کثرت آن امراض میشود و آنچه تحدید نموده اند توقیت منی را در هفته در مزاج معتدل الطبع و تنقیح طبیعی که در
دو ساعت است که اگر در این مدت که یک هفته کامل شد جماع واقع شود نافع است در زیاده بر این مدت
و سوء مزاج است بسبب انقباض که میگردد **فصل** از عادات عادت با استفراغات است مثلا شخص عادت
دارد که هر ماه فصد کند یا حجامت یا قی نماید یا مسهلی صرف نماید و اگر عادت ترک شود شاید سبب حدوث امراض
میگردد و فرضا شخصی عادت داشت که اول بهار فصد میکرد در آن بهار و بهار دیگر فصد نکرد و مریض شد مرضی چون ترک
آن عادت نموده لازم است حجامت نماید اما خوب عادت نیست خود را عادت دهد بکثرت فصد یا حجامت یا شرب
مسهلات یا مقیات دیگر زیرا که خون مرکب حیوة و روح است و در کثرت دفع آن قوی ضعیف میگردد و میرود تا
مورث ضعف کبد و استسقا و ضعف قلب و معده میشود و همچنین بعضی دیگر میگردد و همچنین سایر استفراغات زیرا
که سایر استفراغات اگرچه دفع اخلاط میکنند ولی دوا اگرچه تنقیه میکند اما کفایه و تحلیل قوا را هم میدهد اینست که
منع فرموده اند از شرب مسهل و مقی قوی پس لازم است رعایت حفظ صحت اگر عادت به استفراغات داشته باشد تدریج
ترک نماید و بقواعدی که در حفظ صحت نوشته شده است در صورت ضرورت اگر خون غالب باشد فصد یا حجامت نماید
و اگر خلطی دیگر غالب باشد بعد از مراعات شرایط عشره دفع آن خلط را بتجویز طبیب حاذق که وجودش وجود
عنقاست دفع نماید **فصل** در تدبیر پیرهائی که لاغر نشده میل دارند که سن کهولت رسانند و جهت آنها
که غالب اوقات راحت باشند و سکون داشته باشند و اگر حرکت و ریاضت بکشند حرکت ضعیفه بقدر ...

در تدبیر عادات بجهت استفراغات و احتباس

در تدبیر پیرهای لاغر

که حرارت

که حرارت غریزی قوت بگیرد و دو تک و مالش نرم هر روز بدن مدهن و در روغنهای رطبه از قبیل روغن گل سرخ و روغن بنفشه و روغن
کدو و روغن بادام و تخم هندوانه بدن مالند و گرد کاه و مغز تخم کدو و دانه که سقف بدن مالند و اسباب سرور بجهت ایشان
نفس فراهم آورند با آوازهای خوش و نظر نمودن بصور مستحسنه از محبوبین و پوشیدن لباسهای نرم و نازک و دفع هموم و غموم
و حزن نمایند و غذاهای لذیذه و کباب گوشت بره و مرغهای چاق و مرغ آبی و شیر برنج و حلیم و ماهی تازه و نیک
و غذای شبانه روزی دو مرتبه میل نماید و حمام بعد از غذای معتدل که از معده فی الجمله گذشته باشد روزی
دو مرتبه بعد از هر غذائی و بعد از بیرون آمدن از حمام روغنها به بدن مالند و اگر هر روز قبل از حمام یک کاسه شیر
با شکر بخورد و بعد بحمام برود تا چهل روز بکمال چاق و فربهی میرساند شخص را و اگر هر روز اول صبح یک کاسه آب نخود با ساده
با شیر و شکر ممزوج نموده بخورد تا چهل روز بکمال فربهی میرسد و همچنین هر روز ناشتا ده دانه زرده تخم عسلی نموده ناشتا
بخورد از برای سمن نافع است و همچنین از زردک روزی نیم مثقال اول صبح با روغن گاو و روغن تازه نیم مثقال بخورد و شیرینج
و هم با بهای حیوانات از برای تسمین خوبست بخصوص مایه شتر اعرابی روزی شش نخود تا چهل روز و خوردن کاهو ...
روزی شش نخود و صبح بعد از آن یک کاسه آب انگور شیرین از بالای و خوردن انجیر ناشتا بسیار خوبست از برای فربه
نمودن بدن و شیر شتر بسیار نافعست بدن را قوی و فربه میکند **فصل** چون فارغ شدیم از تدبیر کلیه بدن
لازم است شروع در تدبیر هر یک اعضای مخصوصه که اشد احتیاجا هستند نمائیم و ابتدا از سر میکنیم و میگوئیم اگر مزاج
سر بالطبع ردی باشد متولد میشود در آن فضول بسیار و سرایت میکند ضرر آن بجمیع اعضای بدن و متغیر میگرداند
آن اعضا را شبیه بآن فضول و حادث میکند امراض مشابه بآن فضول را پس در حفظ صحت لازم است تدبیر
نماید و تقویت نماید و اصلاح مزاج او را نماید باشیاء مضاده مثلا اگر دماغ حار باشد و شخص احساس حرارت در سر
نماید و سهر داری مفرط استشاط کند و شورش بحواس باشد لازم است اینکه دفع او را باشیاء بارده از اغذیه
و ادویه نماید مثل ماء الشعیر و آب زرشک و غذاهای ترش و فواکه بارده رطبه و تطلیل نماید سر را با ...

در تدبیر سر که معروف
اعضا است

که طلی نموده باشند و از اکل مرغ بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و بید و روادع بارده را مثل کافور و صندل
و کشنیز و سرکه و امثال اینها را و ترک کند اغذیه حاره و مبخر کرده و پنیر کهنه و پیاز و سیر و حلوای و امثال اینها
و اگر فصل شتا باشد روغن گل و روغن بنفشه و روغن نرگس نیز بمالند و اگر مزاج دماغ بارد باشد حاره
علامت برودت دماغ احساس برد در حین لمس و کدورت حواس و ثقل سر و نزول آب از منخرین باید
تدبیر با بخورهای سخنه از غذا اما در دواها باید مثل خوردن قهوه و دارچینی و زنجبیل با عسل و کبابهای از گوشت کبک
و آهو و طیهو و مرغ نموده بخورد و سر را بپوشانند اگر فصل زمستان باشد روغنهای گرم مثل روغن نرجس و روغن
بابونه و روغن سیب بر سر بمالند و اگر طلی نموده باشند در ان بابونه و مرزنجوش و قیصوم و اکلیل الملک را بر سر ریزند
و در تابستان بجهة اعتدال تدبیر نمایند و اگر در شرائین صدغین ضعف از نزول شده هم رسد و عارض شود و
صداعی پس باید فصد عرقی که در صدغ است نمایند و گاهی اوقات در سر صداعی هم میرسد بسبب ریختن خلط
صفراوی بمعده و صعود بخاران بسر علامت ان صداع آنست که قبل از ظهور انصداع تهوع و غثیان از معده
هم میرسد بعد سر درد میکند لازم است در این وقت تنقیه ان صفرا را اول قی نمایند بخوردن سکنجبین و آب
گرم و نمک بعد از ان تقویة سر نمایند به بوئیدن سرکه و گلاب و پارچه را تر نمایند و بر سر بندازند و چونکه بعضی
اعضائی که در سر هستند بسبب مجاورت و مشارکت انصباب مواد از دماغ با انها میشود و لازم است که اگر
ماده از سر نزول بهر یک از چشم و گوش و دندان نماید دفع مواد را از منخرین باید بعطسه مثل [illegible]
که عطسه کند یا انفیه و شونیز و کندش و فلفل بدماغ بکشند و یا از [illegible] مغز غوره از غاریقون و سکنجبین و [illegible]
و تربیع نمایند که جذب مواد را بانطرف نماید و از جمله اعضائی که در سر است چشم است در حفظ صحة
ان بسیار لازم است شروع بذکر ان بنمائیم **فصل** در حفظ صحة چشم لازم است از برای حافظ
صحة اینکه محافظت نماید چشم خود را از حرارت شدیده و برودت قویه و دخان و غبار و نگاه کردن

بآفتاب

در حفظ صحت چشم

و نظر نمودن باشیاء صیقلیه و رنگهای سفید و راه رفتن در روی برف و مطالعه نمودن کتب دقیقه و کثرت [illegible]
و قی و مدت طویله و حذر نماید از استقبال هوای بسیار سرد و وزیدن بادها بصورت و چشم در حین برف
امدن یا بارانها که غبار آلوده باشد و بچشم برخورد و همه مضر بچشم هستند و اغذیه که مضر بچشم است عدس
کلم باقلی ماهی نمکسود و سیر و پیاز و جمیع اغذیه غلیظه مبخره و بطئی الانهضام و مولد اخلاط غلیظه و تشنگی در شب
و خوابیدن بر روی او و کثرت جماع و مداومت سکر دائم و از جمله چیزهائی که مانع از حدوث آفات بچشم است این
[illegible] و چشم را از رمد و سایر امراض نگاه داشتن چشم است بخار آبی که بجوشانند در ان اکلیل الملک را بخور
ان را بچشم بدهند و همچنین ادویه که چشم را از آفات محافظت مینماید اکتحال سنگ سرمه است که بسیار تقویة
چشم میکند هر روزی دو مرتبه بچشم بکشند و از ادویه که جلای چشم میدهد توتیای هندی را در میان آب
باران با نهند ترتیب نموده خشک کنند و بچشم بکشند و اینها و نیز نافع است آب انار ترش را با نصف آن
عسل بجوشانند تا منعقد شود و در آفتاب تا چهل روز بگذارند و بچشم بکشند حفظ چشم میکند دوای مجرب
که مقوی چشم است و حفظ چشم مینماید بگیرند انار شیرین را و پاک نمایند از پوست و پیه او و آب او را گرفته
در میان شیشه ریخته در آفتاب گرم تا چهل روز بگذارند بعد از ان داخل نموده با زهره کبک
و زهره ماهی هر یک نیم درهم و صبر سقوطری نیم درهم داخل ده درهم آب غلیظ او نمایند و شیاف ساخته
بچشم بکشند دوای دیگر که جلای بصر و قوت چشم دهد بگیرند توتیای هندی اقلیمیای طلائی و سنگ سرمه
ساییده یکجا کرده با آب هلیله و آب سماق و آب غوره و آب مرزنجوش ترتیب داده اندکی مشک
و کافور هم داخل نموده شیاف ساخته بچشم بکشند و از جمله دوای حافظ چشم کشیدن پیه افعی با میل
بچشم و چشم را میان آب سرد گشودن و نگاه کردن مدت طولانی سبب روشنائی چشم میشود و اگر
خارش در چشم هم رسد آب سماق بچشم بچکانند **فصل** در تدبیر حفظ صحة گوش است باید

در تدبیر حفظ صحت گوش

حافظ صحه آنکه حفظ نماید گوش خود را از آوازهای شدید مثل آواز رعد و برق و توپ حفظ نماید اینکه چیزی
در سوراخ نشود از حیوانات و یا چیزی دیگر مثل سنگی چوب یا هسته چیزی که موجب کری گوش میشود که مثل
بریدن او را در آن انجیر در جهت مواظبت نماید که چرکی که ثانی در گوش هم رسد بیرون بیاورد گوش را پاک کند
و بچکانند بگوش روغن بنفشه و اگر احساس نماید در گوش صدائی مثل صدای شراب و کشاکش اوراق درخت
معلوم است ریاح غلیظه در گوش هم رسیده و بخار آنکه در او بوده و بسرکه جوشانیده باشند بچکانند بگوش
روغن مرزنجوش را در روغن سوسن را داد از اسباب حفظ صحه گوش چکانیدن شیاف مامیثا با سرکه سائیده
گوش بچکانند و همچنین حضض مکی را با گلاب سائیده و شیاف مامیثا و سنبل الطیب در شراب حل نموده گوش بچکانند
تقویه گوش میکند و امین میدارد از آفات و اگر احساس وجعی و المی و لذعی نماید بعضی اوقات بچکانند در وی
سرخ با قدری آب نموده با گلاب یا سرکه خمر با شیر دختر و اگر عارض شود در گوش قرحه و چرک از گوش بیاید
بچکانند بگوش شیاف ابیض مقدار سفیداب قلع کتیرا صمغ عربی کتیرا انشاسته و دواها را خوب نرم کوبیده
با سفیده تخم مرغ حل نموده با شیر دختر بسایند بگوش بچکانند علاج قرحه را میکند و دوا و از برای قروح
گوش بسیار نافع است مازو مر کی زراوند صبر زرد قلقند زاج سوخته زعفران خوب دواها را
نرم کوبیده و با آب قرص ساخته خشک نمایند بعد بسایند با شیر دختر بگوش بچکانند و اگر احساس ثقل در سامعه
نمایند حب ایارج بخورند و آب مرزنجوش با روغن سوسن و روغن زیت بسیار نافع است **فصل**

در تدبیر حفظ صحت دندان

در تدبیر حفظ صحه دندانست لازم است حافظ صحه حفظ نماید دندانهای خود را از آنکه چیزی صلب و سختی را
بدندان نشکنند و همچنین مضغ نکند چیز سخت را و نه چیزهائی که چسبنده بدندان هستند مثل انجیر و خرما
و رب توت خشک و آب نبات و امثال اینها و همچنین حفظ نماید از تعفن گوشت دندان را مثل خوردن حلوای آب
و از زیادی آب سرد خوردن گوشت دندان را فاسد میکند و خوردن چای گوشت دندان را [illegible]

و همچنین خوردن سرد و چیزهای شدید مضعف گوشت دندانست و مداومت بر قی هم مضعف گوشت دندانست
و هر وقت قی میکند گوشت دندان را بشوید با سرکه و آب سماق و بعد از خوردن شیر با سرکه و نمک
بشوید و با استعمال خلال بعد از خوردن غذا نمایند دندان را که کهنه نشود و اگر کندی از خوردن
ترشیهای کثیر بهمرسانند با آب خرفه و نمک بشویند و حذر نمایند از خوردن آب سرد بعد از طعام
گرم و حفظ نمایند از چرکی که بروی دندان بهمرسد و مسواک نمایند و از نمک سعد کوفی بشویند
که پاک بشود و زرد نشود و دواهائی بسیار خوب است از برای پاک کردن دندان جو سوخته صدف سوخته
زاج سوخته کف دریا چینی شکسته همه را کوبیده و سنون ساخته هر روز دندانها را بشویند هم
گوشت دندانرا محکم میکند و هم سفید مینماید سنون دیگر که گوشت دندانرا محکم کند و تقویه لثه
نماید و بوی دهن خوش نماید مقدار گزمازو کف دریا فاقله کبابه عاقرقرحا طباشیر گل سرخ
از خرنوبه صدف سوخته و سبک ریشه نی سوخته نمک طعام کافور خوب نرم بکوبند و در بار هم
بیرون نمایند در همه وقت صبح و شام دندان بشویند بسیار خوب دوائیست و اینها دوائیست که بوی دهن
بسیار نافع است مقدار سعد کوفی قرنفل سازج عود خام کبابه چینی خوب دواها را کوبیده
از پارچه بیرون نموده سنون سازند دهن را بشویند که دهن را معطر کند مقدار دواهائی که بوی پیاز
و سیر و سایر بوهای منکره از دهن ببرد تخم گشنیز خشک سداب پودنه پوست و برگ اترج کوبیده
دهن را بشویند دفع روائح کریهه مینماید و از جمله چیزهائی که مانع از سقوط دندانست مسواک نمودن
بچوب گز است و شستن بانید است گزمازو زاج سوخته گلنار و گل سرخ و صندل سفید کوبیده
و سنون ساخته دهن را بشویند **فصل** در تدبیر کسانیکه نزلات نزول نماید بسینه ایشان
لازم است که مواظبت نمایند بخوردن شربت خشخاش اگر ماده حاره باشد و غرغره بگلاب نماید

در تدبیر نزلات که نزول نماید

و بخور دهد بخور نخاله و سرکه که سنگ داغ نموده باشند و داخل آن کرده باشند و استنشاق صندل و کافور نمایند
و اگر ماده بلغمی باشد پس استنشاق باید نماید عود خام و زعفران و مصطکی و دود شونیز و سندروس بر دماغ
بدهد و تناول نماید لعوق خشخاش که با عسل مصفی ساخته باشند فصل در تدبیر نزلات

در تدبیر نزلات معده

اگر نزول معده نماید حار باشد و مواد التهاب معده میشود و نیز حاره باشد باید هر وقت گرسنه
میشود تخفیف غذا بخورد و معده را خالی نگذارند که ماده منصب باو بشود و اگر التهاب شده باشد
قدری سویق جو را با آب سرد بدهند بخورد و آب انار بیاشامد و غذا گوشت مرغ بچه را در میان
آب غوره یا آب انار یا سماق پخته بدهند بخورد و اگر صفرا بمعده ریخته باشد اول بخوردن
سکنجبین و آب گرم و تقیه نمودن دفع آن صفرا نمایند و اگر تقیه دفع نشود پوست هلیله زرد را
در میان آب تمر هندی شیره کشیده بدهند بخورد تا اسهال آن صفرا بشود و ضماد نمایند معده را
بگل سرخ صندل اقاقیا را که معجون با آب به نموده باشد شکم ضماد نمایند و روغن سفرجل
معده بمالند و اگر ماده که نزول از سر بمعده نموده بلغمی باشد پس لازم است تسخین معده نمایند
بخوردن جوارش عنبر و جوارش فلافلی و زنجبیل مربا و دواء المسک و ایارج فیقرا که با عسل
معجون شده باشد تا دفع آن بلغم را نماید و غذای او باید قلیههای سرخ کرده یا مطبخهای که فلفل
و دارچینی زیاد داخل آن نموده باشند و نان را با عسل بخورد و روغن نرگس و سوسن و چرب
معده بمالند و اگر مزاج معده بارد باشد و خلطی که نازل میشود حار باشد یا بالعکس یعنی معده
حار باشد و خلطی نازله بارد پس در هر دو صورت لازم است که باعتدال نگاه داشته و تدبیر معتدل
نماید و اگر معده معتدل باشد و نزول از دماغ بمعده بلغم باشد جوارش کمونی بخورند و اگر معده
ضعیف باشد و صاحب غثیان و حبس طبیعت باشد لازم است قبل از خوردن طعام بعضی بقول

از قبیل اسفناج یا خرفه یا سرکه پخته نعناع یا [illegible] بخورند و بعد از طعام غذاهای مقوی معده بخورد مثل به
سیب گلابی فصل در تدبیر خفقان است که عارض حافظ الصحه شود و لازم است اگر خفقان عارض او

در تدبیر خفقان قلب است

شود فصد نماید و خون را [illegible] چند از دور رب حامض مثل رب سیب و رب انار میل نماید و ضماد
نمایند طرف چپ را بصندل کافور و گلاب و آب سیب و آب به و اگر قلب کسی ضعیف باشد و بارد باشد
مداومت بشراب سیب و شربت به و غذاهای معتدله خفیفه لطیفه نماید و آب سرد شدید حاذق و بارد
نافع است و احتراز از چیزهای مجوفه باید و هر چه او را محزون و مهموم و مغموم نماید دوری نمایند و اسباب
سرور و فرح و شادی و نشاط فراهم آورد فصل در تدبیر حافظ الصحه احوال که خود را اگر سده در کبد
هم رسد و در طرف راست تمدد و ثقلی احساس نماید لازم است که در مقام اصلاح آن شده برآید و بخوردن
مفتحات مثل ماء الاصول و بزور مداومت نماید و این سفوف بسیار نافع است زیره کرمانی سعتر قرنفل
و دو قوتم تخم کرفس انیسون پودنه اجزاء او را مساوی کوبیده سفوف نموده هر روز صبح و عصر سه کف بخورند و دوایی
که نافع است و تقلیل در غذا نماید و غذاهای لطیفه صرف کند و ترک نماید غذاهای حلوه و غلیظ را چه او را بجهت
کثرت سده میشوند و اگر کسی معده و کبد او بالذات ضعیف باشد جایز نیست بکند غذاهای متعارف
خوردن را اگر معده و کبد آنقدر استعداد ندارند که آنقدر غذا را بگذرانند و در دفعات غذا را بخورند
در تدبیر کسانیکه کبد ایشان ضعیف باشد و تولید سنگ نماید در بدن او لاغر باشد لازم است ابتدا بر
تعدیل در لطافت رقت متغذی شود و مثل ماء الشعیر و زرده مرغ نیمبرشت و کبک و امثال اینها و خوردن شیر الاغ
بسیار نافع است بجهت ایشان و اگر صاحب ضعف کلیه سمین و چاق باشند استعمال لطیف تدبیر نمایند مثل
طیهو و جوجه غذا نماید و هر روز تخم خیارین تخم خربزه کوکمک تخم هندوانه با سکنجبین شیره کشند بخورد فصل
در تدبیر حافظ الصحه صاحب یرقان اگر صفرا او حار باشد بسیار تولید نمی‌کنند و هست که طلب مجامعت

در تدبیر اول یرقان

بسیار میشود و از کثرت جماع با اختیار است هرچه دفع منی بجماع میشود و استراحت نمیکند سست میشود و اعضای او

ضعیف میشود و معده او و عارض میشود و غش پس لازم است چنین شخصی ترک جماع نماید و اجتناب نماید از اغذیه

مولده منی و تدبیر نماید بچیزهائی که کم میکنند منی را مثل ریاضت قویه مثل اسب تاختن و چوگان زدن و سنگهای گران بر

برداشتن و استعمال اب سرد نمودن و تریاک بکمر مالیدن و خمار و لعاب اسفرزه نمودن و منضجه تلخ مکرر لیس و برگ

کاهو بزیر خود فرش نمودن و خوردن شاه دانه و گشنیز و اگر جماع نماید از یکدفعه بیشتر نکند که قوی ضعیف و تحلیل

میروند **فصل** در تدبیر حافظ صحت اگر اوجاع مفاصل میرسد او را یا عادت داشته که هرسالی یکدفعه

او را المرض عارض شود و اکثر عروض اوجاع مفاصل و درد کمر و عرق النساء و نقرس در امزجه ضعیفة الطبع

میشود و از امتلاء اخلاط که نزول مفاصل نمایند و امتلاء حاصل میشود از کثرت خوردن اطعمه مختلفه اکثر

کثیره بر روی غذا بخصوص غذاهای غلیظ لزجه و همچنین از کثرت سکون و راحت که دفع فضول نشود و ترک

حمام نماید و دائم بهم رسد که بر روی امتلاء اتفاق شود پس بر هر کسی که عادت براین امراض داشته باشد لازم است

ترک این اسباب نماید و اقتصار بر غذاهای معتدله محموده اکتفا بر سریعة (?) الانهضام نماید و بسیار راه رفتن

مداومت نماید که دفع فضول مجتمعه شود و ریاضت معتدله و سواری برفق و مداومت بران قبل از غذا

نماید و حمام برود بعد از ریاضت و قبل از غذا و تعب بر هر عضو علیل را و قبل از ظهور وقت عادت آن

امراض و ظهور اوجاع آن ملاحظه نماید از اخلاط کدام غالب اگر خون غالب فصد نمایند اگر صفرا

غالب مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب حب سورنجان و شیطرج هندی و اگر سودا غالب مطبوخ افتیمون

تا ماده از غلیان و ثوران بنشیند و نزول باعضا نکند و اعضائی که موفه (?) هستند همیشه روغن بمالند مثل روغن

قسط و روغن بابونه و از رنج و امثال اینها **فصل** در تدبیر کسانیکه ممکن نیست ایشان را حفظ صحت

نمودن بجهة عدم استطاعت و یا کثرت اشغال یا بسبب آنکه کثیر الشهوات هستند و عنان اختیار

نفس

در تدبیر اوجاع مفاصل

و بسیار از کثرت جماع

در تدبیر کسانیکه ممکن نیست ایشان را التزام حفظ صحت

نفس از ید قدرت ایشان بیرون است و اسباب حفظ صحت از برای ایشان موجود نمیشود و برای این

اشخاص لازم است که عادت ندهند خود را بیک نوع از غذا و پرهیز زیرا که اگر عادت کنند بران و تدبیر

در حین اضطرار میسر نشود و محتاج بتدبیری دیگر شوند البته ضرر بایشان میرسد مثلا عادت داشت

که هر روز اول صبح غذا بخورد و غذای او مطبوخ باشد سفری کرد و ممکن نشد تدبیر حضر او قطعا

از ترک این عادت ضرر باو میرسد و نیز عادت ندهد خود را بهوای واحد معتدل بلکه گاهی در هوای حار

و گاهی در هوای بارد و در اوقات متقاربه و مختلفه استعمال هوا نماید که از اختلافات هوا ضرری

باو نرسد و تحمل توارد اهویه مختلفه بشود و صبر بهر رد (?) بتواند بکند چنانچه بعضی عادت میدهند اطفال

خود را از صغر سن باستعمال اب سرد و ببرا (?) اینها میریزند در همه فصول در تابستان و زمستان و عادت

میشود و از برای اینها در حالت بزرگی هم باین عادت عمل مینمایند و در زمستان هم همیشه سر ایشان باز است

و لباس زیاد نمیپوشند و اینها ضرر نمیرسد از بابت عادتی که کرده اند و از حرارت شمس و هوای

تابستان هم ضرری باینها نمیرسد و شخص حافظ صحت هم نتواند تدبیر هوا نماید لازم است خود را از برای

دیگر ما حفظ نکند تا آنکه ضرر باو نرسد مثل حال اکثر ناس که چنین است و همچنین عادت بیک نوع ریاضت

نکند که ترک او نیز موجب ضرر است بلکه اقسام ریاضات و حرکات را عادت و بدن خود بسیار و همچنین

حمام را قرار ندهند که قبل از غذا یا بعد از ریاضت باشد از اینها بهر نحو که میسر شود و تحمل شود که از ترک

آن نیز ضرر بهم نرسد و نیز در احوال اطعمه و اغذیه عادت بیک غذا نکنند و عادت ندهد نفس خود را

جمع میانه اغذیه مختلفه که هر یک مصلح دیگری باشند مثلا اگر غذای حار بخورد و اقلا غذای بارد

با او بخورد که اصلاح او را نماید یا بعکس و اگر غذای رطبی میل نماید غذای یابسی از نباتات اصلاح

با او مخلوط نماید یا اگر غذای لطیفی خورد و غذای غلیظی بعد از او بخورد و اگر غذای شیرینی خورد اصلاح

بغذای ترشی نماید و اگر غذای قابضی خورد تبدیل بغذای شوری نماید و آب را بسیار سرد نخورد بلکه
بحد اعتدال باشد بخصوص در سفرها و تنقل نماید از تنقلات مشهوره میان خلق اما این ملاحظه را نماید
که چه غذا را پیش بخورد و چه غذا را بعد مثلا میوه را بعد از غذا نخورد بلکه قبل بخورد و غذای غلیظ
بعد از لطیف بخورد و از برای غذا وقتی مخصوصی قرار ندهد هر وقت گرسنه شد بخورد و مداومت
بر غذای واحد نکند بخصوص غذای غلیظ که مداومت بر غذای روی غلیظ مورث امراض مزمنه میشود
و همچنین حفظ نماید خود را اگر آفتی در عضوی از اعضای او باشد و بخوردن بغذا آن آفت دوام
هم رساند مثلا شخصی در پای او دوالی یا داء الفیل هم رسیده اگر مداومت بر بادنجان نماید مرض
زایل نمیشود و یا آنکه شخصی مبتلا بصداع است هر وقت غذای بخاری بخورد زیاد میشود مثل پیاز و گردو
و یا سیر لازم است ترک کند و اگر کسی از بابت لابدی غذای بخاری بخورد و لازم است بعد از آنکه
سیر شود دفع مضرت آنغذا را بغذای ضد آن نماید و اما تدبیر خواب این اشخاص از ایام نیز قرار
ندهند که وقت مخصوصی نداشته باشد بلکه هر وقت سیر شود و ممکن شود بخوابد که اگر عادت کند
و ترک عادت نماید ضرر کلی هم رسد و اما تدبیر جماع ایشان البته حذر نمایند از استکثار آن که سبب
ضعف قوی میشود و مکرر امتحان شده که رطوبه در مزاج کسانیکه اکثر جماع کنند ضرر از ترک آن عارض
میشود و لازم است این اشخاص را در اول فصل ربیع تنقیه بدن نمایند و اگر خون در مزاج ایشان
غالبست بفصد و اگر خلطی دیگر بدواهای آن خلط تنقیه نمایند اگر فصل تابستان باشد و در فصل
خریف نیز تنقیه نمایند چون این اشخاص از حفظ تدبیر خارج شده اند و همیشه اخلاط فاسده
در مزاج ایشان هست البته دفع آنها را در هر فصلی موافق آن فصل و بحسب استعداد بدن و در قوه
و سن و ضعف و بلد و مزاج ملاحظه نموده تنقیه موافق مزاج نمایند مگر کسانیکه مرتاض و متعب

در تدبیر [illegible]
و حفظ صحت مسافران

و حاجات حرکات زیاد باشند که همان حرکات دفع فضول فاسده میشود

در تدابیر مسافرین و قوانین حفظ صحت در تدبیر امور یکه مسافران را غالب اتفاق افتد

بدانکه مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون باشد فصد کند و اگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهلی بیاشامد
و بدن را از اخلاط فاسده پاک کند بجهة آنکه گاه باشد که حرکت سفر تحریک اخلاط فاسده نماید و در حالت
مسافرت مرضی شود که محتاج رجوع بطبیب باشد و دست نیابد لهذا اول از حرکت باید بتجویز طبیب بدن را
از اخلاط فاسده تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت خود را حرکت دهد با غذیه که در سفر از برای او
میسر شود و همچنین قبل از حرکت خود را عادت و بتدریج از زحمات سفر دهد خواب و بقله حرکت و اگر در سفر
تابستان است کم باد و اگر زمستان است سرما خود را عادت دهد تا آنکه احتیاط از آنها دفعه برا او وارد نشود
باید که مسافر در غذای روز حسب المقدور از اغذیه معتاده که در سفر باشد [illegible]
که غذا ایشان غالب باشد از قبیل گوشت و شحم مرغ چرا که تحلیل سفر قوتها را ضعیف میکند لهذا باید که بدل
ما یتحلل حسب الواقع رسیده باشد . باید که آب در هر منزل با خود داشته
باشد و با آب منزل دیگر ممزوج نموده بنوشد که دفع ضرر اختلاف آبها باین نحو میشود و همچنین ممزوج نمودن
آب با قلیلی از سرکه رافع ضرر است و هم مسافر که قدری از خاک خالص خصوصا از بلد خود داشته باشد
که هر منزل با آب آن منزل بر هم زده بعد از آنکه ته نشین شده بیاشامد رفع مضار [illegible] آن آب میشود
و همچنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یک که باشد رفع مضار آبهای ناگوار میشود و در دفع ضرر
آب شور و مخالطه با سرکه و تغییر طعم و دفع ضررش میشود و هر دو سکنجبین در دفع ضرر و دفع طعم آب شور
مخالطه قدری شکر و اگر آب غلیظ باید بوده باشد دفع ضرر آن بجوشانیدن و مخالطه با گل یا سرکه چنانکه
مذکور میشود   و دفع ترشی و شیره خرفه که در دفع غثیان نافع باشد اشربه

تخم خرفه با اندکی سرکه در دهان اگر بخارائی یا تمر هندی یا قراقروط یا زردآلو رفع تشنگی است و همچنین
در دهان داشتن بلور یا صدف یا نقره خالص و لبها را بهم گذاشتن که هوای خارج داخل دهن نشود و
بدانکه بعد از تشنگی مفرط همین که مسافر به آب برسد دفعةً بقدر سیراب شدن نیاشامد بلکه اول
مضمضه کند و دست و پا را در آب گذارد و صورت را بشوید و بعد از آن کم کم بیاشامد تا آنکه
عطش بتدریج برطرف شود و اگر دفعةً بعد از عطش مفرط آب بسیار بنوشد خوف هلاکت
البته باید مسافر تمام بدن را خصوصا در گرما سر را از آفتاب بپوشاند
و در سیری معده حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کم سردی بخورد و البته ناشتا نباشد خصوصا
اگر مسافر بدنش لاغر باشد یا مزاجش حار باشد و در آب سرد بدن را بشوید و از میوها و ترشیها
آنچه میسر شود بخورد و اگر یافت شود سر و سینه را بروغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو چرب کند
و قبل از حرکت قدری آرد جو بو داده را با قدری نبات یا قند با آب سرد بیاشامد مناسب است بلکه بذر
قطونا با آب سرد یا شیره جو هر یک که باشد بعد از نزول بمنزل از میوهای بارده و غذاهای ترش
یا دوغ آنچه یافت میشود میل نماید و منزل باید که هر جا مرتفع باشد و در وی خیمه یا مسکن بطرفی باشد
که باد شمال میوزیده باشد و خیمها دور از هم باشد و دواب و مراکب حتی المقدور در آن حوالی
نباشد و اگر در رباط فرود آیند قرار در بیوتی باشد که باد شمال میوزیده باشد
در محلی که احتمال وزیدن باد سموم باشد دهان و بینی را از سموم بستاند
که از سیر و سرکه آلوده باشد ببندد از آنجا بگذرد و حتی المقدور استنشاق هوا نکند و هر ساعت
مضمضه بآب سرد کند و اگر آب سرد باشد مکرر بیاشامد و سینه را بروغن تخم کدو یا بنفشه یا بادام
چرب کند و سرکه قدری ببوید و قدری بیاشامد و اگر روغن تخم کدو قدری بیاشامد البته دفع
ضرر

و اگر قدری از روغن مذکور در صماخ بادام بنفشه و روغن تخم کدو گوش   ضرر سموم میشود و
تیز بیاشامد البته دفع ضرر سموم میشود و اگر در طی مسافت هوای سمی از قبیل سرد و رد استنباط نماید تیزی که
و شدت حرارت و بد بوئی هوا است سائر علامات که مسافرین سمی به تجربه معلوم نموده اند باید که اگر
در برابر باشد راه را بگردانند و دهان و بینی را ببندند و سیر با کوبیده و سرکه آش آلوده نموده
باشد در پیش بینی بدارند و اگر آب نزدیک باشد خود را در آب بیندازند و یا آنکه بر روی زمین بر
بخوابانند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوای مذکور به دماغ برسد و حال متغیر شود و کرب و اضطراب قلب و غش
حادث شود و اگر تریاق فاروق حاضر باشد بقدر نیم مثقال با قدری جدوار یا زهر مهره ای فرود
برد و قدری سیر و سرکه یا کافور بخورد و کافور و صندل سفید ببوید و بر سینه و بینی بمالد و دوغ سرد بیاشامد
و با آب سرد فرو رود و روغن تخم کدو در بینی بچکاند و پا و دستها را با آب سرد گذارد و در یکجای
خنک مقام کند و غذاهای خشک و میوهای رطب و غذاهای ترش بخورد تا بحال آید
باید قبل از حرکت از منزل غذاهای حار بقدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا
در بدن بیشتر شود و حرکت نکند و بینی و دهان را بسته دارد و اگر در طی مسافت سرما شدت کند قدری
افیون فرو برد و اگر قبل از حرکت غذا آنکه بخورد و سیر و پیاز و هشته باشد با شیر و روغن داشته باشد
بخورد و دفع سرما میشود و بدانکه قبل از حرکت قدری عسل را شربت کرده با اندکی فلفل بیاشامد
دفع ضرر سرما میشود و بعد از فرود آمدن در منزل دفعةً نزدیک آتش نرود بلکه اول هوای لازم
یا خیمه که فرود آمده گرم کند و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش برود و هر دو را بپوشاند دست
و پا را با آب گرم نگذارد و در زیر جامها بسیار خواب کند تا بحال بیاید و در هوای سرد باید که منزل
در طرف بلندیها و در رباطها و خانها و اگر در خیمه باشد رو بجنوب مشرق و خیمها نزدیک بهم و مراکب در جای

نزدیک بچه‌ها باشد   از ضرر سرما و برف است که پارچه سیاهی با خود داشته باشد و در طی
مسافت در برف بر روی بکشد تا به چشم را هیچ ضرر نرسد و سرمه سنگ کشیدن مانع ضرر برف است
که با غبار سرما در چشم هم میرسد باید که کاه گندم را جوشانیده و سر چشم را بخار آن
آن بدارند که باصلاح آید و سر چشم را بپوشد و حب القمر و در دیگر در سرما حرکت نکند تا چشم بحال آید و اگر درد
چشم بهم رسد معالجه بنحوی که مذکور خواهد شد بکند
و پاها از سرما باید که پاها را
قبل از سوار شدن در منزل بروغن زیت یا روغن مغز گردو یا روغن بادام شیرین یا روغن کنجد چرب کند و پاهای
انگشتان پا را تمام به پشم نرمی بپیچد و جوراب نرمی در پا کرده در موزه کند و اگر روغنهای مذکور نباشد بقطران
آلوده کند و دیگر حب الفقد و زنگ گذارند که موزه تر شود و اگر توانند آنچه در موزه و جوراب که تر شده تبدیل
کند و هرگاه در طی مسافت شدت سرما تاثیر کند قدری مسافت را پیاده طی کند و پاها را در جوراب برون
قدری بمالند و باز براه افتد   همینکه اثر مردن سرما ظاهر شد علامتش آنست که حس عضو
کم شود و در رنگش تغییر و ورم کند و زود بی پرستش عضو را تبدیل کنند و در میان آب گرم گذارند و بمالند و گاه
گندم را بجوشانند و عضو را در میان آن گذارند یا آنکه شلغم   یا با بابونه یا تخم شنبلیله یا برگ را پخته گرم
ضماد نمایند و دیگر زود پیش آتش نگذارند یا آنکه قطران بمالند و اگر عضوی میل بسبزی یا سیاهی نماید باید
آن موضع را نیش بزنند و در میان آب گرم گذارند تا خون مرده دفع شود و پس گل ارمنی را با سرکه حل کرده
طلا نمایند و اگر عضو سیاه فاسد شده و نزدیک بافتادن انگشتان باشد باید برگ کلم و برگ
اسفناج را با روغن گاو پخته ضماد نمایند تا آنکه گوشتهای فاسد شده بیفتد یا آنکه برگ خطمی و خبازی پخته

بامر

با شیر گاو پخته ضماد نمایند تا گوشتهای فاسد بیفتد و اگر بعد از ضمادات گوشتهای فاسد شده را قطع نماید که مبادا
سرایت بگوشتهای صحیح بکند بعد از رفع گوشتهای فاسده   که مقعد است استعمال نماید
مرداسنگ چهل و پنج مثقال زفت رومی پانزده مثقال روغن زیتون نود مثقال بیست مثقال اجزا را با هم
بگذارند و مرداسنگ را نرم سلایه کرده با هم مخلوط نمایند   است خصوصا
بعد از آنکه چند روز مرهم سیاه استعمال کنند مرداسنگ ده مثقال بعد از آنکه نرم سلایه کرده موم ده مثقال
سرکه سه مثقال روغن زیتون دو مثقال مرهم سازند و بعد از استعمال این مرهم مرهم سفیداب که مقعد است
آتش مذکورات خصوصا قدری مرداسنگ اضافه و استعمال نمایند و بالجمله هر یک از مرهمها که مذکور شد نافع
و مصلح جراحات بهاست اگر با این ترتیب که مذکور شد اولی است   که هم در این جراحات
و هم جراحات دیگر را نافع است و گوشت بسیار باند و زخم را بزودی اصلاح آورد و مشهور و معروف است
باشنا... سفیداب قلعی و موم هر یک سه مثقال و موم للاغوس انزروت که عبارت از کنجد باشد صبر و مر
و کندر را هر یک دو مثقال روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد ده مثقال مرهم
نموده استعمال نمایند و بعد از آنکه محلی که سرما برده مکرر طلا کنند و در وقتی که ورم و وجع عود نموده باشد
رفع شود و دیگر عود نمیکند   باید که مسافر دریا قبل از سوار شدن بکشتی
چند روز غذا کم میل نماید و در روز اول سوار کشتی نظر بآب نکند و رب به یا سیب یا ریواس بخورد و ا
باشد که مداومت بخوردن آنها نماید و ترشیهای ترش مثل آش سماق و انار دان میل کرده باشد
و اگر هیجان قی واقع شود بگذارند که معده از اخلاط ردیه پاک شود و بعد از آن این رب و ترشیهای گفته
میل نمایند و طریق این رب در اغذیه مذکور میشود ان شاء الله تعالی
جامه که در زیر همه جامه‌ها باشد اگر کتان باشد منع تولد شپش میکند و اگر چهره را با آب دریا

رخنا کشند و در ریحانه جا بمانند و در گردن او بندند شپش را بکشد و دیگر تولد نکند

است که جوزه را در حنا در ظرفی کنند آب و اس را برباد اندازند تا عاشق چندان بمانند که از جوزه اثری
باقی نماند و اگر جامه‌ها را به دود کندش تا ترس که عبارت از باقلای مصری باشد دود کنند شپش بمیرند یا آنکه
برگ خرزهره را کوبیده با گرد خطمی مثل روغن با دام مخلوط نمایند و در بدن بمالند نافع در تولد شپش میشود و
و مالیدن آب نمک در حمام نافع دفع تولد شپش مجرب   است که در وقت حرکت کثیر از کشتی
و صمغ عربی و لعاب به دانه و لعاب تخم قطونا مجموع یا بعضی از اینها را با سفیده تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از
فرود آمدن آن منزل نشوند   هرگاه عارض شده باشد است که پیه مرغابی را با موم بگدازند
و با آرد نخود بصورت بمالند و با آب گرم بشویند   که از بخار بسی تا دل گرفته باید که از آن
بخاری تنور کناره بعد از آن مازو را با آب سرد بسایند و بمالند یا گلنار را نرم کرده بر آن بپاشند

که بعلت اختلاف هوا و باد و گرد و غبار از برای مسافر اتفاق می‌افتد باید اول چرک را
خوب پاک کنند و ساعتی در آب گرم بگذارند و بعد از آن کتیرا را مثل غبار سائیده بر آن بپاشند و از گرد
و چرک شدن محافظت نمایند و اگر از این تدبیر به نشود پیه بز را بگدازند و مازو را مثل غبار سائیده
بر آن مخلوط نمایند گرم کرده ترکیدگیها را از آن پر کنند و هرگاه مترقی شده باشد سندروس نرم سائیده
با روغن بزرک بجوشانند تا یک غلیظ شود و گرم در میان ترکیدگیها بچکانند

بعضو رسیدن مثل لگد چارپا یا صدمه سنگ یا چوب و امثال اینها بدانکه اگر یکی از ادویات بعضو
رسد مثل تهیگاه و سر و سینه و یا آنکه هر عضو که رسیده شدت باشد فصد باید کرد که مورد بدن میل
بآن عضو نکند و مفسده عظیم تر نشود و پس آن موضع را بدان ادویه ضماد نمایند ماش مقشر گل ارمنی
اقاقیا صبر سقوطری با آب برگ مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد گل سرخ عدس مقشر

گل ارمنی

گل ارمنی شیاف ماميثا صندل سرخ فوفل با گلاب ضماد نمایند و اگر این ادویه یافت نشود برگ مورد با زرده
تخم مرغ ضماد نمایند یا تخم حلبه با زرده تخم مرغ یا زیره سبز و صبر سقوطری هر یک با زرده تخم مرغ یا یکی از این
دواها با زرده تخم مرغ و اگر هیچیک نشد زرده تخم مرغ با ماش مقشر و اگر یکی از این دواها یافت شود هم
خوب و اگر یافت قدری مومیائی معدنی فرو برند و در عضو موصوف نیز طلا نمایند و غذااش برنج یا آش
عدس و چنین عدس و ماش یا آش بادام میل نمایند و اگر تب رسیده از هوای احتراز نمایند و بهر حال از اشتها
و ماست در تب نیز پرهیز کند و عضو را از هوای سرد محافظت نماید و خاکستر گرم را در کیسه کرده بر عضو موصوف
ببندند و جب القفد در ترک حرکت کند تا تمام باصلاح آید و اگر بعد از این تدبیر وجع باقی باشد زفت رومی را
گرم کنند در کرباسی کشیده و بر او بچسبانند که تمام باصلاح آید ان شاء الله تعالی   مثل کارد و شمشیر و امثال
اینها در بدن واقع شود این مرهم مجرب است و از اسرار است و جراحات را ملایم میکند و حاجت به هیچ دوای
دیگر نباشد در روغن چراغ بیست مثقال زرده تخم مرغ یکعدد مردارسنگ پنج مثقال دم الاخوین شش مثقال
دو جزو را نرم کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ ممزوج نموده استعمال نمایند و دوای دیگر اسهل ... است
و از اسرار است و در کتب طبیه مذکور نیست برگ درخت سنجد را بر جراحات ضماد نمایند جراحات را چرک
... را پاک میکند و ملایم میگرداند و هیچ تدبیر دیگر احتیاج نیست و مکرر تجربه رسیده و اگر تازه نباشد
خشک شده هم نیز موثر است   با آب گرم یا روغن گرم است که پیش از آنکه عضو آبله کند سفیده
تخم مرغ بر او بمالند و قدری را با آب برف و یخ سرد کنند و بر آن وضع کنند یا آنکه مرد را بمالند یا عدس را پخته
ضماد نمایند و یا آنکه گل ارمنی و سرکه و آب طلا نمایند یا آنکه سفیداب قلعی گل ارمنی سفیده تخم مرغ بمالند
و اگر آبله کرده مجروح شده و وجع و سوزش زیاده باشد و اگر مانعی نبوده باشد فصد کند و از خوردن
شیرینی و روغن اجتناب نماید   که صفت آن اینست استعمال نماید سفیداب قلعی مرهم کافوری

از هریک دو مثقال روغن گل سرخ یکمثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم را در روغن بگدازند و سفیداب را نرم کوبیده اضافه نمایند و استعمال نمایند که معروفست مرهم لوزه بجهة سوختگی

اتش مجربست و بهترین مرهمهاست در انجاب اهک را در میان اب بقدریکه بخورد وی دهی که اب بر روی اهک بایستد خوب برهم زنند و چون ته نشین شود و دو ساعت بگذرد و ان

اب را بریزند و تجدید اب کنند و باز برهم زنند و بعد از دو ساعت باز تجدید کنند تا هفت

نوبت پس ان اهک را خشک کنند و با روغن گل سرخ و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط نموده

استعمال نمایند و اگر موم کافوری در این مرهم اضافه نمایند شاید و اگر مرداسنگ را نرم

حلایه کرده با پیه بز سرشته استعمال نمایند نافع و مجربست و استعمال مرداسنگ در اینصورت

جایز نیست زیرا که اثر سیاهی در ان جلد میماند و بسا باشد زایل شود هرگاه مسافر را

در سفر از حرکت بسیار خصوصا پیاده خسته شود که قادر بر حرکت نباشد ساقهای پا را اگر روغنی

که باشد چرب کند دفع میشود و در هوای گرم پاها را تا زانو در اب سرد کذاشتن و در هوای سرد

در اب گرم نافع است در رفع خستگی است بحدیکه بعد از ان بهر قدری که خواسته باشد حرکت میتوان

کرد و قدم برداشت اگر مرکب هرچند خارج از موضع این رساله است بنابراین چون مسافر را بسیار ضرور

میشود ذکرش لازم است و اینست هرگاه از حرکت وامانده باشد دیگر قدرت بر رفتار نداشته باشد

قدری افیون که اقلش یکمثقال و اکثرش سه مثقال بوده باشد

باید بحلقش کرد که توانائی رفتار رو داشته باشد

در مسافر بسیاری اطبا میگویند و این از ادراک

ممکن است ریختن مسافرین بسیار

مفید است

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ادای ستایش و سپاس لله الذی خلق الانسان و علمه البیان پس ادای محامد و ثنا رکن الذی
نزل علیه القرآن و نسخ به الادیان محمد کز آل تا ابد هر چه هست ز آلایش نام او نقش بست
چراغیکه از نور پیش از ازل است فروغ همه آفرینش از اوست و آله الذین کمل بهم الایمان و اصحابهم
الذین افاز نا ساحتهم بفرادیس الجنان نموده میشود که چون پی وجود همایون حضرت ظل الله و در کنف شهریار دین
پناه که اشجار جویبار معدلت از باران احسان او سرسبز بوده و طراوت گلزار چمن انصاف از قطرات امطار عاطفت او
می افزود ابیات تهنیت فی رغد عیش و آرام دولت و سلطنت و انام شوکت و ارکان به سبیل تیج نگاه و مجدت
و نجدت دستگاه مقرب الحضرت العلیه امیر اسد الله خان لازال قدره و پی للاکارم علیا و به رعیل عماد المکارم
علیا رساله اولی که در بیان اسباب حفظ صحت جسمانیست حلیه ظهور پوشیده و هنگام آنست که مخدرات معانی از زیور بروز
پوشیده و شروع در رساله ثانیه که متضمن اسباب حفظ صحت روحانیست کرده شود و امید بعنایت ایزد منان
و لطف و مرحمت از دیگار رجال آنکه این رساله شریفه نیز بالکل وجهی صورت اختتام پذیرد و باحسن طریقی تاج
تمامیت بر سر نهد و الحق تاج کرامات آن وقت بر سر خواهد نهاد که مقبول نظر کیمیا اثر حضرت ظل الله روح العالمین
فداه گردد و این رساله مشتملست بر یک مقدمه و یک باب و یک خاتمه مقدمه در بیان آنکه سلطنت امریست عظیم
و فضیلتی جسیم بلکه خلافتیست کبری و نوعیست از نبوت عظمی که قابلیت هر کس لایق خلعت وی نیست بتحقیق رحمته

لی لمانه

من یشاء و در بیان آنکه هر فردی از افراد انسان را ریاستی است که حفظ آن بر ذمه همت او
لازم است و باب در بیان آنکه عمده خصال حمیده و راس فضایل پسندیده عدالت است و آن
شجره ایست که بر مائده حیوة انواع ثمرات لذیذه از او می توان چید و اقسام اشربه گوارا
از هر ثمره حاصل می توان آورد و خاتمه در بیان آنکه بر هر نفسی که طالب حیات ابد و سعادت
سرمد است لازمست که اقتدا به انبیا و آله و علیهم السلام نماید و خود را از علایق
نفسانیه مجرد سازد و بیان آنکه اقتدا با انبیا ممکن نیست مگر باعانت سلاطین معدلت
شعار و خواقین خیریت آثار پس دعای دولت ابد مدت ایشان لازم است و طلب
بقاء صحت مزاج شریفشان بر همه کس واجب و مامول از نظر هر صاحب قبول آنکه بر سهوی
و عثرتی اطلاع یابند بشرف اصلاح ارزانی فرموده عفو فرمایند و عیب نکنند صفت
کریمان خطا پوشیدن و کار سفیهان خطا جستن است پیش از این گفته اند اهل لطف
عذر من صنف فقد استهدف با آنکه آنچه بلسان عجز و انکسار بر وجه ایجاز و اختصار
معروض صاحبان هوش میگردد از کلام خداوند جبار و رسول مختار و ائمه اطهار و بزرگان
دین و حکمای راشدین است فعلی الله التوکل و به الاعتصام اما المقدمه فقد قال الله تعالی
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ملخص
مضمون این آیه شریفه آنکه زود باشد که بنمائیم بایشان آثار قدرت کامله خود را در عالم و در
نفسهای ایشان تا معلوم شود ایشان را که او است پروردگار حق ثابت و اگر چه علمای اعلام
با قطع آنکه رخش فکر ایشان را در بیدای ناپیدا کنار این آیه وافیه الهدایه تازانی
رفتار نیست سمند تند خرام در میدان بجولان در آورده اند بمقتضی آنکه

كلا ملك الشهي فاعلمي لو لا الأمالي النفس من برد الشراب على الظما بتحریر اشعار رکیک پرداخته اند و بنظم بیدل عشری
از اعشار روی در معرض افتخار و مباهات بایکدیگر برآمده اند و هیهات که یکی عشری از عشیر عشر کسی رسیده باشد
یا قدرت بر رسیدن داشته باشد إلا الله والراسخون في العلم لكن يقتضي اني احب الصالحين ولست
منهم لعل الله يرزقني صلاحا قدم در جرگه خریداران ریف نهاده بمقتضی فما شئتم انسانی لصادق للذکر
في قلبي لجل واعظما بمثابه ترجمه از کلمات اکابر فراهم آورده و از راه تسطیر و تحریر بر روی نقد شهرستان
ولها کرده با آنکه آنچه از بدو کتاب تا بست گذارش پذیرفته رشحاتی از این رشحات مجمل مقصد نا بطریق اصحاب طریقت
معروض میدارد که حضرت مالک الملک و ملک الملوک حقیقی جل شانه و عظم سلطانه بمقتضای حکمت بالغه و رحمت
شامله نظام احوال عالم و انتظام اوضاع بنی آدم را منوط و مربوط بخلافت عظمی و سلطنت کبری که عبارت از پادشاهی
صوری و معنوی و ریاست دینی و دنیوی است گردانیده و بجهة عظم شان و سمو مکان این امر رفیع جلیل پیش از خلق
خلیفه بایجاد خلیفه بشارت داده اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة و ابتدا بذکر خلیفه
اشارتست بانکه ملک در وجود خلیفه اهم و اتم است از وجود خلیفه چه حکیم مطلق در هر امری ابتدا با اهم مینماید
نه اتمم و آنکه از آدم بخلیفه تعبیر فرموده دلالت دارد بر آنکه بنی آدم بحکم وراثت خلفای روی زمین اند
و بر سایر اعضای حاکم و فرمانفرما بمقتضای وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم فوق بعض درجات
این خلافت را مراتب و مدارج بعضی فوق بعضی تا مرتبه خلافت عظمی و سلطنت کبری که از آن بسیاست الهی
تعبیر میشود و این مرتبه مخصوص انبیاء عظام و بعد از انبیا با اوصیاء کرام ایشان منتقل است و چون در زمان
بعضی از انبیاء ما تقدم ملوک و سلاطین در بسیط زمین فرمانفرما بوده با امر جهانداری و سیاست مملکت
بر وجه شریعت و عدالت اقدام مینموده اند و انبیاء عظام دست تعدی و تکلف ایشان را در امور مملکت داری
قوی و مطلق داشته تنفیذ مهام و تعظیم تمام میفرموده اند و در زمان فرخنده اوان حضرت خاتم انبیاء

صلوات الله علیه وآله بعضی از ملوک چون نجاشی و خسروان که تصدیق نبوت و رسالت آنحضرت نموده شریعت مقدسه قبول
شده اند متعرض مملکت ایشان نگشته همان قاعده و قانون پادشاهی خود مستقل و مقرر بودند پس در این حال
که ایام غیبت امام معصوم است اگر پادشاه بترویج دین مبین و اجرای احکام شریعت حضرت سید المرسلین و امر بمعروف
و نهی از منکر که از کافه انام بقدر وسعه واجب و لازم است قیام و اقدام نماید بدیهیست او از بدین فاضله
و ریاست او ریاست کامله خواهد بود و از وعده وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم با نصیب و بهره مند و مستحق این
که رعایت مرتبه عدالت بوده باشد و نفس خلافت تا مرتبه خلافت نفس خود که از اخلاف معنوی
رسیده چنانکه حضرت خالق عالمیان در مملکت وجود هر فردی از افراد انسان نشانه از خلافت عظمی
و سلطنت کبری باز نموده تا از معرفت آنکه في التحقيق سلطنت معنویه را اسرار خلافت انسانی و کیفیت تناسبات
روحانی را اطلاع بر صلاح و فساد مملکت جسمانی زشت بند تعارف حسی اعتقاد بر اسرار خلافت نفسی
واقف گردیده در شهربند وجود خود حاکم علی الاطلاق و فرمانفرمای باستحقاق گردد و کاشف اسرار
ذو الجلالی ابو حامد غزالی در این باب تشبیهی باکفایت در کتاب کیمیای سعادت ایراد کرده
که حق سبحانه وتعالی در خلقت آدمی که عالم صغیراست نمونه از آثار قدرت الهی و عظمت پادشاهی خود
ودیعت نهاده تا از ملاحظه و مشاهده انعکاس مملکت داری پادشاه علی الاطلاق نموده هر یک
بریگانگی و قدرت او گواهی دهند چه بنیان خلقت این کارخانه معرفت و دانش و ارکان آفرینش
این دستگاه و فکرت و بینش را بر چهار عنصر مختلف الطبایع نهاده و در تحت تسخیر پادشاه دل را آورده
و دل را بان شهر فرستاده تا تهیه سفر آخرت و سرانجام اسباب سعادت نماید و مملکت تن را مسخر پادشاه
دل و جان گردانیده و عقل دانش پیشه را وزیران پادشاه عادل کرده و سرداران ولاة و

جگرددار در اعضاء رئیسه بر محلات بدن تعیین فرموده چنانکه دست و پای و اعضاء و جوارح پیشه وران آن شهراند
و شهوت چون عامل خراج و غضب چون شحنهٔ شهر و حواس جاسوسان عقلند که اخبار مملکت بدن را برید
خیال سپارند و او به قوهٔ حافظه که بطن آخر دماغست سپرده از وقت فرصت بوزیر عقل عرضه داشت
نماید و وزیر بر وفق اخبار که از مملکت بدن باو میرسد تدبیر آبادی مملکت و رعایت سپاه و رعیت و تهیه
سفر پادشاه و ذیرک(?) میکند و چون بیند که یکی از لشکریان مانند غضب و شهوت و غیر ایشان یاغی شده
سرکشی و طغیان آغاز نهاده و زن پادشاه خواهد کرد در تدبیر آن کوشد و بجهاد او مشغول گردد و بهر وجه
که تواند او را باصلاح آورد و مطیع و فرمانبردار گرداند و تا تواند قصد کشتن او نکند که کار مملکت
بوجود ایشان راست نیاید چه اکثر اوقات بوجود ایشان احتیاج افتد بلکه تدبیر آن کند که ایشان را
بجد اطاعت آرد و در مقام خود باز دارد تا در سفری که پیش آید یار و رفیق(?) باشند نه خصم و دشمن و رفیق
و حارس باشند نه دزد و راه زن چون چنین کند سعید باشد و حق نعمت گذارده و خلعت این
خدمت * بوقت خویش بیابد و این بیان خلافت معنوی اما خلافت و ریاست صوری
و آن نیز مراتب و مدارج است هر جمعی را رئیسی و مقتدای ضرورست تا بتدبیر و سیاست او
امر معیشت اجتماعی انتظام یابد چنانکه مذکور خواهد شد و اول مرتبه از آن ریاست کدخدای
محله و شهر تا بریاست شهرها و اقلیمها و ریاست قاطبهٔ اهل عالم رسد و چنانچه اشاره شد
باید دانست که گاه باشد ریاست صوری و معنوی با هم جمع شوند و این نیز مرتبت دارد و
مراتب وی خاتم انبیاراست ریاست معنوی انتخاب نبوت او با عالم نبوت در رسالت
رابع مرتبت نخاتیه(?) قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول الله وخاتم النبیین و بعد م انقطاع این نسبت کل نسب و حسب

ینقطع

ینقطع الا حسبی و نسبی در مرتبه فطرت اول ما خلق الله نوری در مقام بعث انا اول
من ینشق عنه الارض یوم القیامة در مقام شفاعت انا اول شافع و مشفع در پیش روی
و پیش روی(?) الا صراط انا اول من یجوز الصراط در مقام منصب صدرجنت انا اول من یفتح له
ابواب الجنة در سروری عاشقان و مشتاقان لقاء احدیت انا اول من یتجلی له الرب ای طرفه
که اینهمه من باشم و من خود نباشم انا انا فلا اقول انا در ریاست صوری انجناب پر ظاهر و هویدا ست
چه کدام ریاست برتر و کدام مقام رفیع تر از این که بعد از رحلت وی از چشم ظاهر بینان هزار و دویست و پنجاه
و پنج سال که اسم شریفش در اقطار و امصار برده میشود و تعظیم وی روز بروز زیاده نموده اند و در این تاریخ
عالی رتبه مطلق او امیری که دست قضا بر تارک سلطنتش لوای انما ولیکم الله برافراشته و نقاش ازل
بر لباس قدرش نقش من کنت مولاه فعلی مولاه نگاشته و بر آل اطهارش که سلاطین چرخ رسالتند(?)
و مخالفان داغ شرب ری(?) مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
عنها غرق و سایر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام الامثل فالامثل و همچنین حال
که خلعت خلافت بر قامتشان راست گردیده و طنطنهٔ کوس کرامتشان بگوش سکان صوامع جبروت رسیده
در میدان سعادت ملائکهٔ سموات گوی یکتائی ایشان را از هم سران ربوده و سپهر پیر همه تن گوش گشته
در آرزوی آنکه آوازهٔ کشورگشائی ایشان شنود و خورشید و ماه و انجم با آنکه تاثیرات عالم سفلی منوط بوجود
انهاست سراپا چشم گردیده که شاید در قرنی در کره اثیر مانند ایشان مشاهده کنند و در گلستان شهرها
دماغ عالمیان از نسیم عدل و انصافشان معطر طرفه آنکه صیت جلالتشان در مرز و صاحب لشکرهان چون [illegible]
و جان در پیکر عدالت گنزنیه(?) در چمن مناقب ایشان اضداد با یکدیگر دمساز بلکه گرگ شبان گوسفند و پنجه
از بر ساییدن که سفید [illegible] شبان و گنجشک [illegible] شاهباز در سوز و گداز لک الحمد یا ذا المجد و الجود

وَالعُلی تَبارَکْتَ تُعطی مَن تَشاءُ وَتَمنَعُ بیداست که بجماعت مانند انبیاء و کرام در مقام مالکیت و ربوبیت
خلق خداوند عزّ و جلّه و مخاطب بخطاب وَلَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القَلبِ لَانفَضّوا مِن حَولِکَ
فَاعفُ عَنهُم وَاستَغفِر لَهُم   نزد خرد شاهی و پیغمبری   چون دو نگینند یکی انگشتری
و خلق در ظل حمایت ایشان در مقام مملوکیت و عبودیت مخاطب بخطاب وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللهِ جَمیعاً
وَلا تَفَرَّقوا وَاذکُروا نِعمَةَ اللهِ عَلَیکُم و جمیع اعضا و جوارح شان بمقال گویا
از تاب آفتاب حوادث چه غم خوریم   چون سایبان لطف تو باشد پناه ما   و ایضاً سلامت
همه آفاق در سلامت تست   هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد   و همچنین است در امر
او که خدایان تا برسد بشخص واحد نسبت بنفس او پس هرگاه هر یک در مقام سلوک و عدالت
با مملوکین خود درآیند از ثمرات شجره عدالت بهره ور و پیوسته ریاستشان برقرار چنانچه
بسند معتبر از حضرت سلطان سریر ارتضا امام رضا صلوات الله و سلامه علیه منقولست که عدالت
و نیکی کردن علامت دوام نعمت و داخل در زمره سعداء وَأَمَّا الَّذینَ سُعِدوا فَفِی الجَنَّةِ
خالِدینَ و در اینوقت بر مملوکین لازم است انقیاد و فرمانبرداری ایشان چنانچه از آیه وافیه
الهدایه وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللهِ مضمون مستفاد است چه اعتصام عبارتست از التجاء و متابعت
و در آیه شریفه امر باتباع و نهی از تفرق و امر بمنت کردن نعمه و کدام نعمت بالاتر از این
که بسیار از کجاست که جمعی در ظل عطوفت او آسوده باشند و در این معنی اخبار چند وارد است
و نعوذ بالله اگر بنای عمل بر طرف مخالف گذارده شود نتایج شجره ظلم عاید ایشان گردد
و داخل در فرقه اشقیا فَأَمَّا الَّذینَ شَقوا فَفِی النّارِ لَهُم فیها زَفیرٌ وَشَهیقٌ خالِدینَ
و در اینصورت اطاعت ایشان بر مملوکین شرعا لازم نیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله

صلوات الله علیه منقولست که بر دین خود حذر نمائید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست و دروغ میگوید
زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسیکه معصیت خدا کند و اگر چنانچه
سلاطین مانند انبیا سلوک ننمایند و خلق از جاده اطاعت ایشان انحراف ورزند حال خلق حال دزدان و شداد
و سایر فراعنه است أُولئِکَ الَّذینَ لَیسَ لَهُم فِی الآخِرَةِ إِلَّا النّارُ و اگر چنانچه هر یک از مالکین
و مملوکین آنچه را مالک الملک حقیقی خواسته و خلقت ایشان بجهة آن بوده مرعی دارند و حلقه عبودیت و اذعان
در گوش جان کشیده و بنای عمل بر اوامر و نواهی حضرت او گذاشته باشند که از سنت و شریعت پیغمبر را محافظت نموده
بر طبق شریعت قانون سیاست مرعی دارند باین تاج کرامت سرافراز گردند قیلَ یا نوحُ اهبِط بِسَلامٍ
مِنّا وَبَرَکاتٍ عَلَیکَ وَعَلی أُمَمٍ مَعَکَ و از اینجا حکما گفته اند که زینت و رونق سلطنت و پادشاهی
منوطست بمراعات جانب مالک الملک علی الاطلاق و معبود باستحقاق و در بودنست برعایت شریعت
حضرت سید المرسلین خاتم النبیین که ناموس الهی و سیاست عظمی است وفقکم الله و ایانا الی سواء
فی ثمرات شجرة العدالت قال الله تعالی فی سورة المائدة یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا کونوا قَوّامینَ
لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَلا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلوا اعدِلوا هُوَ
أَقرَبُ لِلتَّقوی وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبیرٌ بِما تَعمَلونَ ملخص مضمون آیه وافی الهدایه آنکه
ای گروهی که ایمان آورده اید بقدم صدق در راه خداوند کوشیده و ایستاده باشید بسوی خدا گواهان بعدل
والبته باید باز ندارد و شما را دشمنی گروهی بر آنکه داوری نکنید درباره ایشان داوری پیشه خود سازید که او
نزدیکتر است بسوی پرهیزکاری و بترسید از خدا بدرستیکه خدا آگاه است بآنچه میکنید این آیه شریفه
موعظات شافیه از برای هر فردی از افراد انسان چه این آیه مشتمل بر اعظم صفات حمیده و اکمل خصال
پسندیده که آن تقوی است إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللهِ أَتقاکُم و حلم و عفو و در اصل که الحلم اجل من العقل

و فی دعائه النبی یا علی ثلث من مکارم الاخلاق فی الدنیا و الآخرة ان تعفو عمن ظلمک
و تصل من قطعک و تحلم عمن جهل علیک بهترین در دنیا و آخرت سه خصلت عفو در گذشتن
از کسیکه ستم بر تو نموده و نیکی و احسان با کسی که قطع الفت از تو کرده و حلم از کسیکه تجاهل با تو ورزیده و از حضرت
ادریس منقولست که بهترین چیزها سه چیزاست عفو در حالت غضب و رحمت در حین عسرت و تحمل در وقت
قدرت اما اشتمال آیه شریفه بر تقوی و عدل ظاهر است و بر این سه صفت از امر بداد رسی دشمنان و چونکه عدل
دارای همه صفات بل سایر صفات کمالیه است و همه مردم بلکه عالم در بقاء خود با و محتاج بخصوص شاهان عالم مقصود آ
بطریق حکمت و موعظه حسنه که در دعوت مامور بهاست ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة
الحسنة ذکر کلام در عدل نموده بقسمی که شامل بقیه صفات بوده باشد عدل عبارتست از باز
داشتن خود از ستم بر مردمان و دفع ظلم دیگران بقدر امکان از ایشان و نگاه داشتن هر کس را بر حق خود
و در غالب مراد از عدالت که در آیات و اخبار ذکر میشود همین معنی است و شرایط این صفت از حیز وصف
بیرون و فضیلت آن از شرح و بیان افزون است تا جهانست و تاج که تارک هر پادشاهی بان مزین گشت
بمنصب والای ظل اللهی سرافراز میگردد و در خلعتی است بر قیمه که قامت قابلیت هر سلطانی بان آراسته
شد از میان همه مرتبه جلیله عالم پناهی ممتاز میشود و در دار الضرب عنایت پروردگار این سکه
مبارک را بنام نامی هر نامداری زدند تا قیام قیامت نام نیکی لاأزینت بخش صفحه روزگار و در دفتر خانه
مکرمت آفریدگار این توقیع رفیع را باسم سامی هر کامگاری رقم کردند ابد الدهر اسم اجلال او در رقم
و التاج تارک سلاطین ذوی الاقتدار است و چگونه شرافت صفتی را بیان توان نمود که نظام نظام بنی
نوع انسان که اشرف انواع اکوانست بان منوط و قوام سلسله هستی بنی آدم که افضل ابنای عالم است
بان مربوط چه حضرت خداوند متعال و پادشاه لم یزل و لا یزال عز شانه و عظم سلطانه چون معمار

قدرت

قدرت کامله و سرکاری حکمت شامله در مزرع و بوم عالم امکان شهرستان هستی را بنا نهاده و بمقتضای ارکن صحرای شبستان
بادیه عدم را بانجا که چاینده هر طایفه را از هستی و هر قومی را در محلی جای داد و در محله بالا هفت گنبد لاجوردی سموات
سبع افرشته خیل افلاکیان را در انجا مقام فرموده و در محله سفلی هفت طبقه ارضین را بنا کرده و فرقه خاکیان
را در انجا سکنی داده و بجهه بنی نوع انسان که با هر دو طایفه آشنا و مربوط و با هر دو فرقه منسوب و مخلوطات محله
وسطی را تعیین و در انجا از عناصر اربع چهار باغ گذارده و طرح صحن و ساحت ربع مسکون ریخته آدم ابو البشر را
با اهل و الوس بانجا فرستاد و جمله بادیات را بخدمت ایشان مامور ساخت خورشید درخشان را بر تبه خوانسالاری
سرافراز و ماه تابان را بمنصب مشعلداری ممتاز ابر آذاری را راویه سقائی بردوش نهاده و باد بهاری را بجاروب
فراشی بدست داده ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری و این طایفه را چون جامه
حیاتشان بتار و پود شهوات بافته و تار حیاتشان برشته طول امل تافته است و همین هر یک را تحصیل
مراد بار تکاب صد گونه فساد و داعی و در تحریفشان از جاده مستقیم انصاف ساعیست و از اینجهة با پالاه
بیباکی بر مال عجزه چشم طمع باز و قویا را انگریبان ضعفا دست تعدی دراز میکرده و باین سبب امر معیشت
تباه و دست از دامن مقصود که تعمیر خانه آخرتست کوتاه میشود لهذا ناچار است از سرکرده و مطاعی و فرمان
ده لازم الاتباعی که فقرا و زیر دستان در کنف حمایتش از شر اشرار ایمن و محفوظ و در سر سفره عدالتش
از نعمت آسودگی بهره مند و محظوظ باشند و بنا بر این حکیم علی الاطلاق از غایت مرحمت و اشفاق
بر خلق هر کشوری سروری و بر اهل دیاری سالاری گماشته و سررشته نظام مهام هر جماعتی را در کف
کفایت صاحب دولتی گذاشته که شب و روز با دیده بیدار نگاه بان اوضاع روزگار بوده
نگذارد که دست تعدی جور کیشان گریبان احوال درویشان را بناخن ستم خراشیده و زور بازوی

زبردستی اهل فساد و فتنه مبدا اختلال مراد زیردستان را ازهم تراشد پس سلاطین عدالت شعار و خواقین
معدلت آثار از جانب حضرت مالک الملک برای رفع ستم عرض و مال اهل عالم معین گشته از کافه خلایق
ممتاز و از آنجهت بشرف خطاب ظل اللهی سرافراز گردیده اند چنانچه سابقا اشاره شد و هم از آنجهت در روایات
بسیار و اخبار بیشمار امر بعدل و داد و منع و ترغیب بر آن شده چنانکه حضرت آفریدگار جلت شانه میفرماید
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل یعنی بدرستیکه خدا امر میفرماید شما را که امانتهای مردم را بصاحبانش رد نمائید و در میان
مردم حکم کنید بعدل و راستی و در جای دیگر میفرماید ان الله یامر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
حکما گفته اند که پادشاه را سه حالت است اول حالت او با نفس خویش دوم حالت او با رعایا
سوم حالت او با حضرت عزت و او در هر حالتی مامور است بسه چیز عدل و احسان وایتاء
ذی القربی و منهیات از سه چیز فحشاء و منکر و بغی چنانکه آیه واقعة الهدایه بدان ناطق
و در هر حالتی از احوال پادشاه این صفات را استعمالی دیگر است مناسب آن حالات اما حالت اول
که پادشاه را با نفس خویش است عدل عبارتست از حاصل کردن نفس رحیمه را و احسان از جهة
فرایض بردن آمده است وایتاء ذی القربی رعایت حقوق جوارح و اعضاست و مراقبت
دل و محافظت حواس باطن و ظاهر تا هر یکرا بدانچه مامور است استعمال فرماید و در آنچه
منهیات ممنوع دارد و فحشاء و منکر و بغی اقوال و افعال و احوالیست که نه پسندیده
عقل است و نه شایسته نقل چون دروغ و غیبت و بهتان و فحش و فجور و غضب و حرص
و عجب و ظلم و مانند اینها حالت دوم که پادشاه را با رعیت عدل راستی و انصاف گذاشت

بخ

با خلق خدا و رعایت حق هر حق نگاه داشتن است تا قوی بر ضعیف ستم نکند و محتشم بر درویش بار ننهد و اما احسان آثار کرم و مروت
برعایا رسانیدنست چنانکه تقویت ضعفا کردن و با اقویا مدارا نمودن و درویشان و عیالمندان را نفقات دیگر
کردن و عطا و رد و دادن و ادرار و اجر رسیده ساختن خصوصا آنهارا که از مسافت بعیده و دیار دور دست بامید قصد حضرت
شاهنشاهی کرده باشند علی الخصوص سادات و علما و زهاد و عباد را موقر و محترم داشتن و طلبه علوم را با یاری و مکرمت
بر تحصیل علم ترغیب و تحریص نمودن و گوشه نشینان و منزویان را باز پرسیدن اما ایتاء ذی القربی حق گذاری
عموم رعایات چه رعیت پادشاه را بجای قرابت اند بلکه بجای اهل و عیال اند حالت سوم که پادشاه را با خدای تعالی
در اینجا عبارتست از راست داشتن و یکرنگ نمودن ظاهر و باطن و سر و علانیت با خدای عز و جل و احسان اینجا
بدان معنی است که خواجه صلعم فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه
یراک احسان آنست که حق را چنان بندگی کنی که گویا تو او را میبینی یقین دانی که او ترا میبیند و بندگی
خداوند جل شانه آن نیست که بطاعات از نماز و روزه و تلاوت قرآن مشغول شود و مصالح خلق را فرو
گذارد و ارباب حوایج را محروم گرداند و از صلاح و فساد ملک بیخبر ماند و رعایا را در دست ظلمه و ستمکاران
باز دهد و در رفع خلل از کار ثغور مسلمین نکند چه این معصیتی باشد زیادت از جمله معاصی بلکه بندگی پادشاه
خداوند تعالی را آنست که بعد از ادای سنن و فرایض روی بمصالح ملک آورد و از احوال بلاد و عباد تفحص
نمود و در رعایت حقوق مسلمانان قیام نماید و در بندگان خدای و احکام پادشاهی چنان تصرف کند و حرکت
نماید که گوئی در خدای مینگرد و خدا را جل شانه معاینه می بیند و اگر قوة نظر ندارد یقین داند که از همه
احوال خداوند تعالی در وی مینگرد و آنچه میکند مشاهده مینماید چه اگر چنین باشد هر چه میکند از بندگی
بر بیدار و موجب قرب و رفعت وی بحضرت رب العزت اما ایتاء ذی القربی در اینجا
عبارتست از آنکه طرفة العینی سر از آستانه بندگی بر ندارد بلکه همیشه متذکر و ملازم حضرت و عنی

کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بوده باشد و در هیچ حال بپادشاهی مجازی دنیوی فریفته و مغرور نشود
که لا تغرنکم الحیوة الدنیا بیت بر این بستان فنا دل منه که جای دگر ز بهر تربیت
تو برکشیده اند قصور و عدل در همه این مراتب راجع است بحکمت عملیه چه حکمت عملی عبارت از دانستن
مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی نوع انسان بر وجهی که مؤدی شود بنظام احوال معاش و معاد
ایشان و مقتضی حصول کمالات صوری و معنوی و این حکمت اولا منقسم بدو قسم میشود اول آنکه
راجع است بهر نفسی علی الانفراد تا دفع صفات ناپسند نموده کسب ملکات ارجمند نماید و این قسم را
تهذیب اخلاق و حکمت خلقیه خوانند دوم آنکه راجع بود بهر گروهی بر سبیل مشارکت و این قسم
نیز بدو قسم منقسم است یکی آنکه مشارکت در منزل و خانه باشد و این را تدبیر منازل خوانند
و دیگر آنکه مشارکت در شهر و ولایت و اقلیم بود و آنرا سیاست مدنی گویند و طریق معرفت و دانستن
ارباب سلوک آنرا بحکمت مدنی تعبیر نموده اند و آنچه مقصود در اینجاست همین قسم اخیر است
و از ذکر اولین چیزی ذکر نمیشود مگر بر سبیل موافقت و استطراد و حکما گفته اند استحقاق
پادشاهی عالم بحقیقت کسی را باشد که بر علاج عالم چون عالم بیمار شود و بعضی از اوضاع
آن فاسد شود قادر باشد چه پادشاه طبیب عالم است و سلوک او با رعیت چون سلوک کدخدای
منزل باشد و با اهل منزل چه او کدخدای عالم است و هم عالمیان اهل و عیال او و نظام
امور جزوی و کلی و حفظ ناموس ایشان بر او واجب شنیدم یکی از شهان زمن
شنیدست از کشور خویش زن که ایشان امان پروران منند همه دختران و پسران منند
و پادشاه گفته اند که در عالم تمثیل مانند شبان است و جمهور خلایق چون رمهٔ گوسفند
در کنف رعایت و حوزهٔ حمایت او چنانچه شبان را بجهت حفظ مصالح چراگاه و آبخور میگمارند

از دو کار

از دو کار عالم پادشاه را بر رعیت گماشته و از دو محافظت ایشان را خواسته بیت نباید بنزدیک دانا پسند
شبان خفته و گرگ در گوسفند برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار رعیت
چو بیخند و سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت مکن تا توانی دل خلق ریش اگر میکنی
میکنی بیخ خویش منقولست از سلطان مملکت عدالت شاه ولایت که قلوب الرعیة خزائن راعیها فما اودعها
من عدل او جور وجده و دلهای رعایا خزائن سلاطین است آنچه در آنها برسم ودیعه بسپارند آن نقد نیک
و گر ابنها که در حقیقت عبارت از عدل و دادرسی است ثمرات آن در استحکام حاجت پروردگار فرخنده
آثار ایشان عاید گردد و اگر آنچه سپرده شده است از شیاو باقرب و کم بها که عبارت از جور است و ستم
نتایج آن نیز ملامات خواهند کرد و حکما گفته اند که زینت و رونق سلطنت و پادشاهی بمراعات ده شرط
منوط و مربوط است مراعات جانب مالک الملک علی الاطلاق و معبود بالاستحقاق که از روی بخشنده
جهان و جهانیان و بخشاینده نعمتهای آشکار و نهانست و شکرگذاری بر اصناف فراوان عطای بی پایان او
که رتبهٔ سلطنت و پادشاهی که از جلایل نعم الهیست بمحض تفضل را بی سابقهٔ سعی و جهد عنایت ذات
وزره و پرتوی از انوار عظمت حقیقی بر ساحت جلال او انداخته و او را بر مسند خلافت ظل الهی متمکن ساخته
درگاه او را نمونهٔ بارگاه احدیت و ذات مقدس او را مظهر آثار الوهیت گردانیده چنانچه باریک بینان
دور اندیش و دقیقه شناسان معرفت کیش علامات افعال ربانی را از امارات اوضاع سلطانی دانسته از صفات
الهی بر اوضاع پادشاهی استدلال کرده اند رعایت شریعت حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین که ناموس الهی و سیاست عظمی است با آنکه مقصود و مطلوب از سلطنت و پادشاهی ترویج دین
مبین و اجرای احکام شرع متین بوده تا قطع و فصل مهام انام موافق شریعت مقدسه باشد که گفته اند
الملک والدین توأمان بیت هم شرع ز ملک ارجمندی دارد هم ملک ز شرع سربلندی دارد

و در مراسم امر معروف و نهی از منکر مساعی جمیله بظهور رسد حکما گفته اند که پادشاه باید که رعیت را برعایت شریعت
که ناموس الهی است راغب و مامور سازد و بالتزام قاعده عدالت و نصفت تکلیف کند و گفته اند چنانچه قوام
بدن بطبیعت باشد و قوام طبیعت بنفس و قوام نفس بعقل و قوام مدینها بپادشاه و قوام پادشاهی بنظم و نسق و قوام نظم
و نسق بحکمت و شریعت و چون احکام شریعت و حکمت در مدینه متعارف باشد و مردم پیرو ناموس حق یعنی شریعت
باشند نظام حاصل شود و توجه مردم بکمال بهم رسد اما اگر حکمت و دانش از مردم مفارقت کند خواری
ناموس راه یابد و چون خواری ناموس راه یابد زینت ملک برود و فتنه پدید آید افلاطون گوید احفظ
الناموس یحفظک یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا نگاه دارد و در همه آداب بمقتضی
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة سنت سنیه و آداب حسنه حضرت متمم مکارم اخلاق
برگزیده کریم خلاق که صراط مستقیم و میزان قویم است اقتدا نماید تا بمؤدای خیر انتمای قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بیامن متابعت و پیروی حضرت خیر البشر مورد محبت در
حضرت خالق اکبر گردیده اتصاف بشیمه ستوده عدالت که بهترین سلسله دین
و ملت و انتظام مسلک سلطنت و دولت منوط و مربوط بر آنست اگر گلشن سلطنت از سیراب سعادت سیراب
نگردد هر آینه از آسیب صرصر خزان حوادث بی برگ و نوا خواهد شد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود من عدل ملک ومن ظلم هلک یعنی هر که عدالت ورزد مالک رقاب امم
گردد و هر که بظلم گراید بهلاک تمام شود سلطنت خیمه ایست پس برزدن کش بود در ستون
عدل ستون گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون برپای و از انجاست که حکما
گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم پس معلوم میشود که ملوک ذوی
الاقتدار را باید سلوک در طریق عدل از طرف دیگر اقوی است زیرا که نسبت ایشان را

اهم

اهم است که گفته اند پادشاه در جهان بمثابه دلست در تن چون شاه بصلاح آید جهان نیز بصلاح آید و چون شاه بفساد و
زیان آید جهان نیز بفساد و زیان آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا برای کسیکه سلطنتی عطا کرده مدتی از شبها
و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده پس اگر در میان مردم عدالت بکند حق تعالی امر میفرماید بملکی که فلک دولت
ایشان را موکل است که فلک ایشان را دیرتر بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان
منقضی میشود و از انجاست که حکما گفته اند العدل حصن وثیق فی جبل عمیق لایهدمه السیل ولا یحطمه منجنیق یعنی عدل
بمنزله حصاری استوار بر فراز بلند ترین کوهی که از سیل خراب نشود و از منجنیق ویران نگردد و سریر ارتقا سفیر باید گرا
امال رعیت بیشتر است انتقار خلق ازین زیاده است پس اگر در تحصیل مهمات کما ینبغی قیام نماید مدام دولت و نعمت
شان روان خواهد بود و الا باید مترصد زوال وی باشد پس باید در تحصیل مهمات بقدر امکان طاقت و وسعت تحمل مشقت
و رنج نماید و هم از آن حضرت مرویست که هیچ ثوابی نزد خدای تعالی عظیم تر نیست از ثواب سلطانی که انصاف و عدل با رعیت
و مردی که شنیده او بنیکوئی معروف باشد و در حدیث نبوی وارد شده که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین
سنة کوش بر قضیه حاجتمندان دار کار حاجت طلبان زود برآر تا بود حاجت حاجتمندان
نیست خوش طاعت دیگر چندان و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که پادشاه عادل بی حساب داخل بهشت گردد
و از فواید عدالت آنکه در حدیث حضرت رسالت پناه وارد گشته که اگر سلطان عادل باشد او را از هر حسنه
که از رعایا صادر شود نصیبی باشد و اگر ظالم باشد در هر سیئه که از ایشان ظاهر شود شریک باشد چه بمقتضای
الناس علی دین ملوکهم والناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم نظر تمام مردمان
بر ملت و سیرت پادشاه ایشان است و خلایق در افعال و اطوار پیروی سلاطین روزگار کنند و تشبه بایشان
جویند چون در زمان دولت پادشاه عادل باشد همه کس راه روی در عدالت و نصفت باشد
و اگر بر خلاف این باشد مردم را بمقتضای طبیعت میل برذایل و ارتکاب قبایح غالب افتد و حکما گفته اند

که پادشاه در عالم بمثابه دل است در بدن چون شاه بصلاح باشد جهان بصلاح آید و اگر پادشاه بفساد گراید عالم بفساد در آید
یعنی اگر پادشاه عدالت ورزد و همه خلایق عدل و انصاف پیشه کنند و در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تکثیر زراعت و ترغیب
تجارت باقصی الغایه کوشند و از برکات میامن معدلت پادشاه رعیت در مهد امن و حضور و مملکت و خزانه معمور
و آسیب خراب از ساحت ممالک دور و سپاه موفور قرین بهجت و سرور و دشمنان منکوب و مقهور باشند و این معنی باعث
ازدیاد ملک و دولت و دوام سلطنت گردد و ثمره و نتیجه عدالت در دنیا و آخرت بر روزگار فرخنده آثار پادشاه
عادل عاید گردد چه در دار دنیا موجب نام نیک و ذکر جمیل است و در نشأه آخرت باعث نجات و اجر جزیل چنانچه
در روایت آمده که انوشیروان و حاتم را بسبب عدالت و سخاوت از آتش دوزخ معاف داشته اند

بکار تخم عدالت بمزرع دولت — کزین زراعت آید شهنشهی در بار
بعدل کوش و سخاوت ورز و نام نیک ببر — کزین دو خصلت نیکو شوی تو از اخیار
نکوست خصلت عدل و کرم بهر مذهب — که این گشت از آنکه کافر ز دین بیزار
به بین حکایت نوشیروان و حاتم را — که برد عدل و سخا حفظشان کنه از نار
ستون خیمه دولت براستی عدلست — که بیستون نبود خیمه را بپای قرار

آورده اند که انوشیروان عادل در شکارگاهی صیدی کباب میکرد و نمک نبود غلامی بروستا فرستاد تا نمک آرد بفرمود که نمک بقیمت گیرد که ده خراب نشود و رسم بد ننهند گفتند از این قدر چه خلل زاید گفت بنیاد ظلم اول در جهان اندک بود هر کس بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسید

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی — بر آورند غلامانش از درخت ز بیخ
به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

و حضرت خیر البشر بر سبیل مفاخرت میفرماید که ولدت فی زمن الملک العادل یعنی من در زمان پادشاه عادل که انوشیروان باشد متولد شده ام و این معنی از برای پادشاهان عادل کافی باشد و هم آنحضرت میفرماید کان الامیر العادل و العالم العامل اذا ماتا لم تاکل الارض لحومهما ولا یبلی عظمهما و یبقی طریا الی یوم القیمة یعنی

هرکسیکه

هرکسیکه پادشاه عادل و عالم عامل یعنی عالمی که بعلم خود عمل نماید چون بمیرند زمین نخورد گوشت ایشان را و نپوسد
استخوان ایشان در خاک و باقی مانند تازه و با طراوت تا روز قیامت که بنده این حدیث شریف بسمع هر دل آگاه رسیده
خواست تا صدق کلام معجز نظام حضرت سید انام را برأی العین مشاهده کند فرمود تا قبر انوشیروان
عادل را با آنکه کافر بود اما چون در عدالت مستوجب بخشش باشد که اگر لقای او بر این صورت باشد پادشاه
عادل مسلمان را بطریق اولی این معنی نصیب خواهد بود پس نبش نموده هر دو قبر او را شگافته جسد او را همچنان
تازه و با طراوت یافته که گویا در خوابست و بر سر او تاجی مرصع دیدند که بر آن این کلمات حکمت آیات مرقوم بود

من اراد ان یعظم ملکه فلیعظم علماء زمانه و من اراد ان یکثر خزائنه فلیکثر العدل فی رعیته

یعنی هر کس از پادشاه ذوی الاقتدار که اراده عظمت و بزرگی ملک و پادشاهی خود داشته
باشد باید که تعظیم و توقیر علماء زمان خود نماید تا بواسطه تعظیم و تکریم علما مایه دانش و پایه قدر والای او در عالم
ظاهر گشته در دلهای خاص و عام موقر و محترم گردد و نام نیک و ذکر جمیل او بر صفحات روزگار باقی و پاینده
ماند و هر یک از پادشاهان معدلت نشان که خواهش معموری خزانه و بسیاری اموال داشته باشد باید
که ابواب عدالت و رعایت بر روی رعیت مفتوح دارد و در تکثیر رفاهیت خلایق و آبادانی مملکت توجه نماید تا
رعایا مجتمع شده و خرمی از روی جمعیت خاطر و فراغ بال در امور زراعت و تجارت و عمارت و صناعات
که بهر یک متعلق باشد سعی و کوشش نموده حق سبحانه و تعالی بیمن توجه و حسن نیت پادشاه عدالت شعار
خیر و برکت و افزونی در محصولات و زراعات کرامت فرماید و بدین جهت مملکت معمور و خزانه عامره
مملو از جهات موفور گردد چه خاصیت معدلت و حسن سلوک و تأثیر قصد و نیت اعاظم ملوک که صاحبان
نفوس قویه و مظهر آثار الهیه اند در عالم کون و فساد محقق و مجربست چنانچه حکایت کرده اند که سلطان
محمود غزنوی روزی در اثنای شکار در گرمگاه روز بدر باغی رسید و از باغبان طلب آب انار نمود

باغبان اناری فشرده در قدحی پیش سلطان آورد تا نوشید و از باغبان پرسید که این باغ چند جریب و خراج
آن چند است باغبان مبلغ قلیلی عرض کرد سلطان را در خواطر خطور کرد که توفیر کلی در مال و خراج
باغات هست ممیزی تعیین باید نمود تا تفاوت را حسب الواقع قرار دهد بعد از آن باغبان را فرمود که قدحی
دیگر از آب انار بیار و باغبان بمرتبه چند عدد انار بفشرد و مثل اول بعمل نیامد و از آنجهه دیرتر تجدید رسید
سلطان از سبب تاخیر پرسید جواب داد که در نوبت اول از یک انار یک قدح را پر کرده بودم و الحال
از اضعاف مضاعف آن پر نشد همانا در نیت پادشاه تغییری بهم رسیده که خلاف شیوه معدلت
باشد سلطان محمود از این سخن متنبه شد و دیگر هرگز نیتی مخالف شیوه عدالت بخواطر نرسانید   اگر شاه
باد داد و فرمان رود است   رعیت از دور امان خدا است   حکما گفته اند که اساس بنای معدلت بر ده
قاعده است   اینکه هر قضیه که واقع شود فرض کند که خود رعیت است و پادشاه دیگری هرچه بر خود
روا ندارد بر رعیت جایز ندارد   اینکه انتظار ارباب حاجات تجویز نکند و از خطر آن بر حذر
باشد ارسطاطالیس اسکندر را گفت اگر اعانت خدا تعالی میخواهی در اعانت فریاد خواهان مسارعت
کن   اینکه اوقات خود را مستغرق شهوات و لذات جسمانی ندارد و بلکه از اوقات راحت و فراغت
چیزی صرف تدبیر مملکت و مصالح رعیت نماید   اینکه بنای کارها بر رفق و مدارا نهد نه بر عنف
و قهر   اینکه در رضای خلق رضای حق طلبد   اینکه رضای خلق در مخالفت حق نطلبد
اینکه چون از او حکم طلبند عدل کند و چون رحمت طلبند عفو کند چه رحمت بر خلق سبب
رحمت حق تعالی است چنانچه در حدیث صحیح وارد است الرّاحِمونَ یَرحَمُهُمُ الرَّحمٰنُ
اِرحَموا مَن فِی الاَرضِ یَرحَمکُم مَن فِی السَّماءِ   پس تو نیکو کرده بر خلق بخشایش
که جا بینی از دولت آسایش   اینکه بصحبت اهل حق مایل باشد و از نصایح و مواعظ

منفعت

منفعت نشود   اینکه هر کس را در مرتبه استحقاق نگاه دارد   اینکه بان قناعت نکند که خود ظلم نکند بلکه سیاست
ملک بر وجهی نماید که عمال و لشکریان و رعایا بهمدیگر مجال ظلم نباشد بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
هرچه در مملکت واقع شود چون بواسطه قصور سیاست او باشد روز قیامت از او سؤال خواهند کرد چه اگر رعیت را
بظالم بسپارد در امانتی که خدا باو سپرده خیانت کرده باشد و ظلم و ستم را دیگری خواهد کرد و غبار بدنامی آن
بر صفحات وجنات او خواهد ماند و دعای مظلومان نیز باو خواهد رسید   نظم   خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملک است پرهیزگار   ریاست بدست کسانی خطاست   که از دستشان دستها بر خداست   کسی
باید از داور اندیشناک   نه از زخم دیوان و زجر هلاک   در کلماتیکه شاه ولایت منبع از کشف الغطا بسوی بعضی
از عمال خویش رقم زده کلک مبارک فرموده است فَاَنصِفُوا النّاسَ مِن اَنفُسِکُم وَاصبِروا
لِحَوائِجِهِم فَاِنَّکُم خُزّانُ الرَّعِیَّةِ وَوُکَلاءُ الاُمَّةِ   در میان مردم با انصاف سلوک کنید و در قضای
حوائج ایشان صبر نمایید یعنی که بر شما وارد شود صبر پیشه خود سازید چه شما پاسبانان رعیت و معتمدان
و نگهبانان خلیفه و هم در نصایح است که آنسرور بحارث همدانی نوشت وَقِّرِ اللهَ وَجَنِّبِ الجَبابِرَةَ وَاحذَرِ
الغَضَبَ فَاِنَّهُ جُندٌ مِن جُنودِ اِبلیسَ   خدا را بجلالت و بزرگی یاد نما و در بندگی وی ثابت باش و دوستان
خدا را دوستی نما و از صفت خبیثه غضب دور شو چه در حقیقت غضب از سپاه ابلیس لعین و ملازمت از لوازم آن
بدایت روشن است که هرگاه سلطان در امر رعیت اهتمام ننماید و مدام در پی شغل باشد ادای حقوق ایشان
نموده ایشان را از ادای حقی نباشد   نقلست که چون انوشیروان را وقت وفات رسید رعیت فرزند
که تابوت اورا در هیچ مملکت بگردانند و منادی کنند که هر کس را حقی بر او باشد مطالبه نمایند چنان که
یک کس در ولایت او نیامد که مرا دیناری بر ذمه او هست و در سبب عدالت انوشیروان گفته اند که در ایام
دولت او راهبی بود در بیرون حضرت عیسی که در دامنه کوه صومعه ساخته و قرب شصت سال در آنجا

بعبادت خالق ذو الجلال اشتغال داشت روزی انوشیروان در اثنای شکار بآن غار رسیده بنزد او رفت و از او التماس پند و نصیحتی کرد
راهب گفت ای ملک کار مردم بر سه گونه است یکی آنکه داد بدهد و بستاند و این عدالت است دوم آنکه داد ندهد
و نستاند و این غفلت است سوم آنکه داد ندهد و بستاند و این ظلم است و بدانکه نگهدار ثوابت و بحار را
عقاب راوی گوید که چون انوشیروان این کلمات بشنید متنبه شده راهب را وداع کرده برفت و عدل پیشه
ساخت بمقتضای اَلعَدلُ نِعمانُ الآخِرِ در رعایت مردم دانا بآن مملکت کوشیده در زمان دولت او
معموری عالم بجائی رسید که از خرابی و خرابه نام و نشانی نماند از شرایط عدالت مساوات و برابری در اوان انصاف
خلایق باشد که معنی لغوی عدالت اعتدال تعدیل حاصل آید و همچنانکه اعتدال مزاج او از ازدواج و تساوی چهار عنصر بحصول
میرسد اعتدال مزاج تمدن و اجتماعات متمدن بتساوی چهار صنف صورت بندد اول اهل قلم چون ارباب علوم
و معارف و حکما و فقها و قضات و کتاب و اهل حساب و مهندسان و منجمان و شعرا که قوام دین و دنیا بمساعی اقدام اقلام
لطایف اعمال ایشان منوط و مربوط است و ایشان بمثابه آبند در طبایع دوم اصحاب شجاعت و جانسپاران دولت
از اهل شمشیر چون دلیران و مجاهدان و غازیان و مستحفظان قلاع و ثغور و شوارع که نظام ملک و سیاسات جمهور
بتوسط ایشان است و ایشان بمنزله آتشند در طبایع سوم اهل معامله چون تجار و اصحاب صناعات که هر آن
و امتعه را از مملکتی بمملکتی برند و ارباب حرف و صناعات که تهیه اسباب معیشت خلایق نمایند و جمع کنندگان
وجوه خراج که تعیش نوع انسان بتعاون و مدد ایشان صورت نبندد و ایشان بمثابه هوااند در طبایع
و مناسبت ایشان با هوا آنکه ممد نشو و نمای نباتات و مروج روح حیوانات است و بتوسط تموج و حرکت او
هر گونه تحف و نفایس از راه سامعه بدار الخلافه بدن انسانی میرسد در غایت ظهور است چهارم
اهل زراعت چون برزگران و دهقانان و اصحاب کشت و فلاحت که مدبر نباتات و مرتب اقوات اند
و غذای همه جماعت بسعی ایشان مهیا گردد و ایشان بمرتبه خاک اند در طبایع و از شرایط معدلت آنست

که بعد از

که بعد از انکشاف و رعایت تساوی میان اصناف اربعه در احوال هر یک از آحاد هر طایفه نظر باید نمود و مرتبه هر یک را
بقدر استحقاق و استعداد او تعیین فرمود تا ترجیح مرجوح بر راجح و تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیاید چه معنی
عدالت وضع شئ است در موضع خود و معنی ظلم وضع شئ است در غیر موضع و محل خود و حکما گفته اند
که طبقات مردم پنج است کسانی که بالطبع خیر باشند و خیر ایشان متعدی بغیر باشد چون علمای شریعت
و مشایخ طریقت و عرفای حقیقت و این طایفه غایت ایجاد و خلاصه عباد اند و مهبط فیض ازلی و مطمح نظر لم یزلی ایشانند
و بحقیقت دیگر طبقات بطفیل ایشان در مهمانخانه وجود درآمده اند پاک که ماند و لطف کرد کار جهان را
ز بهر ماند و عالم درین میانه طفیلی پس پادشاه این طایفه را باید که نزدیکترین طوایف شمرد و اراده ایشان را
بر دیگر طبقات حاکم گرداند چه هرگاه ارباب علم و کیاست بحضرت پادشاه منزوی باشند سبب ترقی دولت
در تزاید و رفعت باشد آورده اند که حسن بویه که در عهد خویش والی مملکت ایران بود و صحبت حکما و علما
از سلاطین دیگر در کار خود ممتاز بود بغزای روم رفت و در مبادی قتال غلبه لشکر اسلام را شد و بر کفار استیلای
تمام یافتند بعد از آن سپاه روم عموم یافت و از اطراف لشکر جمع کرده روی بلشکر عراق نهادند
و ایشان انهزام یافتند بعضی بقید اسیری مبتلا شدند ملک روم اسیران را نزد خود خواند و در میان
شخصی بود ابو نصر نام از مردم ری گفت اگر ترا پیغامی دهم بپادشاه خود رسانی گفت بلی رسانم گفت
حسن بویه را بگو که از قسطنطنیه بهمین قصد آمدم که عراق را خراب سازم اما چون از سیرت و احوال تو تفحص
نمودم مرا معلوم شد که آفتاب دولت تو هنوز متوجه اوج کمالست و مترقی در مدارج اقبال چه آنکس را
که آفتاب دولت روی بحضیض زوال و مغرب افول و انتقال نهد نزدیکان حضرت او حکمای عالیمقدار
و فضلای نامدار نباشند چه اجتماع این طایفه در فضای بارگاه تو دلیل بر دوام اقبال و ازدیاد جاه
و جلال باشد و از آنچه متعرض مملکت تو شده ام

کسانی که بالطبع خیر باشند اما خیر

ایشان متعدی بغیر باشد و رتبهٔ این طبقه از طبقهٔ اولی ادنی است چه کمال حال ایشان بکمال و ارشاد در است
مصلحت تخلق باخلاق الهی تشرف‌اند و این طایفه را گرامی باید داشت   کسانی‌اند که بطبع خیر
باشند و نه شریر و این طایفه را در ظل امان حمایت باید نمود و تحفظ جناح رأفت بر ایشان فرمود تا آثار استعداد
شان محفوظ مانند و بقدر امکان بکمال لایق برسند   کسانی‌اند که شریر باشند اما شر ایشان
متعدی بغیر نشود و اجماعات را تحقیر و اهانت باید فرمود و بزواجر مواعظ و روادع نصایح ایشان را
از فضایح منع باید نمود   آنانکه باشراره ذات شر ایشان متعدی باشد و این طایفه اخس خلق
باشند و ضد طایفهٔ اولی و از این طبقه جمعی را که امید صلاح ایشان باشد اگر شر ایشان غیر شامل
پادشاه بمقتضی رای صحیح با ایشان مدارا فرماید و اگر شر ایشان عمومی داشته باشد ازالهٔ شر ایشان
شرعا و عقلا واجبست بطریقی که اصلح و اولی باشد و طرق یکی حبس است و آن منع از مخالطت با اهل
مدینه است دوم قید و آن منع از تصرفات بدنیست سوم نفی و آن منع است از دخول
در مدن و اگر باین امور دفع نشود حکما را در جواز قتل او خلافست و اظهر اقوال ایشان آنکه قطع
عضوی که آلت شر باشد مثل دست و پای و زبان یا ابطال حسی از حواس اکتفا باید و حق آنکه
در این امر متابعت شریعت حقه باید نمود و حدود شرعیه از قطع و قتل اقدام باید نمود و از زیاده بر آن
محترز باید بود چه حق تعالی فرموده وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ اگر
کسی بقتل ناحق اقدام نماید و شرعا مستحق عقوبت باشد بفحوای وَجَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَانًا
اولیاء خون یعنی وارث مقتول را بر قاتل تسلط دهند تا اگر خواهند قصاص نمایند و اگر خواهند
دیه از او بستانند والبته خود متصدی قتل نگردند چه خراب کردن بنائی که حضرت خالق تعالی شانه
چندین آثار حکمت در او اظهار کرده باشد بر وجهی که اصلاح و جبران متیسر نشود از طریق عقل بعید
باشد

باشد و این قطع اعضا و ابطال حس که گفته شد مشروط باشد بآنکه شرارت بالفعل حاصل شود اما اگر شرارت
بالقوه باشد یعنی در شأن او باشد که من بعد شرارت در وجود آید بمجرد احتمال شر جز حبس و قید هیچ
مکروهی دیگر نشاید که بدو رسانند و قاعدهٔ کلی در آن باب آنست که نظر در مصلحت عموم خلق کنند
مقصد اول   و در مصلحت خاص شخص مقصد ثانی همچنانکه طبیب علاج عضوی معین بحسب مزاج همهٔ اعضا
کند در نظر اول و اگر چنان بیند که از وجود آن عضو که فاسد باشد فساد مزاج باقی اعضا حادث خواهد شد
بر قطع آن عضو اقدام نموده بدو التفات ننماید و اگر خللی متوقع نباشد همت بر اصلاح آن عضو گمارد و نظر پادشاه
نیز در اصلاح حال هر شخص بر این منوال باشد والسلام   آنست که پادشاه رعیت پرور و عدالت
گستر بنفس نفیس خود تفقد احوال رعایا و برایا نموده بفور مظلومان و دادخواهان رسد و مهمات امور
سلطنت را بمقتضای رای صواب نمای خود فیصل دهد و بالکلیه زمام مهام انام و عنان کار و بار خواص
و عوام را بقبضهٔ اختیار وکلا و نواب نگذارد چه او را از برای این کار برگزیده‌اند و این منصب عظیم
باو تفویض نموده که اگر دیگری را لیاقت و قابلیت این کار بودی و از عهدهٔ آن کما ینبغی بر می‌آمد باو مرجوع
شدی   لباس ملک که خیاط صنع می‌آراست   چه شد تمام همین بر قد تو آمد راست   پس باید
که پیوسته مراقبت و مواظبت خدمت مرجوعهٔ خود نموده بشرایط عدالت و لوازم سلطنت قیام نماید
و چنان سازد که در مملکت او کسی را قدرت جور و ستم بر دیگری نباشد و بهمین اکتفا ننماید که خود ظلم
نکند یا بدیگری نفرماید بلکه باید که هیچیک از توابع و لواحق نیز نتوانند ستمی نسبت برعیت
بخواطر گذرانیده و این معنی بر دو وجه صورت می‌یابد یکی آنکه رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
و دادخواهی راه بدرگاه پادشاه باشد و اگر همه وقت متیسر نباشد در روزی معین ارباب
حاجات را بار عام دهند و حجاب و نواب را دور سازند تا اجتماعات بیدهشت عرض حوائج

در رفع سوانح بحضرت سلطان نمایند و بی وساطت ارباب غرض مطالب و مقاصد خود را بعرض سلطان رسانند
کشاید که بسا شکایت و تظلم از نواب و حجاب بارگاه سلطان بوده باشد آن بیچاره کجا را پناه برد
و در حضور ایشان مطلب خود را چسان عرض نماید   بدیوان بیداد از فریاد او   کشاید در داد
بر و داد او   و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که الله تعالی ولایت امری
از امور مسلمانان را باو تفویض فرماید و او در بر روی ارباب حاجات و مظلومان ببندد حق تعالی در وقت
حاجت و فقر در رحمت بر روی او ببندد و او را از لطف و عنایت خود محجوب دارد و حضرت
دعا فرمود که اللهم من ولی من امر امتی شیئا فرفق بهم فارفق به ومن ولی من امر
امتی شیئا فشق علیهم فاشقق علیه   یعنی بارخدایا هر کس که والی امری از امور امت
من شده باشد و با ایشان برفق و مدارا سلوک نماید تو نیز با او رفق و رحمت کن و هر کس که والی
امر مسلمانان باشد و شاق و تنگ گیرد بر ایشان تو نیز بر او شاق و تنگ گیر و قاعده ملوک
عجم چنان بوده که وقت معین و مکان خاصی جهت بار عام تعیین نموده طوایف انام را بنفس
خود رسی میکرده اند و همین موجب استمرار سلطنت ایشان بوده چنانچه قریب چهار هزار سال
پادشاهی عجم برقرار بود و آورده اند که یکی از ملوک عدالت پیشه از زاهد خیراندیش سؤال
کرد چون روی روشن تو مرآت انکشاف حقایق است بگو که این دولت و سلطنت تا چه زمان در خاندان
خواهد بود زاهد فرمود مادام که بساط عدل و انصاف در این ایوان یعنی دیوان عدالت
گسترده باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده إنّ الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا
ما بأنفسهم   یعنی بدرستیکه خدا تعالی تغییر نمیدهد نعمتی و دولتی را که بجماعتی ارزانی داشته باشد
مادام که ایشان تغییر و تبدیل ندهند آن چیز را که در نفسهای ایشانست یعنی صفات و اخلاق

حسنه

حسنه حمیده را تبدیل نمایند باوصاف و اطوار سیئه ذمیمه و نیات خیر را تغییر کنند و بدل سازند باندیشهای
شر و اراده‌های باطل و حضرت شاه ولایت پناه میفرماید إنما أمهل فرعون فی دعوة الإلهیة
لسهولة اذنه و بذل طعامه   یعنی فرعون با آن طغیان و کفران و دعوی ربوبیت و عصیان در حیات و خصلت نیکو
روزگار بسیار مهلت یافت یکی آنکه سهل الحجاب و ارباب حاجت را باسانی وصول باو میسر بوده و دیگر آنکه بحلیه
جود و کرم متحلی بوده و طوایف انام از موائد انعام او محظوظ و بهره ور و بمبالغه او در کرم بمرتبه بوده که روایت
کرده اند که از زمانی که بنی اسرائیل را وضع حمل شده اغذیه که مناسب آن حال باشد در مطبخ مهیا نمود چون از آن [illegible]
خبر یافت آتش قهرش اشتعال پذیرفت و مطبخیان را در تنور غضب عرصه نایره هلاک ساخت و بعد از آن
مقرر کرده که هر روز انواع اغذیه که لایق طبقات از اصحاء و مرضی تواند بود ساخته و مهیا دارند و هر کس بچیزی محتاج
حال او باشد برسانند و چون ریاح عواصف جلال الهی از مهب قهر نامتناهی وزیدن گرفت و مشیت قضا
از اقلاع و قمع او متعلق شد هر دو خصلت را بضدان تبدیل کرده بود   هیبت و سیاست سلطان
بمرتبه باشد که هیچیک از امرا و مقربان درگاه بلکه اولاد امجاد او را جرئت و جسارت بر جور و ستم نبوده باشد
اگر احیانا از ایشان جریمه صادر شود ذیل اغماض نپوشد و پیوسته متفحص و متجسس احوال هر یک بوده
زعمی نماید که بر ایشان ظاهر گردد که هر جزئی از جزئیات بحضرت او میرسد چه نظام احوال مملکت و انتظام
امور سلطنت منوط و مربوط بسیاست چنانچه حکما گفته اند لولا السیاسة لبطلت الریاسة
و حضرت رسالت پناه فرمود لولا السیاسة السلطان لأكل الناس بعضهم بعضا
گر تیغ سیاست سلاطین نبود   در عالم ملک آب خوش کس نخورد   و گویند شاپور در نصیحت نامه
فرزند خود نوشته بود که ای فرزند جهان را امن و امان و جهانیان را ایمن نتوان داشت تا بدان را
از هیبت تو ترس نباشد و اگر پای بند سیاست پادشاهان دست تغلب مفسدان و فتنه ی

متعدیان بسته دارد هرآینه درهای فساد برجا وگشاده شود و در آتش ستمکاران بنیان اساس مظلومان سوخته گردد
و در اینجاها بازخواست از پادشاهان باشد چه خداوند جبار زمام فرمان فرمائی بایشان داده که دادرسی
مظلومان کنند و نگذارند دادخواهی ایشان بدرگاه خداوند رسد و حضرت داود ؑ می فرمود که من سوگند
خورده ام بذات مقدس خود که یاری مظلوم کنم و انتقام کشم از کسیکه در حضور او ستم بر مظلومی رفته و او نصرت وی
نکرده و همچنین بر کسی ظاهر شود که دیده بصیرت او بکحل الجواهر یقین روشن شده باشد منقول است که سلطان
ملکشاه سلجوقی در کنار زنده رود شکار میفرمود و ساعتی در مرغزار آسایش نموده یکی از غلامان خاص گاوی
در کنار نهری دید بپیچید از آن یک دو پاره از گوشت از آن کباب نمود گاو از پیره زنی بود که چهار
یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر او حاصل میشد چون آن عجوزه از آن واقعه مطلع شد دود از نهاد
او برآمد و مقنعه از سر کشیده بر سر پل که گذرگاه آن سلطان بود نشست تا سلطان بانجا رسید با قد خمیده
از جای جست و با دیده گریان متوجه سلطان شده گفت ای پسر الب ارسلان اگر داد در سر این پل بدهی
در سر پل صراط دست دادخواهی بر دارم و دست خصومت از دو جهت بر ندارم بگو از این دو پل کدام اختیار
میکنی سلطان از هیبت این سخن بر خود بلرزید و پیاده گشته گفت مرا طاقت سر پل صراط نیست بگو تا چه ستم
رفته و پیره زال صورت حال را بموقف عرض رسانید سلطان متاثر گشته اول فرمود تا آن غلام را
سیاست رسانیدند و بعوض آن ماده گاو هفتاد گاو دیگر داد و براتی در دست گاو داری که از سرکار خاصه بآن پیره زال
دادند گویند چون ملکشاه از دنیا رفت آن پیره زال بر سر قبر او نشست و گفت پروردگارا من بیچاره بودم
او مرا دستگیری کرد امروز او بیچاره است تو او را دستگیری کن یکی از نیکان سلطان را در خواب دید
دید گفت خدا با تو چه کرد گفت اگر نه دعای آن پیره زن بودی مرا عذاب میکردند که اگر بر همه
اهل زمین شفاعت مینمودند هیچ معذب میشدند فرمانفرمایان روزگار باید در این حکایت تأمل

کنند

کنند و به بینند که بیک دادرسی که در ساعتی از آن سلطان سرزد حال نزدیک بهفتصد سالست که نام او بنیکوئی
بسجل در چندین هزار کتاب ثبت شده و در منابر و مساجد این حکایت از مذکورات خاص و عام است و دعا
را دو میشنوند علاوه بر فواید اخروی و مثوبات کثیره بیت که بماند نام نیک از آدمی به که ماند سرای زرنگار
گویند که اردشیر بابک که اول سلاطین ساسانیه و حاکم عجم و حکیم عالم بوده است در این باب گفته لا مُلکَ اِلّا
بالرِّجالِ وَلا رِجالَ اِلّا بالمالِ وَلا مالَ اِلّا بالعِمارَةِ وَلا عِمارَةَ اِلّا بالعَدلِ وَحُسنِ
السِّیاسَةِ یعنی ابتداء دولت و سلطنت بمساعدت و موافقت مردان کار و دلاوران و شجاعان روزگار و سپاه
ظفر کردار است و جمعیت و سعادت سپاه و حشم بخزانه و مال میسر و منعقد نگردد و خزانه و مال موقوف
بازدیاد و تعمیر مملکت و زیادتی و سعی ارباب زراعت و تجارت است و نظام اینها بدون عدالت و حسن سیاست
و محافظت پادشاه محال و ممتنع و اسکندر فرموده اَلسِّیاسَةُ اَساسُ الرِّیاسَةِ نظم گر تیغ سلطنت
نکند جلوه دم بدم   کس را کجا ز تیغ حوادث امان بود   دفع فساد و فتنه و دفع بلا و جور
وابسته سیاست شاه زمان بود و حکیم سولان که جد مادری افلاطون است گفته که بهترین چیزی
که ارباب حکم و فرمان بدان قدرت یابند چشیدن مرارت سیاست و علاوه تخفیف از عقوبت
و بزرگان شر قلیل از برای خیر کثیر جایز داشته اند اگرچه سیاست بموضع محض عدالت از اشر
شرور گفت چنانچه از سلطان محمود غزنوی روایت کرده اند که شبی آن سلطان عاقبت محمود را خواب
راحت از دیده فراغت مفارقت بر بستر استراحت نمیغنود و بخاطر گذرانید که این حالت بی سببی
نخواهد بود خادمان را فرمود که بیک بگردید که بر درگاه مظلومی دل خسته خواهد بود که بسبب آن
خواب در چشم من بسته و آرام ندارم و قرار از دل من رفته که گفته اند بیت   بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در اصل خلقت ز یک جوهرند   چو عضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار

پس امر نموده سلطان غلامان بشتافتند و هیچکس را در کاه نیافتند سلطان خود شمشیر برگرفت و بتحقیق از خانه بیرون
آمده مسجدی بر در بود در آنجا رفت دید شخصی سر بسجده نهاده میگوید الهی اگر محمود در زاری خفته است و که معبود
ازلی بیداری چون سر برآورد محمود گفت از و منال که در طلب تو آمده ام چه حاجت داری ای بیچاره با دل
بریان و چشم گریان قصهٔ پر غصه خود بر زبان راند که در نیمه شب ترکی از سپاه تو بخانهٔ من در آمده و مرا بعنف
و تعدی از خانه بیرون کرده اهل بیت مرا بتصرف خود در آورده و من سراسیمه و حیران بجهت داد خواهی بدرگاه
تو شتافتم چون در بسته بود دیگر ایا قم پناه بصاحب این خانه آورده ام که بقدرت کامله خود تیر دل
بخت سلطان بیدار ساخته و بفکر من درویش دل ریش اندازد سلطان از استماع این حکایت پر شکایت بحجت
آزرده و دلگیر گردیده دران حجاب رسیده را با فاضه عدالت و اشاعه رافت مستظهر و امیدوار گردانیده
گفت باید که این حکایت را بهیچکس اظهار ننمائی و چون بار دیگران نابکار بیاید در آن خانه گذاشته زود
مرا خبر کن و آن شخص را بپاسبانان خرگاه سلطان نموده گفت هر وقت از روز یا شب که این شخص آید اگرچه
من در خواب راحت باشم او را بمن رسانید بعد از دو سه شب باز آن تیره بخت بخانهٔ او در آمده آن درویش
محتاج صاحب تخت و تاج را خبر کرد سلطان دادرس بی توقف از جا جسته با چند نفر از مخصوصان
بخانهٔ مظلوم شتافت و آن ستمکار را آنجا یافت اول باطفاء چراغ امر فرمود و پس شعلهٔ حیات آن
سر حلقهٔ اشرار را بدم شمشیر عدالت آثار فرو نشاند بعد از آن چراغ طلبیده و روی مقتول را دیده
بسجده شکر اقدام نموده درویش گفت از جنس خوردنی هرچه داری بیاور درویش نان جو و سرکه
آورد سلطان برغبت تمام از آن خورده ارادهٔ رفتن نموده درویش او را دعا کرده از غشاء اطفای
چراغ و غیره سؤال کرد سلطان گفت از آنوقت که این قصه از تو مسموع شده بخاطر رسید که بغیر
از اولاد من دیگری براین امر جرئت نتواند نمود مبادا چون روی او را ببینم عرق ابوت مرا از اجرای

حکم

حکم عدالت باز دارد و او بقتل نرسد و بعد از دیدن چون معلوم شد که بیگانه است بشکرانه آن سجده الهی
بجای آوردم که چنین عملی از فرزندان من صادر نگردیده و چون از آن شب تا حال از غصهٔ آن حال هیچ نخورده
بودم لاجرم از تو چیزی طلب نموده تا بدان تسکین جوع نمودم حکما گویند که سلاطین عظام بجهت غور رسی
و داد خواهی طوایف انام باید منهیان امانت پیشه و صلحای خیر اندیشه خفیه تعیین نمایند تا ایشان در وقت
حقیقت احوال مظلومان و ستم رسیدگان بموقف عرض رسانند بیت تا بود آگاه احوال هر نزدیک
و دور بر قرار تخت ازان جا داده ایزد شاه را و ازانجه بود که سلاطین معدلت شعار و حکام
خیر آثار را جاسوسان و خبرگیران در اطراف و جوانب ولایات خود بوده تا ایشان را از احوال
گماشتگان ایشان مخبر سازند و بسیار بود که خود بکسی بر نخورند و نام و نشان خود را از و
پنهان کرده استفسار احوال مملکت را مینمودند عدالت آنست که پادشاه ظل الله در زمان
عدالت بنیان تا متخاصمین حاضر نباشند و بتحقیق گفتگوی طرفین نرسند و اثبات مدعا بحجت و بینه
نشود بر یکطرف حکم نفرمایند و در محاکمه رعایت جانب یکی قبل از ظهور حقیقت او نفرمایند چه در روایات
آمده که خطاب بداود نبی علیه السلام رسید که اگر دو کس بمخاصمه و محاکمه پیش تو آیند و میل بجانب یکی
کنی پیش از آنکه حقیقت او بر تو ظاهر شود نام ترا از دایرهٔ نبوت محو گردانم و بر ظن و گمان
اعتماد نکنند که حق تعالی فرموده إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا از شرایط
دهگانه که رونق سلطنت منوط بآنهاست احسان باخلایق است چه بعد از عدل هیچ صفتی
در امور مملکت بزرگتر از احسان نیست کما إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ و احسان یکی
کردنست یعنی با خلق خدا بوجه نیکو و طریق حسن سلوک کنند چه خدا تعالی دوست میدارد نیکو
کاران را و فرموده کما أَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و هر که بحال نیکو و احسان در این

دلهای بندگان دور مانده گمان نشاید در دار دنیا و عقبی از ثمرهٔ آن تمتع و برخوردار گردد که لا یُضیعُ اللّهُ
فی الدّارَینِ اَجرَ المُحسِنینَ یعنی نزد خداوند سبحانه اجر و مزد نیکوکاران ضایع نماید فَاِنَّ اللّهَ
لا یُضیعُ اَجرَ المُحسِنینَ و پوشیده نماند که احسان رقبهٔ قاطبه عالمیان بر ربقهٔ بندگی و فرمان درمیآورد
که اَلاِنسانُ عَبیدُ الاِحسانِ مردمان بندگان احسانند گویند از اسکندر پرسیدند که ملک
و سلطنت را بکدام خصلت یافتی بِتَقدیمِ مَراسِمِ العَدلِ وَ مُکافاةِ الحُسنِ وَ قَبولِ الاِحسانِ و با
دشمنان دیرینه و حاجبان عداوت و کینه که از ملاحظهٔ تیغ و احسان از کرده و عقیده خود نادم
و پشیمان شده‌اند   دشمن خونخوار را گرتو با احسان ساز و دست   هیچ زنجیری به از سیری
نباشد شیر را   و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که الاِحسانُ یَقطَعُ اللِّسانَ یعنی نیکوئی با مردم
بدگوکردن زبان ایشان را ببرد چنانچه خود با حسان بن ثابت بعمل آوردند   در نقل
صحیح وارد است که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت حضرت رسالت منقبت را هجو کرد و حضرت بقطع
زبانش امر فرمود یکی از اصحاب خواست که او را بموضع سیاست برده زبانش قطع نماید در راه حضرت
مرتضی علی با ایشان برخورده از کیفیت حال اطلاع یافت و با آن صحابی گفت که مراد آنحضرت را
دریافته پس حسان را از دست او گرفته بمضمون کلام دُرر نظام خود عمل نموده با حسان سلوک نموده
زبان او را بنیکوئی از بدگوئی قطع فرمود و خانه در بهشت یکی از انصار خریده و انقدر زر بسته که دهان
حسان را از زر مملو ساخت حسان چون آن مروت و احسان مشاهده نمود و از روی اخلاص ایمان
تا زنده بود مداح خاندان بود و از جمله مدایح او شعریست که حاصل معنی و مضمونش بفارسی اینست

در شب اسرای زروی مرحمت یزدان پاک   دست قدرت را بدوش سید بطحا نهاد
حضرت شاه ولایت را بدین قدر و شرف   کز سر تمکین بجای دست قدرت پا نهاد

[illegible]

و حضرت شاه ولایت پناه .. فرمود که الاِحسانُ رَأسُ الفَضلِ یعنی احسان و نیکوئی سرهمه فضیلتهاست و باعث
تألیف قلوب و گرمی دلها و همچنانکه احسان با نیکان نکوست احسان با بدان بدست که گفته‌اند   نکوئی
با بدان کردن چنانست   که بد کردن بجای نیکمردان و همچنانکه مقتضای هَل جَزاءُ الاِحسانِ اِلَّا الاِحسانُ
نیکی را نیکی جزاست بحکم مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی اِلّا مِثلَها بدی را نیز مکافات بدی
سزاست   چه بد کردی مشو ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات   که اسکندر را در [illegible]
احکام پیش دست ارسطو شروع نکرد و بدرای او در امور دنیاهی مدخل مینمود و همانا روزی بخلاف
عادت و حکمت از وی حکمی بنفاذ پیوست ارسطو که آن را شنید تغییر کرد اسکندر بر آشفت و قوه غضبی مستولی
شده با ارسطو گفت که تو مخالفت حکم من میکنی نمیترسی که ترا بقتل آورم یا عضوی از اعضای ترا قطع
کنم ارسطو گفت نتوانی زیرا که کسی دیگر است که در تو متصرف است چون من کسی را کشته‌ام و عضوی
از اعضای کسی را بغیر حق قطع نموده‌ام نگذارد که از تو بدی بمن رسد بیچ ترا آنکه مرا گفته محبوس سازی
چه ذنبی برای خاطر من کسی را گفته حبس فرموده بودی بعد از آن بر من واضح شد که بغیر حق بود
و مرا آنست که منتظر مکافات آنم چه گفته‌اند   مکن جز نکوئی بکس زینهار   چه کردی بدی
چشم نیکی مدار   در خطهٔ سبزوار پادشاهی بود هوشیار که روی عالم آرایش شمع شبستان
مملکت بودی و فکر صواب نمایش بیک تأمل هزار عقده دل گشودی   چه رای خورده دان
در کار بستی   بیک تدبیر صد لشکر شکستی   لیکن چون قوه غضبی او بر نفس ملکی مستولی بود
پا از جاده عدل و انصاف بیرون نهاده راه ظلم و اعتساف پیش گرفته و لشکری از بیداد
او راه گریز جسته و رعیت از تعدی او دست از جان نشسته بود اتفاقاً روزی بعزیمت
بصوب شکارگاه انداخت و چون مراجعت نمود منهیان را امر کرد تا منادی کردند که ای

کافه انام از خواص و عوام بدانید و آگاه باشید که تشنه دل ما تا امروز از غبار ظلم و بیداد تاریک و پرشور شده
بود و دیده ادراک دانش به جمال عدل و داد گستری و رعیت پروری ثابت قدم و راسخ دم خواهیم
بود رعایا و لشکریان مژده رحمت پادشاهانه چون سبزه صفا که در خشک سال ملاقیف سموم عنا
و حدت حرارت هوا پژمرده شده باشد سرسبزی از سر گرفتند و چنان شد که از بیم سعد لشکش
کنجشک در خانه باز آشیان گرفت و کرکر از صولت آتش امان یافت یکی از محرمان حرم سلطنت در مجلد
زحمت از کیفیت انحال سوال کرد گفت من از آنروز که بشکار رفته بودم دیدم سگی از عقب خرگوشی
دوید و استخوان پایش بدندان خائید فی الحال پیاده سنگی انداخت و پای آن سگ را مجروح ساخت
و پیاده هنوز چند گام نرفته که اسبی لگد بر پای او زد و بجای سنگش انداخت و اسب اندک مسافتی
قطع نکرده بود که پایش بسوراخی فرو رفت و بشکست من چون از آثار دوران فلک واقف گشتم و از لام
بیران درگ خائف بودم درخت ظلم و ستم از زمین دل برکندم و نهال عدل و داد و در روضه
جان و حدیقه جنان نشاندم   بچشم خویش دیدم در گذرگاه   که زد بر جان موری مرغکی
راه   هنوز از صید منقارش نپرداخت   که مرغ دیگر آمد کار او ساخت   و جانب
جانب دشمنان و محافظت مملکت از شر اعادی دین و دولت حکما گفته‌اند که دشمن را تا ممکن و مقدور
باشد بحسن تدبیر و احسان در مقام دوستی باید آورد و کار بمحاربه و مقاتله نباید رسانید چه استیصال
دشمنان و غلبه بر ایشان با سفک دماء و خونریزش بسیار میسر و متحصل نگردد و خون ریختن بی‌جا
باعث کوتاهی عمر میشود هر چند بحق و در راه خدا باشد چنانچه در روایت آمده که خطاب
بحضرت داود نبی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید که عمر تو وفا باتمام مسجد اقصی نخواهد نمود از جهت
که خون بسیار ریخته حضرت داود علیه السلام استغاثه نمود که بارخدایا من آنچه کرده‌ام بامر الهی و جهاد

در راه

در راه دین بوده خطاب رسید که همچنین است که میگوئی اما در کارگاه قضا و قدر هر چیزی را غایتی مقدر
شده که تخلف از آن محال و ممتنع است   رشته جانها بهم پیوند دارد و در ازل   گرگی عمر کسی کم عمر
خود کم میکنی   الحاصل اگر کار بمحاربه انجامد تا میسر باشد بادی قتال نباید کرد و باید که از تفحص
احوال دشمنان بهیچ حال تغافل نفرمایند و منهیان و متجسسان تفحص امور ایشان بگمارند و از اوضاع
ظاهره ایشان استنباط احوال باطنه نمایند و در باب اطلاع بر عزایم ایشان استفسار از جواسیس
و ثقات عقل موسوم باشند چون کودکان دنبه کان جهل غفلت چه حکما گفته‌اند کل محصور ماخوذ
بلکه در قرع باب صلح به بذل اموال و استعمال حیل توسل باید جست و اگر کار بجنگ صف روی
بروی افتد باید که جایگاه محاربه را احتیاط تمام کنند و استحکام اطراف را ملاحظه نمایند که مبادا
دشمن از طرفی کمین گاه سازد و در اثناء محاربه از عقب درآید و چون بمدد کاری توفیق ایزدی
نسیم فتح و ظفر وزیدن گیرد و دشمنان مغلوب روی بفرار نهند لشکر را از اشتغال بتعاقب
یا بغارت انجماعت ممنوع سازند که چون دشمن ببیند که لشکر همه متفرق شده‌اند و در سر
سردار کسی نیست انجا هجوم کنند و دست برد خود نمایند چنانچه در قضیه احد روی نمود که بعد از آنکه
مسلمانان فتح و فیروزی اختصاص یافتند و لشکر اعدا متفرق شدند مجموع مسلمانان حتی آن جماعت
که بحراست حضرت مشغول بودند بغارت اسباب و اموال اشتغال نمودند و خالد بن ولید
با جمعی از کمین بیرون تاختند بر سر آنحضرت ریختند و دندان مبارک آنحضرت را شکستند
کردند آنچه کردند و از عقب لشکر شکسته نباید رفت و اگر ضرور افتد در نهایت احتیاط باید
رفت چه آن جماعت دل بمرگ نهاده‌اند و بجان کوشش مینمایند و با چنین قومی مقاومت مشکل است
در امور دشمنان کتمان اسرار است حکما گفته‌اند که پادشاه باید که اسرار و عزایم

خود را پوشیده و پنهان دارد تا عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار او بوده بر جولان وادی رای است که زمام فکر
و تدبیر بدست او بوده بهر طرف که خواهد تواند گردانید و اختیار تصرف و تغییر در آن داشته باشد چه هرگاه
که اسرار پنهانست انقیاد رست باو ذات و اگر اظهار کنند گاه باشد که از تصرف و تغییر فسخ را لازم آید
دیگر از فواید کتمان آنکه از آفت نقیض قول خود کردن ایمن گردد یعنی هرگاه اظهار کند و بعد از آن خواهد که تغییر
کند مردم گویند که نقیض خود میکند و چون پنهان دارد از این آفت ایمن باشد و نیز اگر دشمن خبر یابد احتیاط
و حفظ و دفع تدبیر او بکند و طریق محافظت اسرار با وجود احتیاج بمشاورت و طلب مدد از عقول که باظهار
اسرار منجر شود آنست که مشاورت با اصحاب فهم و زیرکان و دیانت و عزت نفس و عقل و تدبیر کند که ایشان انتشار
و افشای او نکنند و با ضعفاء عقول مانند زنان و کودکان البته نگوید و چون رای مصمم شود و عزیمت او جزم
نماید باید که افعالی که ضد آن رای و عزم اقتضا کند با افعالی که اسباب اقتضای آن رای باشد باهم آمیخته کند
تا مردم بر عزم و رای او مطلع نشوند و از میل ظاهر بیکی از دو طرف یعنی طرف رای و طرف نقیضش اجتناب
و دوری نماید که هر دو محل تهمت و طریق استنباط و ظاهر شدن العزم و فکر باشد و باید که در محاربهٔ دشمنان و تسخیر
مملکت ایشان اول ملاحظهٔ نفع و نقصان بکنند و مانند تجارت سود و زیان آن را در نظر آرند و در امری
که در آن اخراجات بسیار و تضییع سپاه بوده باشد مادام که توقع منافع کلی چون خراج و محصول مملکت یا اشتهار
جاه و عظمت نبوده باشد اقدام ننمایند و بنظر تأمل و دوراندیشی در عواقب امور آن نگرند و ملاحظه نمایند که اگر
که اراده تصرف آن نموده اند رعیت آن راضی بحکومت و تسلط ایشان اند و دولت خواه هستند و تفتیش
سپاه و مستحفظان آن ولایت در آنجا بسهولت میسر میشود و بعد از دوری سفر کرمان بقهر و غلبه یا بمکر
و حیله تصرف در آن میتوانند نمود و با ملاحظهٔ جمیع جهات عظمت سعی ساخته باشد که تدارک و دقتی که در آن
معامله روی دهد دست از آن باز ندارند و دیگری تجویز راه ندهد که این معنی باعث سستی عزیمت

دلنو

رسانی مصلحت شوکت و عظمت است و موجب جرأت و جسارت دشمنان و دلتنگی سپاه و ملازمان میگردد
بلکه باید تهیه و استعداد هر امری چنان سامان یابد که از بعد مکان و طول زمان شکست و حسرت
بحال سپاه و ارباب جلادت راه نیابد   در امور سلطنت و مملکت داری مشورت
با ارباب عقول صافیه و آرای صایبه چه حضرت حق سبحانه و تعالی پیغمبر حبیب خود را که اکمل و اعقل
خلایق است و کریمه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ در شأن اوست بمشورت با اصحاب خیر انتساب
امر فرموده وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ در آن باب نازل گشته و حضرت رسالت منقبت صلعم فرموده
که المستشیر معان یعنی مشورت کننده اعانت مییابد باتفاق آرای صایبه و حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده نعم الموازرة المشاورة و بئس الاستعداد الاستبداد یعنی نیکو معاونتی باشد مشوره
با ارباب عقول و دانایان و بد استعدادیست استبداد یعنی مهیا شدن از برای کاری
بمحض رای خود و تنهائی و حضرت سلیمان ع نبینا و ع در نصیحت فرزند ارجمند خود میفرماید
یا بنی لا تقطع امراً حتی تؤامر مرشداً فاذا فعلت فلا تحزن یعنی ای پسر نیک اختر قطع
و فصل مساز هیچ امری را تا آنکه مشورت نمائی با مرشد و راه نمائی پس از مشورت
مصلحت چون بفعل آوردی از دغدغه محزون مباش و حکما صایب رای گفته اند لا رأی
لمن تفرّد برایه و اذا شاورت العاقل صار عقله لک یعنی رای صحیح ایمن از خطا نمیباشد
کسی را که منفرد و مستبد برای باشد و هرگاه مشورت با عاقل کردی عقل او از تو میشود
یعنی بتصدیق و موافقت رای او عقل و رای تو تقویت مییابد   بکن مشوره با صغار و کبار
مکن کار از رای خود زینهار   که پیغمبران مشورت کرده اند   براه هدای جمله پی برده اند
به کاری که کنی نیک اندیشه کن   وقار و توکل در آن پیشه کن   بهر کار مشکل چه حیران شوی

که یک یاری کند روزگار   یقین دان که راه جهالت روی   بگفتار دانا اگر نگروی   مکن زانکه آخر پشیمان شوی
که بنشاندت پیش اموزگار   چنین گفت دانا که دانش بسی است   ولیکن پراکنده با هر کسی است
و از کلام مصلحت انجام اکابر است که اجعل سرک الی واحد و شورتک الی الف یعنی سر خود را با یک
کس پیش در میان مگذار و مشورت خود را با هزار کس در میان آر   در امور سلطنت و پادشاهی
عظیم عزیمت تامست یعنی قصد ثابت جازم که از اعزم الرجال و عزم الملک گویند و این فضیلتی
باشد که از ترکیب رای صحیح و فکر دقیق و بسیاری تفحص و تحقیق و اعتبار از حال گذشتگان و تجربهای پسندیده
و استقامت و استحکام و پر ثبات تمام حاصل شود در اکتساب هیچ فضیلت و کمال ضمیمه ابلغ هیچ رذیلت و
نقص را این فضیلت چه مدار نظام سلطنت و ثبات امور دین و دولت بر رای صحیح و عزیمت تامست و چون
عزیمت امری مصمم کرد و از تعب و مشقت آن نباید اندیشید و صبر و ثبات را اشعار خود باید ساخت
و با ضرورت فسخ آن عزیمت نباید کرد   و اختیار ندیم و مصاحب و جلیس و رفیق موافق
که در هنگام فراغ از امور سلطنت و جهانبانی و سرانجام مهام شهریاری و کشورستانی بجهة تنشیط خواطر
در مجالس خلوت و حضور به صیقل محاورت و حسن مقال زنگ کدورت و ملال از مرآة خاطر قدسی مظاهر
بزدایند و در محافل فراغت و استراحت بساط نشاط گسترده به عیش و سرور اشتغال نمایند چه سلاطین عالی
تبار و خواقین ذوی الاقتدار از ندیمان لطیف طبع خوش کلام و مصاحبان ستوده خصال خیر انجام گزیر
نیست و اهتمام در اختیار این طبقه از اهم مهام و حکمارا در اینباب مبالغه تمامست چنانچه ارسطاطالیس
حکیم میگوید ینبغی للعاقل ان یتخیر جلیسه کما یتخیر مأکوله و مشروبه فمن تخیر ما صلاح البدن و تخیر
الجلیس صلاح النفس یعنی عاقل را سزاوار آنست که همچنانکه مأکول و مشروب خود را اختیار میکند
همنشین را نیز اختیار کند زیرا که در تخیر خوردنی و آشامیدنی صلاح بدنست و در تخیر همنشین صلاح

نفس   سرکش از صحبت صاحبدلان   دست مدار از کمر مقبلان   خار که هم صحبتی گل کند
غالیه در دامن سنبل کند   نافه چو با مشک شود پایدار   جیب صبا کرده از آن مشکبار   حکما
گفته اند که ندیم باید که نیکو سخن پاکیزه خصایل حسن شمایل فرخنده سیرت ستوده سریرت موزون
طبیعت اداب دان بدیهه رسان شگفته روی بذله گوی و از همه علوم و فنون خصوصا از معانی قران و دقایق
حدیث و فن تاریخ و سیر باخبر باشد تا از هر مقوله سخن که در میان آید عاری نبوده رفاقت تواند کرد
و حکایات شیرین و اشعار رنگین که مناسب وقت مجلس باشد مجلس را رنگین دارد و بمقتضای
مقام مبادرت بکلام نموده پادشاه را خوش وقت و خوشحال سازد و از اداب ندما است که پیوسته
در مجالس متوجه پادشاه باشند و با یکدیگر بصحبت مشغول نشوند و از طول صحبت و بیداری شب
اظهار ملال و کلال ننمایند افلاطون الهی میفرماید ایاک و مصاحبة الشریر فان طبعک یسرق من طبعه
وانت لاتدری یعنی طبع آدمی که او را تشبیه به دزد خائن گرفته اند از اخلاق و اوصاف مصاحب
چیزها میدزدد با آنکه او را در آن اختیاری باشد تا وقتیکه در نگرد خود را از ایشان یابد
حضرت رسالت فرموده مَثَلُ الجلیس الصالح مثل العطار ان لم یصبک من عطره اصابک
من ریحه و مثل الجلیس السوء کصاحب الکیر ان لم یحرق ثوبک شرره اذاک بدخانه
یعنی مثل مصاحب خوب چون عطار است اگرچه عطر او بتو نمیرسد از بوی خوش او بهره
میابی و مثل همنشین بد مثل کوره آهنگر است اگر از شراره آتش او جامه تو نسوزد از دود
آن آزار میکشی و حکیم سنائی این معنی را بنظم آورده   صحبت عامه هر که هوشیار است
مثل حداد و مثل عطار است   گرچه عطار ندهدت مشک او   رسد از ناف مشک
او بتو بوی   مرد حداد اگر نسوزاند   جامه زانگشت او بیالاید   و حکیم فردوسی

یعنی گلخن را

همین مضمون را نیکو گفته   بعنبر فروشان اگر بگذری   همه جامه تو شود عنبری   اگر بگذری نزد
انگشت گر   نیابی از او جز سیاهی دگر   حکما گفته اند سزاوار رعیت کسیرا که حق سبحانه تعالی
بجهة انتظام امور عالمیان برگزیده باشد و ورا نگهبان و پاسبان خلایق ساخته تمامی اوقات خود را
براحت و فراغت بگذراند و از مصالح ملک و مملکت غافل و ذاهل ماند چه قوه فکر ملک در نگهبانی ملک زیاده
از قوه لشکرهای عظیم باشد بلکه باید که چیزی از اوقات ضروری معاش خود چون خوردن و آشامیدن
و خواب کردن و معاشرت اهل و اولاد و غیر آن کم کرده در اوقات عمل و تعب بیفزاید و صرف تدبیر
امور سلطنت و رفاهیت حال سپاهی و رعیت نماید تا در اوقات راحت و صحبت اگرچه اندک باشد
فارغ البال و مطمئن خاطر باشد چه هیچ نعمتی بهتر از امنیت خاطر و هیچ فراغتی نیکوتر از فارغبالی نباشد
و چون پادشاه بعیش و عشرت مشغول گردد همه امرا و ارکان دولت و سپاهی و رعیت بمقتضای الناس
علی دین ملوکهم ابواب راحت و فراغت مفتوح داشته دست از همه کار بدارند و در شهوات مرخص
و حریص گردند و اسباب آن شهوات یاری و معاونت نمایند تا سعادت بشقاوت مبدل گردد
و امور دین و دولت مختل گشته نظام بفساد و درستی بعناد منجر گردد و هرج و مرج پدید آید که تلافی
و تدارک آن در حیز امکان نگنجد   از آداب سلطنت و پادشاهی نصب و تعیین امرا
و ارکان دولت که بمنزله قوایم سریر سلطنت و اساس بنیان دولت هستند و در ایجاب
رعایت شش جهة ضرورت   اول آنکه بمقتضای اِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم اَن تُؤَدّوا الاَمانات اِلی
اَهلِها هر کاری و منصبی را باهل آن رجوع فرمایند یعنی بکسی که قابلیت و استحقاق و لیاقت و استعداد
آن داشته باشد و از عهده آن کار کماینبغی بیرون تواند آمد مفوض دارند تا موجب تعادل
و تعاضد امور دین و دولت بوده از زوال و انتقال ایمن باشد و مناصب و اشغال را مرتبه

حال هر کسی تعیین فرموده کارهای بزرگ را بمردم خورد و کارهای خورد را بمردم بزرگ نفرمایند
که هم کار ضایع و معطل ماند و هم آن شخص باطل و رسوا شود که گفته اند   دو صد من استخوان باید
که صد من بار بردارد   و در اواخر بغایت عظیمه منجر شود و چنانکه از یکی از آل سامان پرسیدند که سبب
زوال دولت از خاندان شما چه بود   آنکه کارهای بزرگ که لایق اهل عقل و کیاست بود بمردم خرد
یعنی نادان دون باز گذاشتیم که تاب حوصله آن نداشتند و عهده و تمشیت آن بر نتوانستند آمد و کارهای
خورد بمردم بزرگ عزیز رجوع فرمودیم که تقدیم آن باعث خفت و انحطاط منزلت ایشان بود
و از دلگیری کما ینبغی بلوازم آن اقدام ننمودند بدین جهت نظام مهمات مرتفع گشت و شد آنچه
شد و حکما گفته اند زوال الدول باصطناع السفل یعنی بلند گردانیدن پایه فرومایگان
سفله باعث انحطاط دولت و زوال سلطنت   لبوزرجمهر لم فسد ملک بنی ساسان
و ملک فیهم فقال لانهم استعانوا فی جلایل الاعمال باراذل العمال حتی آل امرهم الی ما آل
آنکه هر طبقه و طایفه را بشغلی و صنعتی که ذی و پیشهٔ ایشان باشد مکلف و مأمور
سازند تا بلوازم آن کما ینبغی اقدام توانند نمود و خدمات با نسبت رجوع کنند چنانچه
کار سپاهی برعیت نفرمایند و کار رعیت بسپاهی و خدمت ترک بتاجیک و خدمت تاجیک
بترک چه ترکان را با نیزه و شمشیر سر و کار است و پیوسته از امور زنند و تاجیکان را با قلم
و کاغذ معاش و مدار و همواره مشق آن کنند و چون هر یک بشغل دیگری مشغول
گردند هر دو معطل و مهمل مانند   آنکه تا عیار کاردانی و وقوف و کیفیت معاشرت
و حسن سلوک کسی را کرة بعد اخرى بر محک امتحان نزده باشند و خاطر از جمیع جهات مطمئن
نفرموده او را دفعه بمنصبی بزرگ و دولتی سترگ ممتاز نسازند هرچند استعداد بالقوه

دراد باشد

دراد باشد لیکن باید که مرتبه بمرتبه او را بارجاع خدمات مناسب امتحان فرمایند تا مشق و ملکه کارهای بزرگ
که تفویض آن باو بعد از ممارست و استعداد بالفعل مناسب باشد در او بهم رسد چه هیچکاری و صنعتی
بی مشق و تعلم نشود و چنانچه معمار بنائی و بنا تا شاگردی نکرده باشد چنانکه در کار خود ماهر و در صنعت خود قادر
نمیتواند شد همچنین هر منصبی مشق و ملکه دارد و مثلا تا کسی حکومت شهری نکرده باشد بایالت مملکتی مشغول
نتواند بود و تا مشق نکرده باشد بامر وزارت و عمل ولایتی اقدام نتواند کرد و علی هذا القیاس
رعایت حقوق خدمات سابقه هر کس و آبا و اجداد او در این دولت ضرورات تا اگر کسی خدمتی شایسته
کرده باشد و قابلیت ترقی و استعداد منصبی بهتر از آن داشته باشد او را در آن مرتبه نگذارند و پایه
و مرتبه او را بقدر استحقاق و استعداد بیفزایند و اگر او نباشد تا اولاد او را قابلیت و لیاقت منصب
او باشد دیگری را بر ایشان ترجیح ندهند مگر آنکه اولاد او اهلیت آن کار را نداشته باشد و در این صورت
ایشان را محروم نباید گذاشت بلکه بشغلی مناسب مشغول باید ساخت تا وقتی که قابلیت و اهلیت بهم رسانند
آنکه از برای هر کاری و منصبی جمعی را ترتیب نموده و در آن پایه و بله داشته باشند تا اگر یکی از ارباب
مناصب بموت یا عزل بر طرف شود آن کار معطل نباشد چه نسبت سلطان در مملکت چون باغبانست
در باغ خود اگر چند درختی بر طرف شود یا از صرصر حوادث خشک خواهد شد نهالی بجای آن ترتیب نماید
تا باغ او از نفقت اشجار و اثمار خالی نماند همچنین پادشاه باید که پیوسته ملاحظه اطراف مملکت و جوانب
سلطنت نموده تا از برای هر امری خصوصا حکومت سرحدها جماعتی آماده و مهیا داشته باشد
آنکه مردم کارآمدی و ترتیب کرده‌ای خود و جمعی را که حقوق خدمات داشته باشند بادنی تقصیر
و تهاونی از نظر اعتبار نیندازند و ایشان را خار و ذلیل نسازند و بتأمل و تدبیر در حالت هیجان
غضب امر بقتل و سیاست نفرمایند چه امثال این مردم را که بر حقوق خدمات و جان سپاری

چاشنی دلگاه باشد که ارباب زیادتی اخلاص و دولتخواه مطلبی گستاخانه بعرض رسانند یا حرکتی
که موجب ناز و استغنا باشد بعمل آورند یا اظهار دلگیری و ملالت و استغنا نمایند اینهمه را بمقتضای
وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ بذیل عفو و اغماض بپوشند و بحسن خلق و شفقت و انعام
و اکرام تلافی و تدارک نمایند که گفته‌اند   در عفو لذتیست که در انتقام نیست   چه استعمال عفو و اغماض
از خصال اکابر ملوک و موجب زینت سلطنت و دولت و استحکام قواعد حشمت و ابهت زیرا که هر چند
قوه و قدرت اتم باشد فضیلت عفو ظاهر شود و چون آدمی جایز الخطاست و هر روز هزار گونه خطیه و سیئه
از بندگان روسیاه بدرگاه حضرت اله میرود و پرده عفو و اغماض بر آن میپوشد و با اینقدرت
سیلاب نعمت جواهر و روزی از ما باز نمیگیرد و بیک کلمه استغفر الله جرائد جرائم را باب رحمت میشوید پس
آنکس باید که بداند که کمال نشئه انسانی در تحقق بصفات ربانی است بمقتضای وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ
غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور وجود حقیقی است در رحمت و عفو الهی مقتضی جلوه ظهور در مظاهر عجز
و قصور بشریت چنانچه در حدیث آمده که اگر شما گناه نکنید حق تعالی طایفه دیگر بیافریند که گناه کنند
تا صورت رحمت او در مرآت عفو تجلی نماید عفو تشبه ببنده حقیقی که منبع خیرات تواند بود و کدام
صفت کمال با این برابری تواند کرد و ارسطاطالیس حکیم میگوید ملوک و سلاطین را نه آنچنان باشد که چون
عنان اختیار عالمیان در قبضه اقتدار ایشانست هر کس را بهر کار تعیین فرمایند فوراً آن خدمت ازو
متمشی خواهد شد لا والله نه این چنین است بلکه عمرها باید که تا بکیرا استحقاق و استعداد کاری مناسب
بهم بگیرد   سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب   لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
و اگر چنین بود که از همه کس همه کاری میآید سلطنت بسی سهل بود گویند یکی از ملوک از روی
طیش و عتاب با امیری گفت که مرا بوجود شما چندان احتیاجی نیست اگر ضرور افتد آدم از چوب

میتوانم

میتوانم تراشید امیر در جواب گفت بلی این چنین است اما آدم چوبین خواهد بود و صورت آدم از نفع و ضرر
نباید جز اینکه هیزم مطبخ را شاید چه بزرگان گفته‌اند   کرم که مار چوبه کند تن بشکل مار   کو زهر بهر دشمن
کو مهره بهر دوست   نصب و تعیین وزراء امانت پیشه و صاحب خیراندیشه است و این اهم
مهام سلطنت و شهریاری و رکن رکین خلافت و جهانداری است چه انبیاء عظام که مؤید من عند الله
اند با وجود تقدس نفس و اصابت صحت رای از درگاه پادشاه منزه از شریک و وزیر التماس دستگاه
وزارت و مشیر نموده‌اند و طلب کسیکه ایشان را در انتظام مهام نبوت و رسالت معین و ظهیر و یاور
و نصیر بوده باشد فرموده کما قال سبحانه و تعالی حکایت عن موسی وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي
هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي   و حضرت احدیت بر سبیل منت میفرماید
وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا   و در صفات کلام خیر انجام اذا اراد الله بالامیر
خیرا جعل له وزیر صدق ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه و اذا اراد امرا آزره و اذا اراد الله
غیر ذلک جعل له وزیر سوء ان نسی لم یذکره و ان ذکره لم یعنه ظاهر میشود که قوام
سلطنت و نظام ملک و ملت بی مساعدت رای صواب نمای وزیر صاحب تدبیر صورت پذیر
و سرانجام مهام نصفت رعیت پروری و تشیید امور عظمت و عدالت گستری با تقویت
تدبیر وزیر و مشیر انتظام نگیرد و دستان کشورستان لایح سلطانی بمعاونت قلم خجسته رقم وزراء
عظام کارگر نباید و جام خون آشام تیغ صاحبقران با مساعدت خامه مشکین ختامه صواب
کرام دست برد ننماید   ز رای وزیران روشن ضمیر   شود کار شاهان کفایت پذیر
و اصابة الخلفاء فیما حاولوا مقرونة بکفایة الوزراء   که گفته‌اند امور الدنیا تحت شیئین
احدهما تحت الآخر هما السیف و القلم و چنانکه حفظ ولایت و در قبضه ملک تیغ مسخرات

ضبط محصول ممالک در حوزهٔ اهل دیوان بقلم مقرر همچنانکه اجرای اوامر و نواهی قرآن بتیغ برّان نظرات
نسب نشانهٔ برهان شریعت بیان قلم منضبط بنیاد و سیاست جمهور بتیغ است اساس سیاسا
امور بقلم است پس سلاطین عالیمقدار را واجب و لازم و ضرور و متحتّم است که در نصب و تعیین
وزراء و تعیین امور وزارت نهایت دقت و رعایت مصلحت مرعی دارند و زمام اختیار و عنان
کار و بار اهل روزگار را بکف کفایت صاحب درایتی گذارند که متانت اندیشه و به ارزی یافته باشد
و بکفایت اشتهر که بامری رسیده و کوی براعت و کفایت از کفاف و ثقات عالم ربوده و ضبط
اموال و تعیین عمال را برای صواب نمای او مفوض دارند تا هر که را از فرق امم از عمال و ارباب قلم
وقوف و مهارت بیشتر و در تحکم لا و نظم رعایت بهتر در منزلت و مکانت او بیفزاید و در ای عموم
جراید و دفاتر هر که را قانون معرفت بیشتر باشد و شیوهٔ امانت نیکوتر ورزد در رتبه و مرتبت او
سعی نماید تا قوام کار در سلک مرام انتظام یابد و رواج احکام برنسق تمام ماند   رفکر
وزیر فطانت پناه مخلد شود و در دولت پادشاه و ازین جهات خیریت سمات است که از زمانی که بنای
سلطنت و شهریاری و اساس پادشاهی و جهانداری در عالم نهاده اند پیوسته سلاطین جهانگشای
و خواقین مظفر لوا مسند وزارت را بوجود وزرای صاحب تدبیر آصف آیین روشن ضمیر
آراسته زمام مهام ملکی و مالی بقبضهٔ درایت و کف کفایت ایشان گذاشته از سایر ارکان
دولت و اعیان حضرت سمت امتیاز داده بلقب اعتماد الدوله العلیه و صدر اعظمی مفتخر و سرافراز
ساخته اند   که در منصب جلیل القدر وزارت چند چیز از لوازم است   نجابت
نسبی و حسبی و پاکی طینت و خوش ذاتی و خیراندیشی و حسن خلق و رفق چه وزیر مرجع الیه اکابر
و اصاغر و محتاج الیه اعالی و ادانی است و اشراف و نجبای هر طائفه را باو رجوع و بازگشت
می باشد

می باشد پس باید که در شرافت نسب و نجابت حسب بر همه تقدم داشته باشد تا اولویت و اقدمیت او بر اکابر
و اعالی و اشراف و دوشوار نباشد و اوامر و نواهی او را بطوع و رغبت اطاعت و انقیاد نمایند نه بتعسف و زجر
و مراد از نجابت حسبی است که سلوک و اطوار او بزرگانه و نجیبانه باشد و بحسن خلق و مهربانی تسخیر قلوب
اعالی و ادانی نموده خود را در نظر خلایق موقر و مکرم دارد و بانواع بذل و احسان تخم مهر و محبت در زار
دلهای خاص و عام فشاند و نهال عدل و انصاف در جویبار خواطر رعایا و برایا نشانده و دعای خیر که نتیجهٔ
ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی بر روزگار فرخنده و آثار پادشاه کامگار عاید گردد و غرض از پاکی طینت
و خوش ذاتی و خیراندیشی است که همت و جبلت او منعطف بر تحصیل رضای خالق و خیرخواهی خلایق
بوده باشد و منظور از حسن سیرت و سیرت است که ظاهر و باطن او مکروه و مستنکر نباشد   فضیلت یعنی
عالم باشد بکتاب الله و سنت رسول الله ص و علم او محیط باشد بمسائل ضروری شریعت و احکام تا از او
حکمی برخلاف حکم الهی صادر نگردد و جمع تواند کرد بین العلوم الدینیه و القوانین السلطانیه   عقل
معاش و کاردانی و حسن تدبیر زیرا که وزیر مدبر و مشیر امور مملکت و سلطنت و بمنزلهٔ قوهٔ عاقله
پادشاه است هرگاه وزیر از حلیهٔ عقل و تدبیر عاری باشد   ترسم که طبیب را طبیبی باید کار سلطنت
از رونق و نظام بخلل مبدل گردد   آمده که لا تشتغل عن السلطان من هو دا انظر الی الوزیر من هو
فینبغی ان یکون وزیر الملک مصلحا فان الوزیر اذا اصلح صلح الملک و اذا افسد فسد الملک و من
ظن من الملوک ان لعلمه فضیلة مع علم وزیره فقد غلط و ان خالف بعد حجة ظاهرة لم ینفع
حکما گفته اند احسن الوزراء حالا من اعدّ لکل امر یجوز وقوعه عدّته و اسوئهم ترک الاعداد
للنزول ثقة بنفسه و اعتمادا بفطنته و بسا امور مشکله و مخاطرات عظیمه و مفاسد قویه
که بحسن تدبیر و اصابت رای وزرای روشن ضمیر باسهل وجهی سمت انحلال و انقطاع

پذیرفته تجربه در کار و اطلاع بر اوضاع و اطوار سلاطین ماتقدم و وزراء معظم چنانچه از علم تاریخ
و سیر مطلع و باخبر بوده و بخدمت ملوک عالیمقدار و ذوالاقتدار و مجلس وزراء نیکوکار ستوده اطوار
رسیده باشد تا فعل و کردار و قول و گفتار و راه و رفتار ایشان را دستور العمل کار و بار خود
سازد چه خوش سروده این نغمه پیر تجربه کار که عمر مرد دو بایست درجهان ناچار که با یکیش
نمودی چه تجربه حاصل بدیگری بنمودیش تجربه درکار بنزد اهل خرد از رزدست تمنی چه عمر
کس نبود درین سرای دوبار کجاست فرصت احوال تجربه کردن زحال مردم دیگر تو تجربه
بردار چه کار تجربه با عمر دیگران باشد همان بود که دو صد عمر کرده بکار از کلام درر نظام
حضرت امیرالمؤمنین است که العاقل من وعظه التجارب یعنی عاقل کیست که عاقل و ناصح او تجربه
روزگار باشد حکما گفته اند مرآة العواقب فی ید صاحب التجارب و گفته اند و ما المرء
منقوعاً بتجریب غیره اذا لم تعظه نفسه و تجاربه وقوف و مهارت در علم حساب و قانون
سیاق تا در ضبط اخراج و ادخال و تفریع محاسبات عمال اگر سهو و غلطی از مستوفیان و کتاب
و کارپردازان صادر گردد او را اطلاع و آگاهی حاصل تواند شد و در تمیز و تحقیق امور ملکی
و مالی بر وفق قانون حساب و میزان صواب حکم تواند کرد باید که وزیر در سایر علوم
مهارت تمام داشته باشد تا او را قدرت و استعداد آن باشد که اگر در مجلس پادشاه حرف
علمی مذکور شود بقدر مقصود در دخل تواند کرد و اگر پادشاه یا دیگری در مجلس بجانب او متوجه
شوند و از و استفسار نمایند عجز از و ظاهر نشود وزیر باید که حلیم و بردبار و صبور و با وقار
باشد و از تهتک و خفت و سرعت طیش مجتنب و محترز زیرا که حدت و تندی از همه کس دلیل
خفت عقل و ذهاب وقار است و از بزرگان باعث شین و عار و موجب زوال دولت و اعتبار

چنانچه

چنانچه احمد بن الخصیب وزیر منتصر خلیفه عباسی را روی نمود گویند احمد بن الخصیب بصفت فضل و شجاعت
انصاف داشت اما حدت و سرعت غضب بر مزاجش مستولی بود بحدیکه روزی در گذرگاه متظلمی
سر راه بر او گرفته چیزی طلبید و الحاح از حد گذرانید احمد در خشم شده و از غایت اضطراب
پای از رکاب بر دل کرده رسانید آن بیچاره را زد این حرکت در میان مردم شهرت یافته یکی از شعرا
این قطعه را در سلک نظم کشیده قل للخلیفة یا ابن عم محمد اشکل وزیرک انه رکال
قد نال من اعراضنا بلسانه و لرجله عند الصدور مجال و این حکایت بسمع خلیفه رسیده است
باعث معزولی او شده مکن تندخوئی با اهل سؤال که این شیوه مقبول اخیار نیست بجز
حسن خلقت مدار احتیاج ز ارباب دولت سزاوار نیست در بیان آداب و رسوم
وزارت و دستور العمل وزراء نامدار و امراء ذوی العز و الاعتبار ای نام تو سر دفتر
اسرار وجود وز جود تو خلق هر دو عالم موجود از حکمت شاملت وزرای وزراء شد
عاقبت کار سلاطین محمود حکمت بالغه ربانی و رحمت شامله یزدانی تفاوت مراتب و درجات
انسانی را باعث نظام احوال عالم و موجب انتظام اوضاع بنی آدم گردانیده وَهُوَ الَّذِي
جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ تا ارباب همم عالیه
و اصحاب نفوس صافیه باشتغال شریفه و صنایع جمیله که تعلق بجوهر عقل و رویت و صفای
نفس و طویت دارد اشتغال نموده انجمن آرای محافل سلطنت صوری و معنوی و رونق
افزای مملکت دینی و دنیوی باشند و منصب جلیل القدر وزارت که رکن رکین خلافت
و جهانداری و بل قوام و قرین سلطنت و شهریاریست از آنجمله اشرف صناعات نفسانیست
که باعث استکمال نشأه انسانی میگردد و درین شغل شریف تحصیل کمالات صوری

و معنوی و وصول بسعادات دینی و دنیوی بسهولت میسر می‌شود و پس هر کرا مساعدت توفیق یزدانی
و مرافقت تأیید سبحانی و روایح عاطفت سلطانی بر گلشن حال و ساحت آمال صاحب سعادت وزیدن
گیرد و قامت قابلیت او بخلعت گرانمایه وزارت سرافراز و بپایه والای اعتماد دولت ممتاز
سازند بشکرگذاری این عطیه کبری و موهبت عظمی جراید عقاید و اعمال و اقوال و دفاتر دولت و اقبال
خود را باقتناء اخلاق حمیده و ارتسام اوصاف ستوده فهرست نموده مفردات اقوال و افعال
خود را بمیزان عدالت و دستور سنجیده در انتظام مهام طوائف انام و تنسیق مهمات خاص و عام مساعی
جمیله بظهور رساند و نقد عمر گرانمایه خود را صرف تحصیل جنس سعادت ابدی و کرامت سرمدی
نموده در دار دنیا نام نیک و ذکر جمیل باقی گذارد و در نشأه آخرت و جزا اجر جزیل یابد و در زمره
مقربان اصحاب سرافراز و موفق و مثاب باشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و التزام این صفات حمیده و اطوار پسندیده جز بمداومت و مراقبت
و رعایت چهار شرط که اسطقسات ترکیب وزارت و قوایم سریر دولت و استقامت منتند صورت
نبندد مراعات جانب مالک الملک علی الاطلاق و معبود باستحقاق که پادشاه حقیقی و مالک
الملوک تحقیقی است و آن بصحت عقیدت و حسن نیت و کمال ایمان و ثبات ایقان و ادای
فرایض الهی و متابعت شریعت و سنن حضرت رسالت پناهی منوط و مربوط است پس باید که همواره
نصب العین ضمیر و پیشنهاد خواطر تحصیل رضای حضرت پروردگار و آسایش و رفاهیت خلایق
که ودایع بدایع آفریدگارند جل شأنه و عظم برهانه بوده اغراض نفسانی و مشتهیات جسمانی را بالکلیه
از لوح خاطر محو و منسی گرداند و از راه هوا که مستلزم وزارت نفس [illegible] الله بالوزارة
مستلزم نگردد چه وزیر را هر روز در هر باب چندین حکم مختلف باید کرد و حکم الهی است

ان احکم

[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] النفس الوزارة

که فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ و نعوذ بالله یکی از آنجمله برخلاف حکم الهی صادر گردد فردا ندامت و حسرت
یا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ گرفتار باید بود چون توانستم ندانستم چه سود چونکه دانستم
نتوانستم نبود و واجب است که در همین دار فانی نیز نتایج الفعال عاید وی گردد و حسرت و ندامت و رسوائی
بخشد چنانکه در این اوان خجسته نشان در زمان پادشاه معدلت بنیان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه مشاهده شده است و از حکایات گوهر نثار بلبل گلستان سخندانی
مصلح الدین شیرازی است که وزیری غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزانه سلطان
آبادان شود و بیخبر از قول حکما که گفته‌اند هر که خلق خدای بیازارد تا دل مخلوق بدست آرد
حق جل و علا همان خلق را بر وی گمارد تا دمار از روزگارش برآرند آتش سوزان نکند با سپند
آنچه کند دود دل مستمند تا آخر ملک را طرفی از ذمایم اخلاق او معلوم شد در شکنجه‌اش کشید
و بانواع عقوبت ویرا بکشت حاصل نشود رضای سلطان تا خاطر بندگان نجوئی خواهی
که خدای بر تو ببخشد با خلق خدای کن نکوئی در آنحالت یکی از ستمدیدگان بر وی بگذشت و در حال
تباهش نظر کرد و گفت نه هر که قوت بازوی منصبی دارد بسلطنت بخورد مال مردمان
بگزاف توان بحلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بماند در ناف عاقل
هوشمند و لبیب دانشمند را معلوم است که خدای عز شأنه را طاعت واجبست و پادشاه را
اطاعت و چون انقیاد ایشان بر رعایا عموما و بر عامه خلایق مفروض باشد پس بر مقربان و مخصوصان
بطریق اولی خاصه بر آنکس که در ملک و مال زمام کار و عنان اختیار در قبضه اقتدار
او سپرده باشد و در قبض و بسط مهام سلطنت و حل و عقد امور مملکت او را استقلال و استبداد
داده و این انقیاد متصور نشود الا بتقرر بهجت پادشاه در خاطر صغیر و کبیر و تمکن عظمت او

در باطن برنا و پیران با ظهار حسن سیرت و راستی و عدالت باشد با جمیع خلایق چه از سلاطین نامدار هر کس
که در صفحات روزگار نام نیکی یادگار گذاشته از یمن معدلت وزیر صاحب تدبیر بوده و اگر بعکس
این بوده بهمین قیاس دیگر هر چند از پادشاه مباسطت و عنایت و شفقت و تربیت و الفت و معاودت
مشاهده افتد هیچ اعتماد بران ننماید و از سطوت وی غافل نباشد که گفته اند تکیه بر کرمهای شاهان مکن
قرب رفعت چه بر میگردد پس وزرای دوراندیش را لازم که با کمال تقرب ایمن نبوده باشد
ای وزیر زمانه شه با تو گر برآرد ز جیب گریبان سر شو ایمن ز مکر او بشنو ذکر برمکیان قصه جعفر
نقل حکیم میگوید اذا ازادک السلطان تقدما فزده اجلالا ارسطو گفته من طلب خدمة السلطان
بغیر ادب خرج من السلامة الی العطب و باید که در حالت تقرب و عنایت احتیاط در امور بیشتر
و بیشتر بجای آورد و خوف و خشیت بر دل بیشتر دارد و سعی که موجب این عنایتها باشد زیاده
گرداند استمرار و ازدیاد عنایت اگر دد و در اداب ابن المقفع آورده که اگر سلطان ترا برادر
گوید تو او را خداوند خوان و هر چند ترا قرب زیاده شود و تعظیم افزای و چون ترا از نزد او طلب
باشد در اثنای محاورت تملق و تضرع بسیار نمای که علامت خشیت و بیچارگی است و دیگر باید
که پیوسته طالب رضا و خورسندی سلطان باشد و شفقت و عنایت او از راه خدمت جاه
بسیاری خواهد چه عاقل را معلوم است که خوشنودی پادشاه حقیقی جل جلاله با وجود غایت استغنا
و نهایت بی نیازی بی دل طاعت و عبادت میسر نیست تا خوشی پادشاه مجازی با کمال احتیاج
بدان تصور توان کرد از لطایف حکمت آثار مصلح الدین است که سیاه گوشی را گفتند ترا ملازمت
شیر بچه وجه اختیار افتاد گفت فضله صیدش میخورم و از شر دشمنان در پناه دولتش زندگانی
میکنم گفتند اکنون که بظل حمایت او درآمدی و بشکر نعمتش اعتراف کردی چرا نزدیکتر نیائی

تا بحلقه

با تحفه خاصات درآورد و از بندگان مخلصت شمارد گفت از ظلمش از این بیم افتد که ندیم حضرت سلطان
زیر پا بدو باشد که سر برد و باید که از عتاب و طیش پادشاه و در حالت غضب و غیران و دلگیری بخود
راه ندهد و صبر و تحمل را شعار خود سازد که گفته اند من صحب السلطان فلیصبر علی قسوته کصبر الغواص
علی الموجه و دیگر باید که در هیچ امری مخالفت رای و اراده سلطان ننماید و اگر خواهش او مغایر مصلحت
و مخالف طریقه معدلت باشد بصریح رفع و منع آن نشاید کرد و بلطایف هر چه تمامتر آن بلکه حالت پادشاه
ملاحظه باید نمود چه در اوقات غضب و طیش و در آن تفرقه خاطر ملوک هر چه گفته شود در موقف عرض
در آید اگر همه دعا و تحسین باشد ناگوار خواهد بود از سخنان اسکندر است که لا تلتبس بالسلطان
فی وقت اضطراب الامور علیه فان البحر لا یکاد یسلم راکبه فی وقت سکونه فکیف لا یهلک مع
اختلاف ریاحه و اضطراب امواجه و از اینجاست که گفته اند مراعات وقت در زمان عرض مطالب
از اعظم شرایط است و در وقت فرصت بتواضع و تعظیم تمام و عبارتی هر چه لطیفتر عرضه دارد
و اگر پادشاه در اثنای سخن اعتراضی افتد نفی نکند و تخطئه سخن او ننماید و سخن او را بسمع رضا گوش
دهد و در سخن تاملی شافی واجب شمرد که گفته اند کلام الملوک ملوک الکلام نقلست که وزرای
انوشیروان در مهمی از مصالح ملک اندیشه میکردند و رای میزدند و ملک همچنان در تدبیر اندیشه
میکرد ابوزرجمهر را رای ملک اختیار افتاد وزرا در نهانش گفتند که رای ملک را چه مزیت بود
که بر رای چندین حکیم گزیدی ابوزرجمهر گفت موجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگنان
در مشیت که صواب آید یا خطا پس بر موافقت رای ملک اولیتر تا اگر خلاف صواب آید بعلت
متابعت او از معاتبتش ایمن باشیم   خلاف رای سلطان رای جستن   بخون خویش باشد
دست شستن   اگر خود روز را گوید شب است این   بباید گفت اینک ماه و پروین

خواجه نظام الملک میگوید که وقتی بدرگاه سلطان الب ارسلان بسیاری از اتراک و حشم را مجتمع گشته
بودند و وجوه انعامات ایشان از خزانهٔ عامره داده میشد امرا و ارکان دولت مصلحت چنان
دیده بودند که هر یک از آن جماعت را بحکومت مملکت و ناحیتی فرستند تا مال محصول آن ولایت را
بخزانهٔ عامره فرستاده ایشان را نیز منفعت و رفاهیتی باشد و آن وجوه که بانعامات و علوفات
ایشان از خزانه داده میشد کفایت و صرفهٔ دیوان شود و سلطان نیز بر این مصلحتی چند از ایشان قبول
تلقی نموده چون دران باب با من مشورت کرد متامل شدم چه دران فرقه جمعی بودند از محاسن
اخلاق عاری و طبایع ایشان مخالف رعیت داری دانستم که استیلای ایشان بر مملکت موجب
خرابی ملک و استیصال رعیت میگردد و نیز حکومت ایشان را انفاسد که در عقبت آن از حزم سلطان
متردد بودم که تا شرح آن احوال باز توانند نمود یا نه چون جواب را زود نگفتم سلطان را
معلوم شد که مرا تاملی است فرمود که ترا درین باب آنچه بخاطر میرسد بگو عرض نمودم که مرا
درین حال حکایتی از منصور خلیفه بیاد آمد گفتم اصمعی روایت میکند که عمرو بن عبیده از مشایخ
بغداد بود و منصور مرید او و هرگز از کلیات امور از اشارت او تجاوز نکردی منصور در ایام
ذو القربی و عشیر خود را والی مملکت گردانیده بود و پیوسته از ظلم و تعدی ایشان
شکایت میرسانیدند و منصور تدارک آن اهمال مینمود قضارا چنان اتفاق افتاد که عمرو بن عبید
بعزم حجاز روان شد در مراجعت چون بقدس رسید اهالی انجا بانواع تضرع و ابتهال او را
متوقف گردانیدند و قریب یک سال در انجا بماند و منصور علی التعاقب کسان فرستادی
و التماس مراجعت او نمودی بهیچ طریق مبذول نمیداشت آخر الامر معتمدی روانکرد و گفت
عقیده من بصدق او چنانست که هرگز مخالف ما فی الضمیر بر زبان جاری نسازد و استغفار کند

کو اجب

که بموجب اجتناب او از بغداد چیست چون آن کس رسید رسالت خلیفه ادا کرد و دعا رسانید بعد از
چند مجلس از شیخ پرسید که بغداد وطن اصلی شماست از انجا رضا بمفارقت و اختیار کربت غربت
چرا است شیخ گفت ضعف قلب و رقت طبع بر من غالبست و در انجا جمعی مظلوم میرسند و از ظلم شکایت
میکنند و مرا قوه آن نیست که بصریح بخلیفه بگویم که فلان ظالم را از فلان مظلوم منع و دفع کردن
چند نوبت در مقام تنبیه او گفتم که اگر کسی خود را از ظلم باز نتواند داشت چه ضرورت که دیگران
نیز باز ندارد و اگر کسی بر دفع ظلمی قادر باشد و مانع نگردد البته در یوم یقوم الحساب بدان
مواخذ و معاقب خواهد بود و در روز جزا هیچ چیز بدان نمیرسد که کسی از گناه دیگری عقوبت
کشد القصه فرستاده باز آمد و آن حکایت بخلیفه رسانید خلیفه او را باز فرستاد و اظهار معذرت
بسیار نموده از سوالف و گذشتها استغفار کرد و ایمان مغلظه در میان آورد که من بعد هر تعرضی
و اشارت که از شیخ واقع گردد باهتمام تمام تتبع آن بجای آورد و بر مقصود شیخ اطلاع حاصل کند
و از هیچ وجه سر از فرمان او بیرون نرود و بانواع درخواست مراجعت او مسئلت نمود غرض از ایراد این حکایت
آنکه هرگاه بر وجه احسن نفع و ضرر امری بموقف عرض رسد نتیجه آن بر وفق مراد بظهور میرسد
باید دانست که ملوک و سلاطین را همتها بلند است و هر کس را مطیع و منقاد خود خواهند
و کار و کردار خود را قدوهٔ روزگار دانند پس بدین سبب خلایق را با ایشان در مقام بندگی
و اطاعت باید بود و بهیچ وجه از هیچ امر حلی و اسناد جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و در هر امر
که دایر باشد میان آنکه گناه باد یا بایشان عاید گردد بر خود باید گرفت و ساحت
ذمه ولی نعمت خود را از وصمت نقص و عیب مبرا گردانند بعد از آن بلطایف تدبیر
و حکمت علاج براءت ساحت خود بر ایشان ظاهر ساخت و در رضاجوئی ایشان مبالغه باید نمود

دیگر چون در این معنی ریبی نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است چه او ظلّ الله و ولی الرضاست پس کسیکه
سلطان عادل اعتماد بر ضبط و کفایت و اعتقاد بر رشد و هدایت او کرده و درجهٔ علیه وزارت که ارفع درجات
اهل عالم است بدو ارزانی داشته چنان سزد که بعد از اثبات بر طریقه راستی و امانت بظاهر و باطن
دیگر همت را بتدبیر احوال سلطنت و تکثیر اموال مملکت مشغول و معروف دارد و نه بصورت جور و اعتساف
بل بطریق عدل و انصاف و عرق لهو و لعب از ضمیر خود در رفع و استیصال کند و از جمیع ملاهی خصوصا از محرمات
و مناهی مجتنب باشد چه از شغل ملاعب و لذات اندک تقصیری بسیار بنماید و از جد و جهاد عکس
آن ورا باید که التذاذ و استمتاع خود برضای پادشاه منحصر گرداند و جزم کند بر آنکه ملازمان سلطان را هیچ
سرور و لذت و بهجت با خوشنودی سلطان برابر نتواند بود چه اصل همه لذات دنیویت و استمرار
آن منحصر در طلب رضای سلطان محرک سلسله سعی دائمی و هیچ ماده اهتمام شبانه روزی گردد چرا که هر
کس بالذات بلذات مایلست و همه ساعی دین و دنیا برای حصول آن باهتمام تمام متوجه بنظام امور
سلطان باید بود اگر چه در اول اشغال و ابتداء اشتغال سعی باید نمود تا انواع کفایت متعاقبا بتواتر
در توفیرات و تکثیرات مال بعرض پادشاه رسد ولیکن بعد از استقرار در صدد استمرار باید کوشید
و دیگر بر وزراء امانت شعار لازم است که هر امری که مخالف مصلحت دین و دولت و منافی نظام
ملک و ملت در درگاه پادشاه بل تمام مملکت ملاحظه نمایند پادشاه را بر وقوع آن مطلع و آگاه سازند
و در دفع و رفع آن سعی و اجتهاد تمام نموده مساهله و مسامحه نکنند که مفاسد آن عموما بهمه خلایق
و خصوصا بوزیر عاید میگردد از جهة کتمان و تقصیر و اهمال در معالجه و تدبیر آن و باید که حقیقت آن را
کما ینبغی با حسن وجهی بموقف عرض رسانند که الکنایة ابلغ من التصریح   آنکه باید که در
خیر اندیشه در تحصیل اسباب نیک نامی و ذکر جمیل و دعای خیر از برای ولی نعمت خود سعی

دکوشش

دکوشش نماید که دعای خیر در دار دنیا موجب ازدیاد جاه و حشمت و در آخرت و روز جزا باعث رستگاری و سعادت
و نام نیک و ذکر جمیل مبرات از مال و ملک و هر چه از آن قبیل باشد و پیوسته ضمیر فیض تاثیر پادشاه را
راغب بخیرات و مبرات و تحصیل مثوبات و حسنات گرداند و همواره مثوبات و مؤکدات آنرا بعینی
در نظر خیر اثر جلوه دهد و فوز نجات دنیوی و اخروی این خصال را بحکایات و امثال در معرض عرض در آورد
و بناهای خیر و آثار نیکو از دیاد کار گذارد که گفته اند ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الآثار
اثر گذار اگر عمر جاودان خواهی   که زندگانی هر کس بقدر آثار است   و اهتمام وزرا در خیر انجام
در اشتهار نام نیک و ذکر جمیل پادشاهان ذوی الاحتشام بجهة کارهای خیر باقی ماند   رعایت
جانب اولاد و امجاد و مقربان و مخصوصان و ندما و امرا و سایر ملازمان درگاه و ایشان چهار صنف‌اند
ابنای عظام و امرای کبار   ندما و مقربان   سایر ملازمان و اشباع غمرات مرافقت بطوایف
و احتراز از تبعات مخالفت شرایط مذکوره وارد و اجمالا و تفصیلا بعضی کلی و بعضی جزئی شرط کلی اجمالا آنست
که در مهمات سلطنت ثابت بر جاده راستی و درستی بدرجه باشد که هیچ افزوده را بدان سخن نرسد
نه دوستان در حدیث او برذیلت کذب موصوف گردانند و نه دشمنان بفضیلت صدق معروف و چنانکه
از آنکه نیکو خواهان در محل نقص و اختلال باشند و بداندیشان مقام در کمال حال هر آینه چون از نفاع کسی
برنج استقامت نباشد انحلالت واقع باشد چه دوست در امتحان و تزیین او از جمله کاذبان باشد
و آن نقصانیست ظاهر و دشمن در استفسار و تتبع احوال او از زمره صادقان و این کمالیست واضح چون بنیاد
راستی و اساس امانت ممهد و مشید گردد و حکایات صدق و صیانت او بر افواه و السنه سایر و دایر
شود دوستان را مجال نیکو خواهی مرتفع باشد و دشمنان را عرضه بداندیشی منتفی پس بنا بر سبق امور بر آن
قرار نهاد و در تحصیل مقصودات و ازاله مکروهات بدان توسل جست رعایت جانب ابنای ملوک

بمقتضی دانش و تجربه مقررات که وزیر را بسیاری از خیر و شر و نفع و ضرر مقارن رضا و سخط ابنای ملوک است
و التفات نمایر ایشان مستوجب رسوخ مشکره و تغییر خاطر مستعقب مضار متعدده و عاقبت اندیشی
مقتضی آنکه با صغیر و کبیر ایشان طریق متابعت و سبیل متابعت سلوک باشد و هرچه ملاحظه جانب صغار
ایشان نه خاصیتی علاحده دارد و چراکه پادشاه بعد از وقوف و اطلاع از ایشان غالب رنجش خاص
حمل بکینه نه بر خوف در جانب خود حمل بر فرزندی که زیاده محبت پادشاه باو بیشتر توان کرد و نیز صغیر
ایشان زود کبیر میشود و مراقبت جانب صغار ایشان را موجب متعدد است و در ضابطه منحصر نیست
چراکه ان بسبب اقتضاء وقت خواهد بود و بمقتضی هر حال آنچه باشد تتبع ان باید نمود و در اقتضاء در رعایت
داشت به مساعی کبار ایشان در هر باب و از هر جهت تقدیم امکان مقصور باید بود و دیگر اتباع و خدم ایشان را
که در مرتبه تقرب باشند و سخن ایشان را وقعی باشد علی قدر مراتبهم بصنوف مکارم محظوظ باید
داشت و بدانچه ممکن باشد متوجه تحصیل خوشنودی ایشان باید بود و طریقه سلطان مسعود با خواجه احمد
حسن میمندی یکی از شواهد این باب است حکایت سلطان محمود در اکثر اوقات از پسر بزرگ خود
مسعود ملالتی بود و خواجه احمد اگرچه بالکلیه رفع آن نمیتوانست کرد اما بعین اصلاح او زیاده میکوشید
با آنکه سالی یکبار با مسعود در بارگاه سلطان ملاقات نکردی مگر در مجلس جماعت از استرضای
وی غافل نبودی چون خواجه احمد معزول شد و نوبت بحسن رسید او جوانی بود بتجربه روزگار
نرسیده و تلخ و شیرین ایام نچشیده در مقام رضا جوئی و خاطرداری مسعود نبود و بعد از آنکه سلطان
ولایت عهد بفرزند خود محمد داد حسن چنانچه طریقه و دیوانیست در هر باب مناقشه و مضایقه بسیار
کردی تا خاطر مسعود از آن متنفر شد و بالجمله سلطان محمود باندک فرصتی بعد از آن وفات یافت
و سلطان محمد بر مستقر دولت که غزنین بود مستولی شد در آن وقت سلطان مسعود در اصفهان بود

بزودی

بزودی مراجعت نمود سلطان محمد بسبب آن متوجه شد اعیان دولت محمودی مخایل سلطنت در ناصیه سلطان مسعود
زیاده دیدند سلطان محمد را گرفتند و در قلعه محبوس ساختند و سلطان مسعود را استقبال کردند
چون حسن پای از اندازه بیرون نهاده بود و به خدمت سلطان بر در مسعودیان او را گرفته از دار بیاویختند زیرا
که روزی برزبانش گذشته بود که اگر مسعود پادشاه شود حسن را بر دار باید کرد و بعد از طلب او خواجه احمد را
طلب کرده وزارت بدو مفوض شد و بانواع اصطناعات مخصوص گشت و هرچند تمهید معاذیر کرد
که یکی از آنها ضعف و پیری بود فایده بران مترتب نشد غرض آنکه ثمرات لطف و نتایج قهر از ابنای
ملوک علی مرور الایام و کر الدهور والاعوام بظهور میرسد اگرچه از اتباع ایشان در رسم سلطنت مجسم
تا زمان یزدجرد شهریار تدبیر ملک و مال جز بقبضه اقتدار وزرا نبودی و تاج پادشاه و تمام معاملات
او در زیر قلم بودی و بس اگر یکی بود چنین و اگر زیاده همچنین منوال یعنی تمامی امور در دایره بیک طایفه متوقف
بودی اما در نوبت سلاطین ترک به دو طایفه متعلق گشت تدبیر ملکی بجمعی و تدبیر مالی بفرقه اول را امرا
گویند و دومی را وزرا و در این اثنا نیز گاه گاه بعضی از وزرا باوج اعتلا رسیده زمام مهام
ملکی و مالی در قبضه اختیار و اقتدار ایشان بوده بصاحب السیف والقلم ملقب بودند چنانچه
در این اوان خیریت اقتران است در تواریخ مسطور است که چند روزی احمد حسن در نوبت وزارت
سلطان مسعود اساس پیشین نهاد و استقلال تمام پیدا کرد و تمام مصالح دولت بطریق وزرا
عجم مرتبط باشاره و تدبیر او بود و چنانچه وقتی سلطان عازم نهضتی شد علی خویشاوند و ارسلان
جاذب و بکتکین حاجب را که از امرای دولت بودند طلب فرموده با ایشان مشورت کرد علی قریب
که مقدم همه بود گفت ما صاحب سیف و سنانیم تدبیر ملک چه دانیم اگر اشارت رود خود را
بر آتش زنیم و اگر فرمان باشد بدریا زنیم و اگر حکم شود که ره از پا در آوردیم اما مصلحت

رفتن در نفس را خواجه داند با وجود چنین تکلیفی اهل الامر وضع او از مساعدت امرا منزل شده باختلال مؤدی
گشت پس چنان سزد که در اجلال و اعزاز ایشان مع قدر در جاتهم اهمال واقع نگردد و هر چند عنایت
از پادشاه مشاهده افتد و در مقام استقلال توان بود فاما عاقبت اندیشی مقتضی است که در امور رجوع
بایشان رود و اگر چه داب وزیر نیست بجز مجلس پادشاه بهیچ مجلسی برود ولیکن هر مدتی بتقریبی
سبب بدیدن عظمای ایشان باید رفت و دیگر بعد از تتبع جمیع جهات و اطلاع بر احوال آنچه صریحا
موجب قصور و تقصیر باید چون باظهار انتجاحت افتد بهیچ حال بنفس خود مهیج نباید گشت بلطایف
الحیل از آن بگذرد و دیگر اظهار باید کرد و دیگر خواص ایشان را بکیفیتی که سابقا مذکور شد باشغال
و اعمال نافعه محظوظ و مشعوف باید داشت و تا میسر باشد هر سخنی را با ایشان بجد مجادله و معارضه
نباید رسانید و دستوری که در مجموع امور و سیر است که همه از روی قدرت و اختیار باشد نه بصورت
عجز و اضطرار چه این منصبی است که هر کسی قابل خلعت وی نیست و دولت و حرمتیست که ایزد تعالی
بهر که عطا فرموده احدی را نمی زیبد که در صدد خلاف او باشد بلکه بهوا خواه او مجهد دل و مکوب گردد
عزیز کرده او را کسی نسازد خوار   بلند کرده او را کسی نسازد پست   مدام دستوران را اهل نشست
حضور و جماعتی که مجالس ملوک رسند و نزد سلطان نقل و حکایت توانند کرد مقتضی تدبیر آنست
که بقدر التفات خاطر پادشاه جانب هر یک را با کرامی که مناسب آنکس تواند بود مرعی دارد
نه بر سبیل اعلان و اظهار بل بطریق اخفا و اضمار و مکرر مذکور گردید که از آزار خاطر فردی از ایشان
بآنچه ممکن باشد احتراز نموده شود و نظر رفعت مقدار و عدم اختیار و اعتبار ایشان نباید داشت
بل بمجرد دخول و خروج و گفت و شنید ایشان را رتبه علیه باید دانست چه اگر بسبب تحقیر روح
ماده عداوت از باطن هر یک واقع نگردد ممکن است که وقتی دیگر ضرری متولد شود مثل آنکه

مهر رسانیدن بدخواهی کردد یا خود در درجه او تردد کند باستقلال که بجمیع این مهمات ضرر است و دفع ضرر توهم
عقلا واجب پس تدارک آن لازم و مآل آن چنین جهان قاعده منتهی میشود که چند چیزاست خرد که از او بزرگ
باید دانست آتش و بیماری و دشمن چه ممکن است که اگر آتشی در اول اندک باشد با خر جهانی بسوزد و ماده بیماری
هر چند در ابتدا ضعیف باشد بانتها موجب هلاک بدن گردد و دشمن در آغاز امر با آنکه حقیر و عاجز باید بانجام
کار عظیم دتر شود و پس شرار او را اندک نباید شمرد و دشمن نیز صاحب گناه و آورد اگر کسی او را بزرگ داشت
و وقعی و محل گذاشت و در تدارک این اهمال نورزید بکلی مندفع میشود و اگر از او خورد انگاشت و از آن غفلت
نمود مضرت کلی واقع میگردد   اما رعایت جانب سایر ملازمان از اصحاب سیف و ارباب قلم
هر چند رعایت اهل سیف را با صلاح و فساد امر وزارت تعلقی نیست و منافع و مضار آن با جانب
ایشان بسی سهولت حاصل توان کرد و بالتفات اندک بسیار ممنون باشند اما تمام لطف و برا ارباب
ارباب قلم بتقدیم باید رسانید و ملاحظه جانب ایشان هم بر این امورات و مدار کار بر آنچه سابقا
مذکور شد که همچنانکه سریر سلطنت با صحاب سیف تمکن میگردد و مسند وزارت با ارباب قلم تمهید
نشود عبد الحمید احمد بن عبد الصمد در وصیت فرزند خود میگوید درجات طبقات مملکت را
باحوال کتاب نظر باید کرد و بقدر استعداد ایشان موازنه باید نمود و هر کس از ایشان کاری که مناسب
حال او باشد تفویض بباید کرد و ایشان را بهیچ حال از جانب خود نومید نباید داشت و باجتماع
ایشان در درگاه پادشاه راضی نباید بود چه از مجالست و مرافقت جمعی که همه اکثر مخالف که در دنیا
بجانی متوجه باشند مفاسد بسیار متولد میشود   تمثیل مشهور است که وقتی انوشیروان از اکابر امور
دولت سخنی از خفایا و اسرار ملکی با بوزرجمهر گفت و غیر ایشان هیچ کس نگفته بود بعد از آن بهمان
حکایت را بسمع او رسانیدند و تا چند نوبت همچنین واقع شد که آنچه با حکیم میگفت از دیگری

می شنید و از کمال محرمیت و وفور دانش ابوزرجمهر عجب میدانست که اسرار پادشاه را پیش کسی اظهار
کند کیفیت این حال از وی استفسار کرد ابوزرجمهر تامل بسیار کرده گفت حاشا که زبان خود را محرم
اسرار سلطان کرده باشم ولیکن افشای این صورت بواسطه آنست که جمعی از ارباب کیاست مجتمع
شده همه روزه ملازم درگاه هستند و هر وقت که پادشاه بنده را طلب فرماید ایشان با یکدیگر اندیشه
کنند که سبب طلب چیست و هر یک وجهی گویند بحسب غالب هر آینه سخن یکی از ایشان موافق
واقع باشد موجب ظهور این مخفیات غیر از این نیست پس هر یک از آنجماعت را بمهمی موسوم کرد و ایشان
را بکاری مشغول کرد و بعد از آن این حالت واقع نشد دیگر هر یک از ایشان را که آثار رشد و حسن
اعتقاد و بروز خدمات احوال ظاهر باشد بجلایل مهمات ملک مخصوص باید داشت بصورتی که هر کس
مطلع نباشد بر محبت و اعتقادی که وزیر را با کسی باشد ولیکن طایفه از ایشان که خیالات
فاسده در ضمیر ایشان متمکن است و در مقام معادات راسخند دو فرقه اند یکی آنکه ایشان را نزد
پادشاه و ارکان دولت وقعی و مقداری باشد و دیگر بخلاف آن با فرقه اول طریق اعزاز
و اکرام باید رعایت نمود چنانکه رجوع و تردد محول افتد و از اظهار عداوت تا ممکن باشد
مجتنب باید بود و پیوسته در تدبیر آنکه ایشان را باعمال و اشغال مشغول گرداند بعد از تقلد
شغل بصورتهای معقول از تمهید حال باید کرد که مفاسد آن مع التعاقب بر پادشاه
و ارکان دولت و اعیان حضرت معلوم گردد تا موجب زوال اعتقاد ایشان شود
و سعی باید نمود تا تبعات عمل همیشه بر ذمه ایشان باقی باشد ولیکن قصد کلی که مودی بهلاک
و اتلاف شخصی باشد نباید کرد چه شریعت که عقلا و شرعا مذموم است و مرتکب آن در دین
و دنیا مواخذ و ملوم و متغیرات و موجب تنفر طباع امکان میگردد و اما فرقه دوم

از قابل بهره و عنایت و تربیت دریغ نباید داشت و او را بدرجات علیه باید رسانید و ناقابل را بر آستان
سلطنت راه نباید داد و اگر حسب الاتفاق در میان مهمات افتاده باشد یکچندی بکار ایشان مشغول باید گردانید
و جزا و سزای هر یک باید رسانید و مع ذلک چون بنیان پاره و خوش نشود و توان ساخت و بنحویکه مهمات
کار و زیان باشد ضرری حادث نشود مشغول گردانید انسب از همه او را و احسن باشد

خواجه نظام الملک

میگوید در ابتدا که سلطان الب ارسلان مرا وزارت فرمود پیش او رفتم در خانه رفتم و متصل نشسته او را
میخواند مرا بخواند و گوشه صفحه برگرفت و در زیر آن کاغذی بود و گفت برگیر و بخوان بر داشتم همه تقصیر و تقریر
این تقصیر بود که چند نفر در کتابت اتفاق کرده نوشته بودند و در ملک و مال خیانتها نسبت داده
کرده گفت همه را خواندی گفتم خواندم فرمود که اگر آنچه نوشته اند بحال واقع است عادت و سیرت
خود تغییر ده بصورتی که من بعد امثال این خیانتها از تو صادر نشود و اگر خلاف واقع است آنجماعت را
هر یک بکاری مشغول گردان تا ترک سکاره و افترا گیرند و بمهم خود اشتغال نمایند و دعای دولت او
گفتم در بردن رقم و بعد از آن هر یک از آن طایفه را بشغلی مشغول گردانیدم و دیگر امثال این هذیانات از ایشان
واقع نگشت

رعایت جانب رعایا و برایا که ودایع بدایع آفریدگارند و احسان و اشفاق
با خلایق چون بمودای اشاره واقع هدایت التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله بعد از تعظیم اوامر
الهی هیچ درجه از درجات حسنات مساوی شفقت بر جمیع خلایق نیست بلکه مجموع آن در ضمن این سند
پس باید که وزیر خیراندیش بسان طبیب مشفق که از روی شفقت در حال مریض تامل کند و آنچه بهبود
او باشد همان کند و در مهمات خلایق نظر کند و در انجاح مطالب و مآرب ایشان بذل جهد نماید
در تخفیف مونات و تحمیلات کوشش نماید تا از عهده شفقت بیرون آمده باشد و همه کس در ظاهر
و باطن دولت او را خواهند و بپاس این خصلت شریف دعای خیر و نام نیک بجهه پادشاه

حاصل کرده مثاب و ماجور باشند و حق تعالی ببرکت این نیت خیر آفات و بلیات مندفع گرداند
حکایت خواجه نظام الملک روایت کرده که در زمانی که سلطان الب ارسلان عازم روم بود بر رسم استمداد
از رعایا بتقدم مهر مال سهو و طلب داشته و موسم ادراک ارتفاعات دور و مردم از آنجهت رنجور بودند
و در ولایت قحط و تنگی و بیماری میان مردم واقع گشته بود و بیش از پیش مردم فوت میشدند روزی
در مجلس حکایت بیماری و مردن میکردند سلطان گفت بلیه ناگزیر است هیچ تدبیر دفع آن نشود
نه مال نافع است و نه جاه و نه سلطنت و نه سپاه من گفتم که تدارک آن ممکن خواهد بود که آن بلیه
و مرحمت در تاریخ باستان خوانده ام که یکی از ملوک عجم فرمود تا تفحص اموال و خزاین بکنند
و بعرض او رسانند و کس نمیدانست که او را غرض چیست وزرا و ارکان ملک بر آن قیام نمودند
بعد از تحقیق و احتیاط معروض گردانیدند چون پادشاه بر کمیت و کیفیت خزاین اطلاع یافت
اعیان دولت را طلب فرمود و گفت الحمد لله که در خزانه ما چندان اموال جمع شده که اگر وقتی
در ملک ضرری حادث گردد و عیاذا بالله دشمنی روی نماید یا آفت بطرفی واقع شود بتدارک آن
وافی و کفایت باشد اکنون اراده نموده ام که من بعد ضرر من بهیچ آفریده نرسد تا هر یک از رعیت
ضعیف و عاجز تر چرا باشید و من نیز از شما توقع چرا کنم هر یک از رعایا اسباب معاش او جوه
اکتساب مهیا میدارند زیاده بر آن بی تکلف و تکلیفی و طلب و تجمیع اموال سلطانی مرد ر
و داینما نیدو شما هر یک از سپاهیان نیز بانواع کفایت چون زراعت و تجارت و غیر ذلک
مصالح معیشت خود مرتب میدارید بی آنکه از رعیت طلبی کنید و بر ایشان حواله و اطلاق
رود و مایحتاج سرکار من نیز از املاک خالصه و جهات مخصوصه ترتیب میکنید و جمیع
از پادشاه و سپاهی و رعیت فارغ البال و مرفه الحال میباشیم همگنان گفتند سمعا و طاعة

و پادشاه

و بر پادشاه ثنا خواندند پس باطراف ممالک نشانه فرستاد که مطلقا باج و خراج از همه کس مرفوع باشد و هیچ
آفریده بر کسی تکلیفی نکند و طلبی ندارد و چون این قاعده استمرار یافت ایزد تعالی ببرکت آن از میان آن
خلایق مرگ و بیماری را مرتفع گردانید چنانچه در همه روی زمین شانزده سال هیچکس متوفی نشد و شرح آن
داستان شرح ترا ان کرده که در عالم چه قدر معموری و آبادانی ظاهر شد   سزاوار در جهانست
که وزرا و عمال ایشان در تحصیل مال دیوان بر عمال و متصرفان تشدد و سختگیری ننمایند بحدی که باعث
اضطرار و استیصال ایشان شود و موجب تضییع مال دیوان گردد بلکه برفق و مدارات و امداد
و اعانت استخلاص مطالبات دیوانی نموده اگر عاملی معزول را تا بقیت و تا ... از رجاع خدمات
کرده باشد بشغلی و عملی مناسب موسوم گردانند تا در حسن العمل از عهده باقی بر آید و در رعایت
و مراقبت خاندانهای قدیم و اهل اعتبار که بتقادم و تقلب روزگار با ایشان از پیش دستشان از کار
رفته باشد خود را معاف ندارند و اگر خطائی بسهو یا عمد از کسی صادر شده باشد بذیل عفو و اغماض
بپوشند و بهیچوجه در مقام انتقام در نیایند   شاید که چرخ دور کند بر مراد او   عالم بیک
قرار نمانده است عالم است   پس آنچه در امحالت بر خود روا دارند و خود پسندند با خلایق همان سلوک
کنند چه هر کس مرهون قصد و نیت خود است   آنچه بر خود نه پسندی بکسی هم مپسند که
خواسته تو بتو بر میگردد   وزرای عالیمقام را باب عفو تقصیر گسترده بوده است که اگر کسی
بجهت جلب منفعت خود از زبان ایشان دروغی میگفت و ایشان را اطلاع حاصل میشد اغماض
نموده در مقام مواخذه بر نمی آمدند و در بعضی کتب سلوک از جامع الحکایات منقولست که
یحیی بن خالد برمکی و عبد الله مالک خزاعی در زمان خلافت هارون قواعد نزاع و خلاف
محکم گردید و خلیفه بر حقیقت احوال اطلاع یافته هر چند برامکه در باب انهدام بنای عرض و مال

عبد الله که شنیده نه بسجای رسید بالاخره هرون عبد الله را بایالت ولایت ارمنیه سرافراز کرد بنده لطیف
ایزدی باشد مددکار رقعه کس نیست بیچ ازار غرض آنکه دران فرصت که عبد الله در ارمنیه بر ایالت
حکومت بر افراشته بود یکی از عمال که بواسطه بیکاری و عدم التفات یحیی برمکی در غایت فلاکت سلوک مینمود
مکتوبی در باب سفارش خود از زبان یحیی در قلم آورده بارمنیه شتافت و آن رقعه را عرض کرد عبد الله
چون دران کتابت تکرست گمان برد که آن شخص بجهت جذب منفعت تزویر خط یحیی را تقلید نموده لاجرم
آورنده رقعه را گفت از عذر و تزویر مهم کسی نیست نگیرد و از کذب و فریب هیچ امری سمت انتظام نپذیرد
که رود از پیش حدیث دروغ چنین رو شعله خسر افروغ آن شخص بنابر اعتقادی که بکرم یحیی داشت بدل
قوی جواب داد که آیا دلالیر دروغ بر امرات توان بست سحر تنه که یحیی در سلک احیا انتظام دارد
چون کسی شر بجه دار سلازفه باشد کیفیت واقعه را در قلم باید آورد اگر یحیی تصدیق نماید که این سفارش از من
صدور یافته فهو المطلوب و الا هرچه رای عالی اقتضا نماید در باره من بتقدیم رسان عبد الله آن سخن را
بسمع رضا قبول نموده در باب استفسار آن قضیه رقعه نزد یحیی فرستاد و چون آن نوشته نزد یحیی رسید
دانست که حال بر چه منوالست همان ساعت در جواب نوشت که چون این دلالت اعتبار بر نکار آنجناب
از خاطر رفع نموده ایم و کدورت نفاق بصفا و اتفاق تبدیل یافته فتح باب مراسلت کرده آن شخص را
سفارش نوشته بودیم هر شفقت که درباره او فرمایند موجب منت خواهد بود آنگاه یحیی روی
بحضار مجلس آورده گفت اگر شخصی از دولتان امیر المومنین بدروغ و تزویر بامیری نامه نویسد سزای
او چه باشد جواب دادند که دست بریدن و پرده حرمتش دریدن یحیی گفت که این شیوه اهل
لطف و کرم نیست بیچاره که با تعب بسیار از بغداد بارمنیه رود و اعتماد بر وفور محاسن شیم
ما کرده مکتوب ما را سبب حصول مقاصد خود شناسد او را چگونه محروم توان گذاشت

ارچه

هرچند که او کذب ورزیده در سایه ما پناه دارد محرومی هر که کرد عصیان کفرانست بنزد اهل احسان
استماحت گفته اند همین حلیه تزیین صفت مفطورات ذوات سایر فرق انام از امثال این نوع
خصال بغایت دور القصه چون آن مکتوب بعبد الله رسید آن شخص را تصدیق نموده دویست درم و دو تخته
جامه و ده سر اسب و ده سر استر و پنج نفر شتر و پنج نفر غلام باو بخشید و همچنین هر روز بر صحائف ضمیر
واجب و لازم است که پیوسته در قضای حوایج محتاجان و اعانت مستحقان سعی نماید از آنکه
گذاردن حاجت مومنان از هر طاعتی فاضلتر است طریقت بجز طاعت خلق نیست
بتسبیح سجاده و دلق نیست ره نیک مردان آزاده گیر چو استاده دست افتاده گیر
و تا مومنی را حاجتی باشد بهیچ نافله مشغول نباید گردید که گفته اند کار درویشان مسکین برار
تا همه کارت بر آرد کردگار و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در انجاح حاجات
مردم همیشه غایت شفقت بجای می آورده اند چنانچه روایت کرده اند از عبد الله بن عباس
که حضرت امام حسن ع در مسجد الحرام معتکف بودند در محل طواف شخصی نزد آنحضرت آمده
گفت یا ابن رسول الله فلان کس را مبلغی بر ذمه من ثابت است و اراده حبس من کرده
امام ع فرمودند نزد من مالی حاضر نیست که دین ترا ادا نمایم او گفت در استخلاص من سعی نما
امام ع طواف قطع نموده نعلین در پای مبارک کرده که بیرون روند من گفتم یا ابن رسول الله
مگر اعتکاف را فراموش کرده اید امام ع فرمودند فراموش نکرده ام لیکن از حضرت رسول
شنیده ام که گفت من قضی اخاه المومن حاجة کان کمن عبد الله عز و جل تسعة الاف
سنة صائما نهاره قائما لیله یعنی کسیکه قضای حاجت برادر مومن کند همچنانست که عبادت
کند خدای عز و جل را نه هزار سال که روز روزه دارد و شب احیا کند افلاطون حکیم گفته

که هر که را امروز بتو حاجتی باشد بفور اشکن — چه دانی که فردا چه پیش آیدت — کار درویش مستمند برآر
تا که یابی امان ز دوزخ و نار — و حضرت رسول صلعم فرموده من کان فی حاجة اخیه المؤمن کان الله فی حاجته
هرکس در حاجت برادر مؤمن باشد خدا تعالی در حاجت او باشد و من قضی لاخیه المؤمن حاجة
حاجة کان کمن خدم الله عمره و کسیکه برآورد حاجتی از برادر مؤمن چنانست که تمام عمر در خدمت
پروردگار خود قیام نموده باشد — چند روزی ز قوی دنیا باش — در پی طاعت مسکینان باش
تا رود حاجت حاجتمندان — نیست خوش طاعت دیگر چندان — و ایضا فرموده است که هر که راه رود
بجهة حاجت برادر خود در یکساعت از شب یا روز خواه آنرا برآورد یا نه بهترست برای او از اعتکاف
دو ماه و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که تردد در برآوردن حاجت برادر مسلم خود کند
خدا تعالی هفتاد و پنج هزار ملک را امر میفرماید که او را سایه کنند و هیچ قدمی بر نمیدارد مگر اینکه
خدا از برای او حسنه می نویسد و سیئه را محو میکند و درجه را بلند میگرداند و چون از حاجت او فارغ
شد ثواب حج و عمره از برای او ثبت میکند و فرمود هر که برادر او حاجتی بنزد او بیاورد و سؤال رد
کند و دل او مشغول شود باینکه اگر میتوانست ادا کند خدا تعالی باین جهة او را داخل بهشت میکند و از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که هر که برآورد حاجتی از برادر مؤمن خود را خدا تعالی در روز قیامت
صد هزار حاجت او را برآورد که یکی از آنها داخل کردن اوست به بهشت و یکی دیگر آنست که خویشان
و برادران و آشنایان او را داخل بهشت کند اگر دشمن اهل بیت نباشند — یکی خار پای یتیمی بکند
بخواب اندرش دید صدر خجند — همی گفت در روضها میچمید — کزان خار بر من چه گلها دمید — و فرمود
برآوردن حاجت برادر مؤمن بهترست از آزاد کردن هزار بنده و سوار کردن هزار اسب
که در راه خدا جهاد کنند و فرمود برآوردن حاجت مؤمنی محبوب ترست در نزد خدا

از حج

از بیست حج که صاحب آن در هر حجی صد هزار دینار در راه خدا انفاق کرده باشد و فرمود هر که این خانه را
طواف کند شش هزار حسنه از برای او نوشته میشود و شش هزار سیئه محو میشود و شش هزار درجه بلند میشود
و شش هزار حاجت او برآورده میشود و چون نزدیک ملتزم که موضعی است از دیوار خانه رسد بهشت از
برای او گشوده میشود و راوی گوید عرض کردم که فدای تو شوم این فضیلت همه در طواف فرمود بلی و خبر دهم
ترا به بهتر از این برآوردن حاجت مسلمانی افضل است از ده طواف و فرمود هر مؤمنی که حاجتی بنزد
برادر خود آورد پس مرحمتی است که خدا بسوی او رانده است و از برای او سبب ساخته است
پس اگر آن حاجت را برآورد رحمت را قبول کرده است و اگر آن حاجت را رد کند با وجود قدرت
بر قضای آن از خود رد کرده است رحمتی را که خدا بسوی او فرستاده و فرمود هر که راه رود در
برآوردن حاجت برادر مؤمن خود از برای خدا تا آنرا برآورد خدا تعالی ثواب حج و عمره مقبول
و روزه دو ماه از ماههای حرام و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام بجهة او می نویسد و کسی که برود در
رواکردن حاجت برادر خود و آن حاجت برآورده نشود ثواب یک حج خداوند بجهة او می نویسد
و حضرت امام موسی فرمود از برای خدا در روی زمین بندگانیست که سعی میکنند در حاجات
مردم ایشانند که در روز قیامت از هر ترس و خوف ایمنند و هر که سروری در دل مؤمنی
داخل کند خدا در روز قیامت دل او را شاد میگرداند — کسی نیک بیند بهر دو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای — خدا را بر آن بنده بخشایش است — که خلق از وجودش در آسایش است
و اخبار در این مضامین بسیارست که شرح در آن همه آنها ممکن نیست و خود مطلب چندان ظاهرست
که احتیاج بیان ندارد چه همه مردمان بندگان خداوندند تانند و هر که با بنده کسی نیکی کند
با او نیکی کرده است بلکه بیشتر باشد که مولا از نیکی کردن به بنده خوشنودتر میشود از نیکی کردن

بجز دادو پس کسیکه خدا را جوید در کار گذاری بندگان او نهایت اهتمام بجا میاورد غم جمله خورد در هوای
یکی مراعات صد کن برای یکی و هر کرا که حق سبحانه و تعالی اقتدار انداد که کار مسلمانان بسازد باید
شکر آن بطی امران بپردازد چه خود را قوی بال بینی و خوش شکرانه بار ضعیفان بکش ای
نیست که برادر دل حاجات برادران دینی موجب سرور و خوشحالی ایشان میگردد و ثواب مسرور کردن
برادران ایمانی نیز از حد و نهایت بیرون است شاد کردن دلها بهتر از آباد کردن کشوری دلهای غمناک
خداوند پاک است پس کسی که از ایشان دلی مرمت کند خانهٔ خدا را مرمت نموده و هر کسی را نسبت
بندگی سجدات و هر که بندهٔ کسی را شاد کند مولای او را شاد کرده است از حضرت امام همام
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که هر که سرور داخل دل مؤمنی کند حضرت رسول صلعم را مسرور
کرده است و هر که رسول صلعم را مسرور کند خدا را مسرور کرده است همچنین است غمناک ساختن
مؤمن و نیز از آنسرور مرویست که هر که فریادرسی کند مؤمن مضطر را در وقت گرفتاری او و او را
از غم فرج دهد و یاری کند او را بر برآوردن حاجت او خدا تعالی مینویسد از برای او هفتاد و دو رحمت
خود را که یکی را در دنیا باو میرساند و باقی را از برای بهشت او را باصلاح می اورد و هفتاد و یک دیگر را
ذخیره از برای روز قیامت و هولهای آن روز و از سلطان سریر ارتضاء علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثناء مرویست که هر که شاد کند مؤمنی را از غم و اندوه شاد میکند خدا تعالی دل او را
در روز قیامت و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که شاد کند مؤمنی را مرا شاد کرده است و هر که
مرا شاد کند خدا را شاد کرده است و فرمود محبوب ترین اعمال در نزد خداوند تعالی
جل شانه شاد کردن مؤمنست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در آن چیزها
که خداوند سبحانه با بنده خود موسی راز گفت این بود که فرمود مرا بندگانیست که بهشت خود را

ایشان

بر ایشان مباح فرموده ام و ایشان را در بهشت صاحب اختیار خواهم ساخت موسی عرض کرد پروردگارا ایشان
چه طایفه اند فرمود کسیست که دل مؤمنی را شاد سازد پس آنحضرت فرمود که شخص مؤمنی در مملکت پادشاه
جباری بود و آن جبار قصد او کرد و آن مؤمن فرار کرد و بولایت کفار رفت بخانهٔ مرد مشرکی فرود آمد
آن شخص مشرک او را جای داد و با او مهربانی کرد و مهمانداری او نمود و چون هنگام وفات آن شخص کافر رسید
پروردگار عالم باو وحی فرستاد که قسم بعزت و جلال خودم که اگر ترا در بهشت راه میبود یعنی کافر نمیبودی
ترا در آنجا ساکن میکردم اما بهشت حرام است بر کسیکه مشرک بمیرد و لیکن ای آتش دوزخ او را مترسان
و حرکت ده و لیکن اذیت مرسان و روزی او در طرف روز باو خواهد رسید و نیز آنحضرت فرمود که چنانچه
پندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شاد کرده همین او را تنها شاد کرده است نه بلکه والله ما را شاد کرده
بلکه والله پیغمبر خدا را شاد کرده است و فرمود و چون مؤمن از قبر خود بیرون آید با او شخصی بیرون خواهد
آمد و با او خواهد گفت بشارت باد ترا بکرامت و سرور از جانب خدا آن مؤمن خواهد گفت خدا ترا بخیر
بشارت دهاد پس آن مثال همراه او خواهد رفت و او را بشارت خواهد داد و چون بهر هولناکی رسند
گوید این از تو نیست و چون بمیزان رسند گوید این از تو است و از او جدا نخواهد شد تا او در مقام حضور
باری تعالی بازدارد و چون امر الهی رسد که او را ببهشت برند آن مثال خواهد گفت بشارت باد ترا که خدا تعالی
امر فرمود ترا ببهشت برند آن مؤمن گوید خدا ترا رحمت کند تو کیستی که با من همراهی کردی و مرا بشارت
رسانیدی گوید من سروری هستم که در دنیا مرا داخل دلهای برادران خود میکردی خدا تعالی مرا خلق
کرد که ترا بشارت رسانم و در شمائل انیس تو باشم حال شخصی که بنور عقل آراسته است و ایزد تعالی
او را قدرت بر قضاء حوایج عباد اعطا فرموده چگونه می پسندد که لمحهٔ غفلت نماید و آنچه مثوبات
از خود دور سازد و بباید دانست که علما و مروجین شریعت مطهره و طالبین علوم دینیه بسیار مؤمنین

مزیت تمام دارند و با آنکه داخل در تحت عموم مؤمنین اند بلکه مؤمن کامل ایشانند اخبار بسیار صریحا در باره
ایشان وارد شده است و بر عاقل بصیر همین یک حدیث کافی است قال النبی صلی الله علیه و آله
من اعان عالما او متعلما ولو کان بقلم مکسور فکانما بنی الکعبة سبعین مرة خلاصه کلام حضرت
نبوی آنکه کسیکه یاری نماید عالمی را یا طالب علمی را اگرچه بقلم شکسته باشد چنانست که هفتاد مرتبه
خانه کعبه را بنا کرده که قبله بنی آدم است و منسوبست بخدای جل شانه که مرجع عالم است پس بقدر
امکان در انجاح مقاصد ایشان کوشیدن از لوازم است و همچنین در قضای مطالب و مآرب ذریت
خیر البشر و دفع شر و ضرر از ایشان نمودن باعث توفیق دنیا و نجات عقبی است و احادیث نبوی
مخصوص در اینباب بسیار وارد شده از آنجمله در کتاب شریف عیون الاخبار از دررهای سرمدی
جناب مقدس رضوی سلام الله علیه منقولست از آباء کرام خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم
از رسول خدا صلعم انه قال اربعة انا لهم شفیع یوم القیمة المکرم لذریتی والقاضی لهم حوائجهم والساعی فی امورهم
عند ما اضطروا الیه والمحب لهم بقلبه ولسانه حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید چهار کسند که من شفیع ایشان
خواهم بود در روز قیامت کسیکه عزیز و گرامی دارد اولاد و ذریت مرا و کسیکه قضای حاجت ایشان
کند و هر کسیکه سعی نماید از مهمات ایشان وقتی که مضطر و درمانده باشند و شخصی که دوست دارد
ایشان را بدل و زبان و بزرگان روزگار بواسطه حمایت اولاد و سلسله ابرار ملازمت ملوک جبار
اختیار میکرده اند و همین را طاعت و عبادت پروردگار و موجب نجاة و خلاصی از دار البوار
دانسته جان خود را نثار میکرده اند و خلاصه مقال و کلام در این مقام آنکه   وزیر خردمند فطرت
پناه   چه باید تقرب بدرگاه شاه   ز احسان کند خلق را بهره ور   برآرد مرادات اهل هنر
بتعظیم ارباب علم و کمال   بسی اهتمامش بود لایزال   همه فاضلان را رعایت کند   بدین

شیوه

شیوه شه را هدایت کند   بعهدش بزرگان عالیمقام   ز الطاف شاهی بیابند کام   اکنون که بمقام اختتام
اینجواهر ابدار است اولی آنکه ختم انهاء کلام در بار بعضی از آثار که در مقام سلوک فرموده اند نموده
شود ان حق ملتک اضمار السلامة لهم والرحمة لهم والرفق بمسیئهم وتألفهم واستصلاحهم وشکر محسنهم وکف
الاذی عنهم وتحب لهم ما تحب لنفسک وتکره لهم ما تکره لنفسک وان یکون شیوخهم بمنزلة ابیک
وشبابهم بمنزلة اخوتک وعجائزهم بمنزلة امک والصغار بمنزلة اولادک هر کسیکه حق اهل ملت تو بر تو
آنست که در خواطر خود مضمر و پنهان داشته باشی سلامت ایشان را و رحمت و شفقت بر ایشان کنی
و رفق و ملایمت ورزی کنی با بدکاران ایشان بتقدیم رسانی و باز داری از برای نفس خود و مکروه
داری از برای ایشان آنچه مکروه میداری از برای نفس خود و آنکه پیران ایشان بمنزله پدر باشند
ترا و جوانان ایشان بمنزله برادران تو و پیرزالان ایشان بمنزله مادر تو و اطفال ایشان بمنزله
اولاد تو و حق اهل الذمة ان تقبل منهم ما قبل الله عز وجل منهم ولا تظلمهم ما وفوا لله عز وجل وحق
سلوک با اهل ذمه آنست که قبول کنی از ایشان آنچیزی را که قبول کرده است خدای عز وجل و ظلم
نکنی بر ایشان مادام که وفا کنند بعهد خود
با خدای عز وجل و بشرایط ذمه عمل نمایند
تمام شد

فقد قال الله تعالی فی سورة المزمل واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا مفهوم مضمون این آیه وافیه
الهدایه آنکه یاد آور ای پیغمبر نام پروردگار خود را و منقطع شو بسوی او بعبادت و اخلاص بورز بسوی
او کمال اخلاص و مجرد ساز نفس خود را از آنچه غیر اوست ظاهر آیه شریفه اگرچه خطاب به پیغمبر است

اما بر عاقل هوشمند پیداست که خداوند ورود بالکل وجهی در مقام ارشاد خلق جهول و کنورات و از کلام
اقدس او که در سورهٔ مبارکهٔ انعام میفرماید اولئك الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده این معنی
مستفاد است چه امر فرموده است اشرف پیغمبران بلکه واسطهٔ وجود عالم و عالمیان و ناسخ جمیع ملل و ادیان را
باقتدا کردن بانبیاء سلف پس معلوم است که مقصود هدایت خلایق و حصول رابطهٔ میان انها و خالق است
و از برگزیده خالق حضرت علیه السلام منقولست لا طریق للاکیاس من المؤمنین اسلم من الاقتداء لانه
المنهج الاوضح والمقصد الاصح هیچ طریقی از برای عقلاء مؤمنین سالمتر از اقتدا نیست چه اقتدا روشن
ترین طرق و نیکوترین مقصدهاست ما سلک السالکون لدین الله مسلک اقوم من الاقتداء لندب انبیائه و اولیائه
الیه اگر بود از برای دین خدا راهی محکمتر از اقتدا هر آئینه دعوت میفرمود دوستان و پیغمبران خود را بسوی
از راه دوالی مملکت ولایت حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل
الهدی اقتدا نمائید بطریق پیغمبر خود بدرستی و تحقیق که طریقهٔ او بهترین طرق و راه او خوبترین راههاست
پس بر همه امم بخصوص بر این امت که اشرف امم سابقه اند لازم است که اقتدا بانبیا علیهم السلام کرده
در بندگی خداوند جل شانه کوشیده خود را از علایق نفسانیه مجرد سازند و در مقام رفیع قرب حضرت
اقدس رسانند بهره شدن چون پری که توانی با فعال مانند شو مر پری را و از انجا که حق نظم عالم
ملک و ملکوت را بیکدیگر بسته و خلایق را در تفسیح و کشایش وی محتاج بیکدیگر کردانیده تقرب بجناب
مقدس او ممکن نیکو بواسطهٔ معاونت یکدیگر سلطان در تقرب بحضرت او بلکه در بقاء سلطنت خویش
محتاج بعدالت با رعایا و رعیت محتاج بسلطانی که در ظل رافت او به بستر اسایش غنوده به بندگی خدا
خود قیام نمایند و چنانچه بتکرار رسمت گذارش پذیرفته معلوم است که پادشاهانی که بر دین حق باشند
ظل الله و بمنزلهٔ انبیا هستند و ایشان را بر رعیت حقوق بسیار است که جان و مال و عرض

اجر

خداوند تعالی

رعیت بحمایت ایشان محفوظ میباشد بلکه بقا و ثبات در دین معرفت و عبودیت ایزد متعال به نحو تقلیل بسته بوجود
فایض الجود ایشانست پس رعیت را دعای دوام دولت سلاطین ذوی الاقتدار لازم است و از پیشوایان دین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه در سیره و در نهجی وارد است خصوصا در سلاطینی که بعدالت سلوک نمایند و اگر بخلاف طریق صلاح
و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان باید کرد یا خود را اصلاح باید نمود که خدا ایشان را اصلاح آورد و از کلمات
رکیکه اند ملوک مجازی مظاهر لطف و غضب مالك الملك حقیقی باشند و در هر قرن و زمان بر وفق استحقاق اهل
ان اثار لطف و غضب خداوند جهان بظهور میرسد و درمیان این نکته ایست غامض و سریست پنهان که جز هوشمندان
دقیقه شناس بکنه ان نرسند از حضرت رسول منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید منم خداوندی که بجز من
خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست قدرت منست پس هر کروهی که اطاعت
من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میگردانم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان
بخشم می اورم پس مشغول شوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای
پادشاهان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و از وصایای انسر و ز بحضرت امیر المؤمنین فرموده است که کر
ذلیل و خوار شود کسی که استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی علامت کنند کسی خود را و از حضرت امام موسی کاظم
منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل
باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید
بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزلهٔ پدر مهربانست پس بخواهید
از برای او انچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او انچه از برای خود دشمن میدارید و بعضی از ارباب
دیده بصیرت شان باز و قلبشان بتاج معرفت و یقین سرافراز است در تفسیر قول خدای تعالی که در سوره
مبارکه حدید میفرماید و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا

الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس یعنی فرستادیم با رسولان کتابها چون توراة و انجیل و قران
که مشتملست بر احکام شریعت تا حق از باطل جدا شود و ثواب از خطا تمیز کرده و ترازوی عدل را که مردم
بواسطهٔ ان از حد خود تجاوز نکنند و فرستادیم اهن را که در انست عذاب شدید و منفعت بسیار از برای
مردمان گفته اند که قران عبارت از شریعت پروردگارست و اهن اشاره بشمشیر سلطان عادلست
که مردم را براه راست بدارد و از جور و تعدی در جمیع امور محافظت نماید و اهل ظاهر گفته اند که هیچ صنعتی
نیست مگر انکه حدید و اهن الت تمامیت اوست پس منافع بیشمارست و بر ارباب باطن پوشیده نیست
که جمیع منافع ظاهریه و باطنیه عالم منوط و مربوط بوجود ذیجود شهریاران دادورست پس سبب تمامی
حصول همه منافع بحقیقت ایشانند و دور نیست که تکرار لفظ انزلنا در ایهٔ شریفه بجهة این نکته باشد
و از اینجاست که هرمس اکبر حضرت ادریس پیغمبر علی نبینا و اله و علیه السلام فرموده من سکن موضعا لیس فیه
سلطان قاهر و قاض عادل و طبیب عالم و سوق قائمة و نهر جار فقد ضیع نفسه و اهله و ماله و ولده کسیکه وطن
اید و منزل گیرد در موضعی که نبوده باشد در ان منزل سلطان قاهر و غالبی که بواسطهٔ وجود او دست تعدی
ستم پیشه کان از دامن مظلومان کوتاه بود و نبوده باشد حاکم شرع عادلی که بسبب او عوام کالانعام
از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایت فایز گردند و نبوده باشد طبیب حاذقی که بانفاس عیسوی او
مردم از الام و اسقام نجات یابند و نبوده باشد بازار معموری که بسهولت معامله نمایند و بمنافع
رسند و نبوده باشد نهر جاری که مزارع از ان سیراب و خلق در اماکن خویش بمقتضای و من الماء
کل شیء حی جامهٔ حیات در پوشند پس بتحقیق که هلاک نموده و تلف ساخته است نفس خود را و اهل و مال
و اولاد خود را و از مضمون بلاغت مشحون من لم یشکر الناس لم یشکر الله عزوجل مستفادست که دعای
بقای دولت و نشر محامد و شکر نعمت و اطاعت و سعی در خدمت پادشاهان عالیمقدار از لوازم است

در ان

در ترک انموجب خسران و باعث تزلزل در ارکان ایمانست نعوذ بالله تعالی من ذلک پس کسیکه بنای او بر اطاعت
و فرمان برداری خداوند اکبرست و دست تمسک بدامن عروة الوثقی پیغمبر و ائمهٔ هدی علیهم من الله افضل
التحیة و الثنا زده و اقتدای بایشان را سبب وصول بمقاصد دارین دانسته بلکه از روی فراغت و اسودگی
در گوشه خاطر خود جای داده و باید همواره متوجه تمام بدعای دوام دولت ابد مدت سلاطین کامکار پرداخته
و این شغل رفیع را پیشنهاد خود سازد و از انجهة است که بعضی از بزرگان دین گفته است که اگر بدانم یکدعای من مستجاب
میگردد انرا در حق سلطان میکنم که خدا او را باصلاح بیاورد تا نفع ان دعای من عام باشد و فایده ان بهمه
کس برسد و بالجمله مقرر همین است که منافع کلی در تحصیل کمالات و وصول مراتب سعادات و کسب معارف
و علوم و نشر احکام و اعلاء کلمهٔ دین و سعی در رواج شریعت سید المرسلین بعدالت سلطانست بلکه فایز شدن
بمقاصد دنیویه بدون او متصور نیست پس عقلا و نقلا دعای سلطان و کارگذاران حضرت او که قصد شان
بخیرات و مبراتست اعضاد دینند بر همه کس لازمست بخصوص در این عصر و اوان که ببرکت حسن عقیدت و طاعت
اهل زمان از زمان زمام سلطنت و پادشاهی را در کف کفایت و قبضهٔ درایت شهریار خیر اندیش داده
و چون تخلف از مقتضای انا و اتقیاء براء من التکلف شیمهٔ متقیان و اوزار خوی و شیوهٔ معتقدان اثار مصطفوی
و مرتضوی نیست لاجرم تحیتی بی دعوی سخنوری و عبودیتی بی رعونت مدح گستری دعائی که نبود بدعی
مضاف نه عجب در یابل گز اخلاص صاف چه نالی بود بنده در دعا ز اخلاص گنجه در ان نه ریا
بود خواهشی از ثواب سلیم در ادای انه از قلب سلیم نثار ساحت جاه و جلال و عرصهٔ عز و اقبال
شاهنشهی که صیت دولت و کامگاری او در اطراف و جوانب عالم سایر و جاری و ذکر عظمت شهریاری
او چون نیر اعظم در نصف النهار ظاهر و جاری اکثر سلاطین روزگار حلقهٔ انقیاد او در گوش جان کشیده
و اشرف خواقین جهاندار غاشیهٔ امتثال او بر دوش دل گرفته فریدون حشمتی جمشید جاهی سکندر شوکتی

دارا سپاهی که عدلش چون رخ خوبان مهوش یک جا جمع کرده آب و آتش در بستان عرضش شتابانش بزرگان
روم و فرنگ را پناه و در درگاه جهان پناهش نامداران هند و خطا ار دی امید داری بر خاک راحت
گذارند تا آید کسی در پناه ندارد جز این کشور آرامگاه فطوبی لمن بکیت البیت حوالیه من کل فج عمیق
بر حاشیه بساط دولت روزافزونش پیوسته امرای عالم گیر و وزرای صاحب تدبیر کمر خدمت کاری بسته
و در پای تخت آسمان پایه اش همواره نامداران کارگذاران نصیحت شعار بر کرسی هواداری نشسته خلاصه
آنکه خداوندیست که هرچند عقل دوراندیش از شمایل صوری و معنوی و فضایل دینی و دنیوی وی که بنای دین
مدرت گذاران و اساس سپاس محمدت شعاران بر آنست اندیشه بسیار کار اضعاف ان از در اطراف اکناف
جهان صورت انتشار یافته و سمت اشتهار پذیرفته می یابد بر دل بنهم اوصاف شاه از حساب
نگنجد در این تنگ میدان کتاب لاجرم سر این کتاب کرده و از خداوند واحد احد دوام دولت
ابد مدت او درخواسته لا زالت اطناب دولته الی یوم القیام ممدوده و ثغور دار الاسلام بسیف آن
مسدود و به بقا و او دعوا استجب لکم چشم امید باز کرده مترصد آنکه انا فانا فیوضات نامتناهی الهی
شامل این شهریار دادرس گردد من قال امین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء یشمل البشر اونه
همین دادرسی پنهان و خاطر فیض مظاهر اوست بلکه وزیر با نظیر وی وزیریست رعیت پرور و مرحمت
گستر که رای عالم آرایش شمع شبستان مملکت باشد و فکر صواب اندیش او چون ناخن هزار عقده
مشکل گشاید کشتی دریای فتنه را لنگر گران و در گرداب اضطراب ساکن سازد و شاخهای درخت
کین خارستان که پیدا شده باد سیاست او از بیخ بنیاد در اندازد در مدحش همین بس که معتمد
الدوله ابد مدت است و در نعتش همین کافی که این پرورش یافته حضرت عزت است لا زال الحمد له
علیا فی درجات المعالی و علق درجته علیا یوم الاشراف و الاعلی و چون شرح ترقی دادن

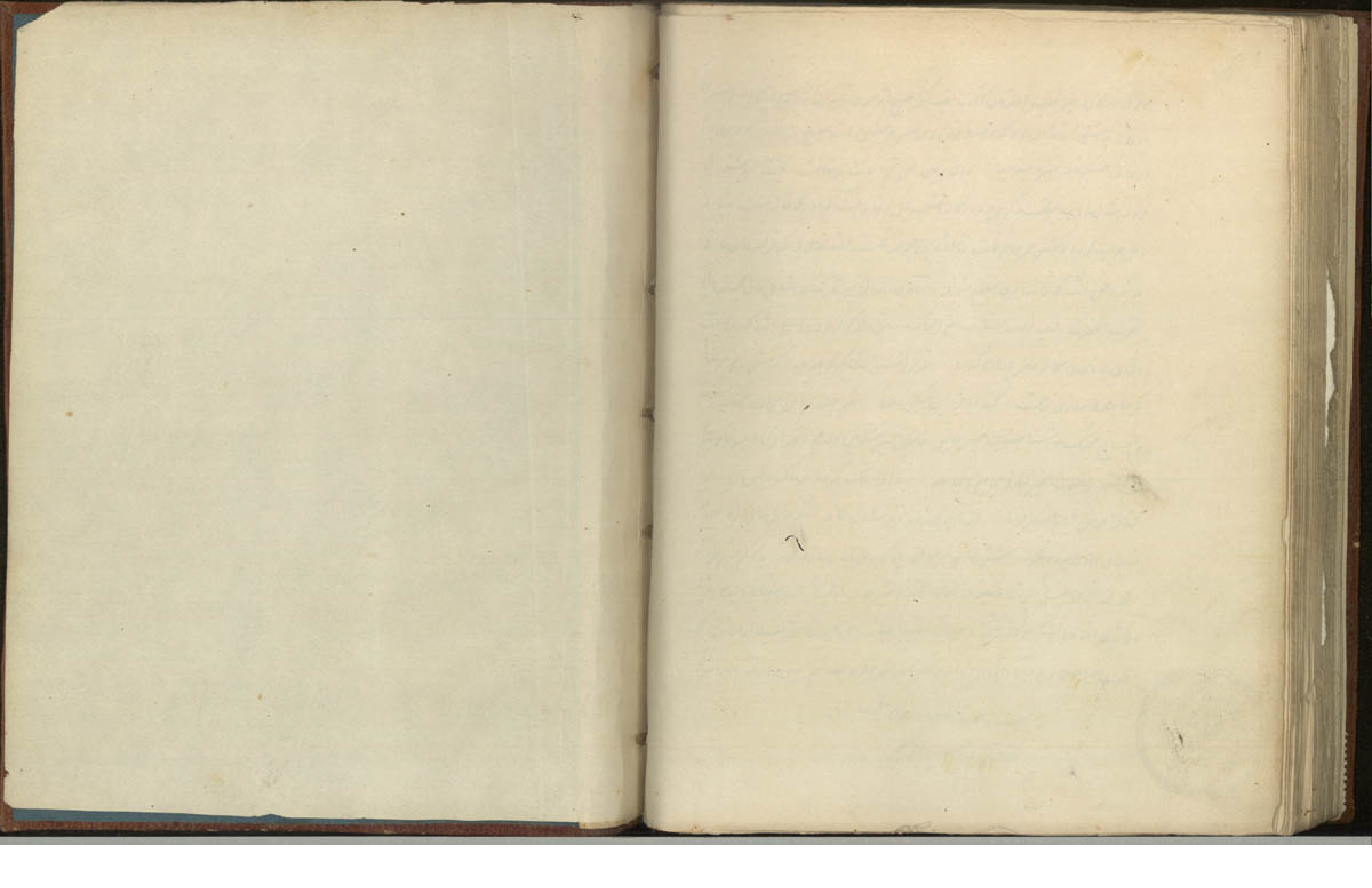
بوز

بذکر محامد و محاسن شاهنشاهی و کارگذاران حضرت او که غایت همت دولتمندان و نهایت سعادت همت بلند
انست زیاده از آنست که مدد کاری دوات دهان بسته و دستیاری قلم زبان شکسته در طی بیان
نشر آن متعهد گردد در طول طوار عرض ان میسر باشد اولی آنکه بختم این رساله شریفه و صحاله منیفه که عنوانش
عنفوان جوانی و مضمونش متضمن امال امانی سوادش حامل زر و بیاضش مطلع صبح سروری است که اش مشرق و عاقبت
ابدی و خاتمه اش مبشر خاتمه سعادت سرمدیست پرداخته شود زین گرامی نامه هر سطری چه عقد گوهر است
سبحه گردن قدسیان از عقدهای گوهرست شاهد غیبات معنیهای مستورش که بسان ناطقه شاهد
دار از درون که هر نورش نوعروس حجله فکرات هر حرف آزاران گرده خامه خامه از شعر مشکین برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال او ز خط داده ترقیع خداوندی جمال دیگرش در بعضی از بعضی کتب از سید
رسل و هادی کل سبل منقولست اذا مات ولد انسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة الا من صدقة جاریة او علم
ینتفع او ولد صالح یدعو له یعنی چون آدمی جامه مرگ در پوشد همه اعمال وی منقطع گردد مگر سه عمل
که باقی و برقرار ماند و منقطع و بریده نشود یکی صدقه جاریه چون جسر و رباط و مانند آن دوم علمی
که بعد از وی از و منتفع شوند چون شاگردی که علم از و روایت کند یا کتابی که تالیف و تصنیف وی باشد
سیم فرزند صالح که دعای خیر در باره او نماید این سه علت که موت صاحب خود منقطع نمیگردد و همچنانست
که چنانچه شنیده است طلب است که در حال حیوة ارباب حسد و غرض ذکری از وی نمیکنند و بعد از
ممات به دعای خیرش می پردازند و در مقام مدحش میکوشند نقلست که اسکندر فیلقوس از ارسطاطالیس
حکیم سوال کرد که چه چیز نیکوتر بود که تحصیلش بپردازند و در تاریخ روزگار سازند در جواب فرمود
که دو چیز یکی آثار خیر بزرگان و دیگری سخن خوب هنرمندان سوال کرد اسکندر از ارسطاطالیس
که در جهان چه نکوتر که یادگار کند جواب داد که آثار خیر که بود حدیث خوب که تاریخ روزگار

کنند

و قول بزرگان خیر الجلیس فی الزمان کتاب مفید آنکه هیچ اثر خیری مشابه آن نه و هیچ یاری بمقام همسری
با وی نه چه شخص از زنده آن بود که در سفر قرین و در حضر هم نشین باشد هیچ چیز از آن سزد که دعوی برابری
او نماید و حکیم ناصر خسرو میفرماید   جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقانست   بکشت باید مشغول
بود دهقان را امید بلطف و کرم پروردگار مقلب لیل و نهار است که روزیکه خانه سست بنیاد
امل خراب گردد و کشتی عمر در عرفات فنا افتد این مجموعهٔ شکسته بسته زرعی بود که ثمرات آن باقی
بماند و عملی باشد که ثواب وی منقطع نشود و بمقتضای الدال علی الخیر کفاعله شامل حال خجسته مآل
مقرب الحضرة العلیه نواب مستطاب مع القاب سابق الذکر گردد و وسیع باشد که این ضعیف
ناتوان گاه گاهی بخاطر عاطر یاران گذرد   غرض نقشیست کز ما باز ماند   که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت   کند در حق این مسکین دعائی   اللهم اجعلنا بامن ارباب رحمتک و نقباء
من نفحات محبتک و اجتنبنا مهتدین غیر ضالین طائعین غیر مستکبرین و ارحم اللهم آبائنا و امهاتنا و صالح
ادعیتهم و یطلبون الخیر لنا فی مجامع استجاباتهم   چندان فلک بگردد بر خاک ما پس از ما   کز ما
کند فراموش ایام عمر فرسا   از ما چه در زمانه نام و نشان نماند   اکنون باهل عالم از ما سلام بادا
فسبحان الذی بیده ملکوت کل شئ و الیه ترجعون   چو که بدین پایه رساندم کلام   به که کنم ختم سخن را بنام
الحمد لله الذی جعل الموت وسیلة الی لقاء رحمته و صیر قلوب اولیائه اشد اشتیاقا الیه من الرضیع
الی ثدی امه و له الشکر علی انه اتخذنا من امة سید انبیائه و من علینا بمحبة سید اوصیائه فنسئلک
اللهم ان تصلی علیهما و علی آلهما الطاهرین و ان تلعن اعدائهم و منکری فضائلهم اجمعین و ان تنور قلوبنا بنور قربهم

یا مجیب دعوة المضطرین و ان ترزقنا
شفاعتهم یا ارحم الراحمین






کتابخانهٔ
شورای
اسلامی